www.golshan.com

احوال و آثار

محمّد بن جریر طبری

تألیف

شهابی
علی اکبر



انتشارات اساطیر
۲۳/۴



انتشارات اساطیر

احوال و آثار محمدبن جریرطبری

تألیف دکتر علی‌اکبر شهابی

چاپ اول: ۱۳۳۵

چاپ چهارم: ۱۳۷۵

چاپ: دیبا

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

ناشر: اساطیر: میدان‌فردوسی، اول ایرانشهر ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۶۱۹۹ فاکس: ۸۸۲۴۲۵۰

www.golshan.com

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه از الف تاز
۱- دیباچه	
بخش اول	
۲- نام ونسب ومولد	۱-۳
۳- روش تحصیلی وزندگانی علمی واخلاق ورفتارطبری	۳-٤
٤- آغازدوران تحصیلی وچگونگی فراگرفتن علوم وآداب	٤-٦
٥- فروتنی طبری و کوشش اودرزیاد کردن معلومات	۷-۹
٦- سفرهای تحصیلی طبری و.....	۱۰
۷- ورود به بغداد ـ مسافرت به بصره و....	۱۱-۱۳
۸-آغازبرخورد وجدال باحنبلیان و....	۱٤-۱٦
۹- مقام علمی ووسعت معلومات واطلاعات طبری	۱۷-۱۸
۱۰- طبری درتمام علوم زمان خود دست داشت	۱۹-۲۰
۱۱- خوی و خلق شخصی و	۲۱-۲۲
۱۲- صفا وپاکیزگی تن وروان از راه	۲۳-۲٦
۱۳- شعرطبری	۲۷-۲۸
۱٤- رعایت حفظ صحت وآداب غذا خوردن طبری	۲۹
۱٥- مذهب ومعتقدات	۳۰-۳۱-۳۲
۱٦- عقاید دیگران درباره مذهب ومعتقدات طبری	۳۳-۳٦
بخش دوم	
۱۷- آثارعلمی طبری.	۳۷-۳۸
۱۸- چگونگی پیدایش تاریخ دراسلام دانشمندان ایرانی نخستین....	۳۹

موضوع	صفحه
۱۹- نخستین کسانی که سیرهٔ نبوی نوشتند. پیدایش تواریخ دربارهٔ فتح شهرها.	۴۰-۴۱
۲۰- آغاز پیدایش تاریخ عمومی در	۴۲-۴۴
۲۱- ارزش تاریخ طبری و	۴۴-۴۷
۲۲- گفتار مورخان و دانشمندان دربارهٔ تاریخ طبری.	۴۷
۲۳- اهتمام دانشمندان اروپائی بطبع و نشر تاریخ طبری و	۴۸
۲۴- ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری بوسیلهٔ ابوعلی بلعمی.	۴۸-۵۰
۲۵- مرزبان فرمانده ایرانی از جانب هرمز در یمن	۵۰-۵۲
۲۶- وسعت کشور ایران در زمان خسروپرویز	۵۲-۵۵
۲۷- ذکر آن چیزها که ملك پرویز را بود.	۵۵-۵۶
۲۸- گنج بادآورد.	۵۶
۲۹- گریختن پرویز از مدائن	۵۸-۶۲
۳۰- تسلط حبشیان بر یمن و کمك خواستن مردم یمن از انوشیروان	۶۲-۶۳
۳۱- ورود سیف بن ذی یزن ببارگاه انوشیروان.	۶۳-۶۴
۳۲- رای زدن انوشیروان با مرزبانان دربارهٔ کار یمن.	۶۴-۶۵
۳۳- پیاده شدن لشکر ایرانی در خاك یمن.	۶۵-۶۶
۳۴- کشته شدن پسر فرمانده ایرانی بدست حبشیان	۶۶-۶۷
۳۵- آغاز جنك ایرانیان با حبشیان و	۶۷-۶۸
۳۶- کشته شدن فرمانده حبشیان به تیر فرمانده ایرانی	۶۸-۶۹
۳۷- شعر امیة بن ابی الصلت در وصف ایرانیان	۶۹-۷۰
۳۸- تفسیر بزرگ طبری و	۷۱-۷۲
۳۹- چگونگی تألیف تفسیر بزرگ	۷۲-۷۳
۴۰- ترجمهٔ فارسی تفسیر طبری	۷۳-۷۵

www.golshan.com

موضوع	صفحه
۴۱- کتاب اختلاف علماء الامصار	۷۵-۷۷
۴۲- کتاب الخفیف فی احکام شرائع الاسلام	۷۷
۴۳- کتاب بسیط القول « « «	۷۷-۷۸
۴۴- کتاب تهذیب الاثار و	۷۸
۴۵- « ادب النفوس الجیده و	۷۸
۴۶- « فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام	۷۹
۴۷- « رد برصاحب اسفار	۷۹-۸۰
۴۸- « المسترشد فی علوم الدین و	۸۰
۴۹- « الموجز فی الاصول	۸۰
۵۰- مراثی دربارهٔ طبری	۸۱
۵۱- فهرست اعلام	۸۳
۵۲- فهرست کتب	۸۹
۵۳- فهرست مکان‌ها	۹۳

فهرست مآخذ و منابع

۱ـ مروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر تألیف مسعودی ـ چاپ پاریس .

۲ـ ارشادالاریب الی معرفةالادیب معروف به معجم‌الادباء . مؤلف : یاقوت حموی ـ چاپ مصر جلد ششم .

۳ـ انساب سمعانی ـ خطی ـ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

٤ـ وفیات الاعیان ـ مؤلف ابن خلکان ـ جلد سوم ـ چاپ ایران .

٥ـ تاریخ تمدن اسلامی ـ جزء سوم ـ مؤلف جرجی زیدان ـ چاپ مصر .

٦ـ کامل‌التواریخ ابن‌اثیر ـ جلد اول ـ چاپ مصر .

۷ـ مقدمهٔ جزء اول تفسیرطبری . چاپ مصر .

۸ ـ تاریخ طبری . چاپ اروپا بوسیله‌مستشرق‌معروف د . خویه . G.D.Goej

۹ـ « « « مصر

۱۰ـ تفسیرطبری « «

۱۱ـ مراصدالاطلاع ـ مؤلف یاقوت حموی ـ چاپ ایران .

۱۲ـ قاموس الاعلام چاپ مصر .

۱۳ـ دائرة المعارف بطرس بستانی چاپ مصر .

۱٤ـ المکتبةالازهریه . « «

۱٥ـ روضات الجنات چاپ سوئی چاپ ایران .

۱٦ـ کشف‌الظنون حاجی خلیفه ـ چاپ ترکیه .

۱۷ـ سبک شناسی بهار چاپ ایران .

۱۸ـ اختلاف الفقهاء طبری چاپ لیدن .

۱۹ـ الفهرست ابن‌الندیم ـ چاپ مصر .

۲۰ـ تقریرات اصول آقای شهابی چاپ ایران .

۲۱ـ Les Penseurs de l' islam Par : Barron Carra de Vaux.

۲۲ـ Encyclopedie de l' islam

www.golshan.com

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه

بسیاری ازمردمان تاریخ را همچون داستان وافسانه وشرح احوال و تراجم دانشمندان وبزرگان را مانند سرگذشت و قصه می‌انگارند و جز سرگرمی آنی و حظ ولذت موقتی فایدهٔ دیگربران مترتب نمیدانند. تا اندازه‌ای‌هم این عقیده نسبت به بیشترتواریخ وتراجم احوال درست است زیرا نویسندگان تواریخ و تذکره‌های مذکورچون خود بخوبی‌بی بحقیقت تاریخ وفلسفهٔآن نبرده‌اند؛ ازینرو درنگارش قضایا وحوادث تاریخی و بیان شرح احوال بزرگان و دانشمندان نتوانسته‌اند نتایج ونمره‌هائی راکه بایدازمجموعهٔ حوادث تاریخی‌ویا سرگذشت زندگانی آنان بیرون آورند، درکتاب خود بیاورند. درنتیجه اغلب کتب تاریخ و تذکره دارای مطالب خشك و کم فایده و یا مانند افسانه و قصه شده و ارزش حقیقی خود را از دست داده است.

این نقیصه و نارسائی ناشی از خود تاریخ و « تاریخ ادبیات » و تراجم احوال وشرح زندگانی بزرگان و دانشمندان ـ که قسمت سودمندتر و فصل شیرین‌تر و پرمعنی‌ترتاریخ است ـ نمیباشدبلکه نقیصهٔ مذکورنتیجهٔنارسائی اندیشهٔنویسندگان تاریخ و نامه‌ئی کتب آنان است و گرنه بیشك ـ چنانکه گفته‌اند ـ تاریخ آئینهٔ عبرت است و چنانکه نویسندهٔ این اوراق معتقد است : تاریخ ادبیات وشرح احوال و زندگانی بزرگان و دانشمندان و تواریخ گذشته راهنمای سعادت و سرمشق زندگانی علمی وعملی آیندگان است.

میگوئیم تاریخ آئینهٔ عبرت است زیرا تاریخ آئینه ایست صافی و شفاف و حقایق‌نما که نیکیها وزشتیهای مردمان پیشین درآن نمایان است. ترقی و انحطاط

ملل وامم گذشته در آن هویدا وعدالت و ستمکاری پادشاهان ، امرا و فرمانروایان گذشته درآن آشکار وروشن است . علل واسباب هریك ازامورمذکوره نیز برمرد هوشیار و خردمند از زوایا وخلال حوادث و قضایای تاریخی کاملا پدیدار و راه وصول بخوشبختی وکامیابی وطریق اجتناب ازشروبدی بروی آشکارمیشود .

حوادث واموری که پیوسته ومسلسل از آغاز پیدایش جهان تا فرجام آن از کارخانهٔ عظیم این چرخ گردنده سرمیزند، متشابه ومانند یکدیگرهستند ودرحقیقت امورجاری جهان جزمکررات چیز دیگری نیست و ازینرو در اصطلاح فارسی برای تعبیر ازین حقیقت بهترین تعبیربعنی کلمهٔ (چرخ دوار) استعاره شده است(۱)

بنابرین مرد خردمند وفرزانه میتواند از مطالعه کتب تاریخ و بدست آوردن علل و اسباب حوادث و قضایای تاریخی راه و روش زندگی خود را منظم کند و خوشبختی وکامیابی را بدست آورد چه آنکه زندگی خصوصی وی مشابه و مانند زندگانی هزاران تن ازمردمانی است که خودآنان صد ویا هزاران سال است که از میان رفته واعمال و رفتار و وضع و روش زندگی وعلل سعادت و شقاوت آنان در صفحات تاریخ ضبط شده وبرای عبرت آیندگان بیادگار مانده است . همچنین ملل وامم حاضر میتوانند از مطالعه تاریخ ملل و اقوام گذشته بموجبات ترقی و انحطاط آنان کاملاً پی ببرند . چنانکه فی المثل در صفحات تاریخ ملل باستان خواننده گاهی ازجهانگشائی و جهانداری پادشاهان و ترقیات علمی و اقتصادی و آسایش مردمان ایران وروم قدیم دچار اعجاب وشگفتی میشود وزمانی از شکستهای پی درپی و از دست دادن قطعات کشور وشیوع فقروجهالت و هرج و مرج درمیان مردمان همان

۱ـ مسعودی درمقدمه کتاب مروج الذهب دربیان فواید تاریخ مینویسد :

« ... وازجملهٔ فواید تاریخ آنست که برای انسان ازخواندن کتب تاریخ تجاربسیار وآشنائی بحوادث ونتایج آنها پیدا میشود زیرا در جهان هیچ امری واقع نمیشود مگر عین آن یا نظیرآن درگذشته بوقوع پیوسته است بنابرین از مطالعهٔ قضایای تاریخی برخرد آنان افزوده میشود وشایستهٔ آن میگردد که تجاربش مورد استفادهٔ دیگران قرارگیرد... »

نقل بترجمه ازکتاب مروج الذهب ومعادن الجوهر . چاپ پاریس

www.golshan.com

کشورها دستخوش اندوه وتأثرمیگردد . آیاآن‌همه پیشرفت وترقی درچندین قرن وباز آن همه انحطاط وبدبختی درقرون دیگردریك کشور و درمیان یك گروه از افراد بشر فقط نتیجه تصادف و اتفاق بوده است ؟ قطعا مرد خردمند و آگاه باین سئوال جواب منفی میدهد وهیچ عاقلی اموراین جهان وتعالی وانحطاط افرادوملل را ناشی ازبخت واتفاق نمیداند و برای هرمعلول و اثری علت و مؤثر آن را جویا میشود . چنانکه مثلاً علل و اسباب ترقی و تعالی ایران و روم قدیم که مورد مثال بودند دریك زمان و انحطاط وعقب‌افتادگی آن دو کشور در زمان دیگر کاملاً بر کسیکه ازروی‌بینش وبصیرت‌تاریخ قدیم‌آن دو کشوررا مطالعه کند روشن‌میشود. هنگامی که مردمان کشوری پیروی ازعقل وحقیقت کنند وکار کردن ودرست‌بودن وراست گفتن شعارآنان باشدوپادشاهان وفرماندهان وبزرگان دادگستر وغمخوار مردمان باشند و مردمان نیز سنن و اصول دینی و قوانین و آداب مدنی را محترم و واجب‌الاطاعه بدانند وفرماندهان وفرمانبران همه باهم بفکر آبادی کشور وترقی امور اجتماعی باشند بیشك نتیجهٔ آن پیشرفت و تعالی در همهٔ شئون خواهد بود و هرگاه مردمان کشوری اسیر شهوات و دچار فقر علمی و اخلاقی شوند و دروغ و رشوه‌خواری ونادرستی وخیانتکاری وجاسوسی در میان آنان رواج یابد و عدالت اجتماعی ورعایت قوانین مذهبی ومدنی از میان برود قطعاً آن ملت دچار انحطاط وشکست میشود واگرعلل‌مزبورقوت ودوام‌گیرد ممکن‌است‌آن ملت بکلی‌منقرض گردد ووجودش ازصحیفهٔ روزگارمحوشود . چنانکه اغلب ملل و اممی که منقرض شده‌اند مقدمات و موجبات انقراض ؛ شیوع فساد وبی‌دینی درمیان آنان بوده است.

منتسکیو(۱) در کتاب « علل عظمت و انحطاط روم قدیم » درین موضوع بسط سخن داده وبزرگترین عامل ضعف و انحطاط قومی را رواج فساد اخلاق در

۱- Montesquieu (۱۷۵۵-۱۶۸۹ میلادی)دانشمنداجتماعی‌بزرگ‌فرانسه و یکی ازپیشقدمان انقلاب فرانسه میباشد. کتب اجتماعی اوازقبیل: نامه‌های ایرانی، روح‌القوانین وکتاب نابرده درمتن هنوز درنزد محققان ودانشمندان کاملا ارزش واهمیت خود را حفظ کرده است .

میان آنان دانسته است .

با ذکر مقدمه فوق روشن میشود که تعبیر « آئینهٔ عبرت » برای تاریخ تعبیری است صحیح و موافق واقع و حقیقت بشرط آنکه نویسندهٔ تاریخ در نگارش قضایا وحوادث تاریخی جنبهٔ امانت وبیطرفی را حفظ کند و خواننده بتواند حقائق را از خلال مطالب بیرون آورد ونتایج را ازمقدمات دریافت کند و آن گاه علل و اسباب خوشبختی و بدبختی ، بلندی وپستی ، غنا وفقر، علم وجهل و هزاران امثال اینها را که در مردمان گذشته می بیند بر زندگانی خود تطبیق کند تا ببهره وحظ وافر از مطالعه تاریخ برسد . یعنی ازعلل وموجبات بدی وبدبختی دوری جوید ودنبال علل واسباب خوشبختی وفیروزی وکامیابی رود تا شاهد مقصود را درآغوش گیرد .

فایده بیشتر و نفع عمومی‌تر ازآن قسمت تاریخ حاصل میشود که مخصوص شرح احوال و جزئیات زندگانی یك طبقه از بزرگان گذشته (دانشمند ، فلاسفه ، شعرا ، نویسندگان ، هنرمندان وغیرآنان) میباشد . زیرا دراین قسمت ازتاریخ نظر خواننده ازآغازامرمعطوف گزارش احوال وآثار وروش زندگانی علمی و عادی یك تن ازافراد نامی وبزرگ جهان است واحتیاج ندارد که علل واسباب خوشبختی وبدبختی ، پیشرفت وعقب‌افتادگی را ازخلال وزوایای تاریخ بیرون کشد . (چنانکه در تاریخ عمومی این احتیاج وجود دارد) .

این قسمت ازتاریخ؛ جزئی از تاریخ ادبیات است که قدمای ما آنرا تذکره وترجمهٔ احوال مینامیده‌اند .

گفتیم استفادهٔ ازنتایج تاریخی‌درین‌قسمت بیشتروکاملتراست زیرا اگرانسان بدقت وازروی فهم وبصیرت فصول پرمعنی وشیرین‌آن را بخواند ومطالب‌آن رادر حافظه بسپارد وبرآن شود که رفتاروروش بزرگان ودانشمندانی راکه نام وشرح احوال‌آنان درین فصل ازتاریخ نگارش یافته است ، سرمشق خود قرار دهد ، البته بدرجه‌ای نظیرومشابه درجات علمی و فنی آنان نایل خواهد شد . چه آنکه بعقیدهٔ نویسنده این اوراق وصول ابوعلی‌سیناها ، فارابیها ، ابوریحانها ، طبریها ، غزالیها ،

www.golshan.com

خواجه نصیرها بدان مقامات شامخهٔ علمی نه تنها در نتیجهٔ هوش و استعداد خدادادی بوده بلکه بیشتر معلول راه و روش خاصی بوده است که در زندگانی علمی خود انتخاب کرده بودند. شکی نیست که هر کس این راه وروش را در زندگانی خود انتخاب کند ودرزمان فراگرفتن دانش و هنرآسایش و تن‌آسائی را ازخود دور و کوشش ومراقبت درکار تحصیل را عادت خود قراردهد، کم و بیش ازنتایج سودمند آن برخوردار میشود ومانند بزرگان علمی وهنری گذشته بمقامات عالی میرسد.

درشرح حال‌وزندگانی حکیم‌ودانشمندنامی‌شرق یعنی شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا میخوانیم که بیلندترین درجات علمی رسید و کتب گوناگون درعلوم مختلف تألیف کرد وشهرت دانش او جهانگیر شد چنانکه پس از هزار سال هنوز آثار علمی او مورد بحث وتحقیق واستفادهٔ اهل دانش‌میباشد. شاید درآغازامرعده‌ای چنان گمان کنند که تنها هوش واستعداد خدادادی بوعلی علت اصلی رسیدن وی بدان‌درجه‌از حکمت ودانش‌بوده است ولی‌اگرصفحهٔ دیگراز‌تاریخ زندگانی اورا بدقت مطالعه کنند وبه‌بینند که بوعلی در زمان کسب علوم چگونه زحمت میکشیده و شبها را تا صبح بیدار بوده وچنانکه خودش میگوید برای فهمیدن عقیدهٔ ارسطو در بارهٔ نفس کتاب اورا صدبار ازاول‌تا بآخرمطالعه کرده است ویابرای تحقیق فلان مسئلهٔ‌علمی چه اندازه رنج سفر کشیده وچه راههای درازی پیموده تا استاد و دانشمندی یافته است، آن وقت‌متوجه میشوند که تنها استعداد طبیعی وهوش وذوق خدادادی اورا بدان درجهٔ علمی نرسانده است بلکه چگونگی دوران تحصیل و کوشش وزحمتی که درراه فراگرفتن علوم از خود نشان داده، تأثیر فراوانی در رسیدن بدان مقام داشته است.

درشرح زندگانی عالم ومورخ وفقیه بزرگ محمدبن جریرطبری میخوانیم که شاگردانش پس ازمرگ استاد ایام زندگانی اورا ازهنگام بلوغ (۱۵ سالگی) تا زمان مرگ (در۸۶سالگی) حساب کردند وآن گاه صفحات و اوراق مصنفات و مؤلفاتش را برشمردند و بر مدت عمرش تقسیم کردند بهر روز چهارده ورق رسید!!

بسیار تعجب میکنیم که چگونه یك تن توفیق نوشتن این همه کتب ـ آن هم کتب علمی وتاریخی که هریك در نوع خود بی نظیر است ـ یافته است . میخوانیم که یکی از دانشمندان در حق طبری میگوید : « بر روی صفحهٔ پهناور زمین مردی دانشمندتر ازپسر جریر نشان ندارم .» (۱) بازهم شاید گمان کنیم که تنها علت پیروزی و کامیابی طبری دررسیدن بمقامات عالیه علمی هوش واستعداد خدادادی باشد ولی اگر شرح زندگانی علمی و کیفیت مسافرتهای دور ودراز او را برای فراگرفتن مسائل علمی وحتی یك خبرویك روایت بدقت مطالعه کنیم خواهیم فهمید که راه وروش تحصیلی؛ طبری را بدان مقام رسانده است وهر کس در زندگانی تحصیلی چنان روشی اتخاذ کند بمقامی نظیرمقام طبری درعلم خواهد رسید .

نویسندهٔ این اوراق نیزمانند بیشتر از مردم تا مدتها برین عقیده بود که تنها علت رسیدن مردمان نامی و بزرگ دنیا بدرجات شامخ علمی وهنری همانا هوش و استعداد اضافی آنان نسبت بدیگران بوده است . ولی پس از تحقیق ومطالعه دراحوال وزندگانی تحصیلی وعلمی دانشمندان وآگاهی یافتن از چگونگی راه وروش آنان دردوران دانش اندوزی بی بردم که گمانم درین موضوع برخطا و اندیشه‌ام نادرست بوده است . زیرا با اذعان این حقیقت که تا اندازه‌ای هوش واستعداد طبیعی مردمان دخالت درپیشرفت آنان دارد معهذا باید قبول کنیم که آنچه بیشتر مؤثر است راه و روش خاصی است که مردمان در راه کسب علوم و آداب و صنایع برای خود انتخاب میکنند .

از کسانیکه بهترین روش و اسلوب را در زندگانی خود اختیار کرده و در تمام شئون زندگی ازان پیروی مینموده است محمدبن جریر طبری است که یکی از ستارگان درخشان آسمان دانش وفرهنك ایران ویکی ازمردان بزرك اسلام ونوابغ روزگار شمرده میشود ، ازینرو نگارنده این سطور برآن شد که رساله‌ای در احوال واخلاق وسیرت وروش تحصیلی و آثار ومؤلفات گرانبها و نفیس وی فراهم آورد

---

۱ ـ معجم الادباء یاقوت حموی وانساب سمعانی نقل ازقول ابوبکر محمدبن خزیمه

تا هم کمکی بشناساندن این دانشمندومورخ بزرگ ایرانی شود وهم کیفیت‌وروش تحصیلی اوبرای طلاب علوم ودانشجویان سرمشق قرار گیرد .

این رساله شامل دوبخش است که دریکی اززندگانی علمی واحوال ورفتار طبری بحث شده ودردیگری‌آثار ومؤلفات وی مورد تحقیق قرار گرفته است .

در نوشتن این رساله بیشترباخلاق ورفتار وروش طبری در تحصیل که مورد استفاده دانشجویان است پرداخته شده و از ذکر اختلافات ومناقشات لاطائل در بارهٔ روز وماه وسال تولد ووفات ـ که متداول برخی از نویسندگان است ـ خودداری شده است .

آنچه دربارهٔ زندگانی طبری تکاوش یافته است یا مستند بگفتهٔ خودطبری وشا گرد وی ویا نقل ازمورخان و نویسندگان نزدیك بزمان اومیباشد .

امید است این رسالهٔ کوچك‌مورد استفادهٔ اهل دانش قرار گیرد واگرلغزش واشتباهی درآن دیده شود مورد عفو واغماض‌قرار گیرد . ازخداوند توفیق‌درادامه اینگونه خدمات علمی را خواهانم .

تهران شهریورماه ۱۳۱٤

تجدید نظراردیبهشت ماه ۱۳۳٤

علی‌اکبر شهابی .

بخش نخستین

زندگانی طبری

نام و نسب مولد و مدفن

سمعانی در کتاب الانساب درذیل کلمهٔ طبری کنیه و نام طبری واجدادش‌را بدینگونه نوشته است. ابوجعفرمحمدبن‌جریربن یزیدبن کثیربن غالب‌الطبری - مؤلفان ومورخان دیگر نیزدر نام و کنیهٔ خود اوونیاکانش اختلافی نکرده‌اند طبری بکنیه و نام‌و نسبت هرسه مشهوراست . در کتب فارسی ومخصوصاً درترجمهٔ تاریخ طبری که بوسیلهٔ ابوعلی بلعمی‌ازعربی بفارسی ترجمه شده، است‌ازطبری به پسرجریرنیزتعبیرشده است گویند روزی کسی ازنسب اوسئوال کرد. طبری درجواب گفت : « محمدبن جریر » سائل درخواست کرد که بیش ازاین در نسب خود سخن گوید . طبری در پاسخ این شعر رؤبه را خواند .

قد رفع المجاج ذکری فادعنی باسمی اذا الانساب طالت یکفنی

(مفادآن بفارسی آنست که : آوازهٔ نام من بلند شده است و چون شمردن نسبتها طولانی میشودکافی است که مرا بنامم بخوانی) .

ولادت‌طبری درآخرسال ۲۲٤ ویا اول‌سال۲۲۵ هجری درآمل‌مازندران(۱) اتفاق افتاده‌است. ابن کامل قاضی که از شاگردان طبری بوده و قسمتی از احوال و شرح زندگانی استاد را نوشته است گوید : ازابن جریر پرسیدم که چرا این تردید درسال تولد واقع شده است ، درپاسخ گفت :

مردمان شهرما چنان عادت دارند که منشأ تواریخ خود را حوادث و اتفاقات قرار میدهند،نه سنوات(عربها نیز قبل ازاسلام تاریخ ثابت نداشتند و حوادث ووقایع اتفاقیه را مبدا،تاریخ خود قرار میدادند و چون حادثهٔ دیگری پیش می آمد بازمبدا،تاریخ را ازآن هنگام شروع میکردند،مانند عام‌الفیل وعام‌الجدب وغیرها) وتاریخ‌ولادت من مصادف بوده است بایکی ازحوادث جاریه. پس ازآنکه بزرگ شدم، ازحادثهٔ مزبور جویا شدم، پیرمردان‌وریش‌سفیدان اختلاف کردند،برخی گفتند حادثه‌نامبرده درآخرسال ۲۲٤ بوده است وجمعی دیگر عقیده داشتند که آن واقعه دراول سال ۱۲۲٥ اتفاق افتاده است.

طبری منسوب است به‌طبرستان که درزمان ما بنام قدیمی دیگرش‌مازندران شهرت‌دارد. علماودانشمندانی که‌دردورهٔ‌اسلامی‌ازمازندران‌برخاسته وشهرت«طبری» داشته‌اند بسیار میباشند که در کتب تواریخ وتراجم احوال تام آنان دیده میشود.

طبری دروجه تسمیهٔ طبرستان چنین گفته است که : درنزد ابوحاتم سجستانی که ازدانشمندان علم حدیث وخبر وفقه بود، برای فراگرفتن علم‌حدیث حاضر شدم ازمن پرسید که از کدام شهر هستم. گفتم‌ازطبرستان. گفت‌طبرستان را چراطبرستان نامیده‌اند. گفتم نمیدانم. آن گاه خوداستاد چنین بیان کرد: «چون طبرستان گشوده شد وآبادی آن آغاز گردید ، زمینی بود پرازدرخت وجنگل‌ازینرو فاتحان‌ابزاری طلب کردند که بدان درختان‌را قطع کنند. مردمان آنجا بـرای این کار طبر (تبر) آوردند که‌باآن درختان‌رامیبریدند، ازینروسرزمین‌مذکور بنام طبرستان(تبرستان) خوانده شد(۱)

---

(۱) شاید این وجه تسمیه درنزد اساتید ودانشمندانی‌که بزبانهای اوستائی وپهلوی آشنائی دارند چندان مقرون بصحت نباشد ولی نویسنده درکتب متقدمان و متأخران بوجه دیگری‌که برای تسمیهٔ طبرستان ذکر شده باشد برنخوردم. اگرمانند جمعی ازفضل‌نروشان ونوخاستگان علم وادب خودرا ملزم‌نکنیم‌که هر لغت وکلمه ای را ازمعنی متداول‌ظاهری دورکنیم وتأویل وتفسیر مصنوعی ودور ازذهن برای آن بیاوریم، این‌وجه‌تسمیه که‌طبری ازاستادش نقل کرده است دورازعقل وبرخلاف دستور زبان نیست والعلم عند الله.

وفات طبری مطابق اصح احوال و نقل اکثر مورخان در روزشنبه ۲۵ شوال ودفنش در یکشنبه ۲۶ سنهٔ ۳۱۰ هجری دربغداد اتفاق افتاد(۱) ودرخانهٔ خودش بخاك سپرده شد. هنگام مرگ ۸۴ سال داشت وهنوز بیشتر موهای ریش و سرش سیاه‌بود!

طبری مردی گندم‌گون کشیده قامت، لاغراندام وسیاه‌چشم‌بودوزبانی‌فصیح وبیانی شیوا و گیرنده داشت.

روش تحصیلی وزندگانی علمی واخلاق‌ورفتارطبری

درمیان‌دانشمندان‌اسلامی کمتر کسی سراغ‌داریم که‌باندازهٔ ابوجعفر طبری درعلوم وفنون گوناگون تصرف ومهارت داشته ودرهریك‌ازآنها آثار نفیسی‌ازخودبیادگار گذاشته باشد. شاید مؤلفات برخی دیگر ازدانشمندان‌بزرگ‌ایرانی ازجهت اهمیت موضوع ومسائل برتری بربعضی ازمؤلفات طبری داشته باشد ولی یقین مجموعهٔ آثار ومؤلفات طبری ازنفیس‌ترین وپرارزش ترین آثار علمای ایران دردورهٔ اسلام میباشد وهمچنین شماره ومقدار تألیفات کمتر مؤلفی باندازهٔ کتب ورسائل طبری درعلوم گوناگون بوده است.

این کامیابی وپیروزی در راه علم وعمل ورسیدن بدان مقام عالی ازفضیلت و تقوی که برای طبری پیدا شده، سبب و علتی نداشته است مگر روش تحصیلی وی ونه‌داشتن غرض وهدفی ازفراگرفتن علوم وآداب، جزعشق وعلاقه بخود علم‌و فضل وادب و کوشش ورنج فراوان درراه تحصیل علم وتحمل زحمات‌ومشقات‌بسیار

---

(۱) یاقوت حموی‌درارشاد الاریب الی معرفةالادیب معروف بمعجم‌الادباء‌میتویسد که‌بعضی وفات طبری را در ۳۱۱ وبرخی‌دیگر در ۳۱۶ نوشته‌اندوهمگی این‌سنوات‌در ایام خلافت المقتدر بالله عباسی(بقول در ۳۲۰) بوده است‌ولکن‌چنانکه نوشتیم وفات‌طبری در ۳۱۰ تقریباً اتفاقی واجماعی‌مؤرخان وتذکره‌نویسان است وعلاوه برینکه سمعانی‌ودیگر تذکره‌نویسان ومورخان وفات اورا درسال مذکور نوشته‌اند شاگردطبری‌وپسراو که‌یاقوت تذکره‌نویسان ومورخان وفات اورا درسال مذکور نوشته‌اند شاگردطبری‌وپسراو که‌یاقوت شرح‌حال‌طبری‌را از گفته‌ونوشتهٔ آن‌دو بتفصیل‌نقل کرده‌است،وفات‌اورادرسال‌مذکوردانسته‌اند.

www.golshan.com

ومسافرتهای گوناگون برای کسب علوم وفنون متداول عصر. شکی نیست که هر طالب علم وفضیلتی که روش طبری را سرمشق قرار دهد ومانند طبری وهزاران تن دیگر ازدانشمندان جهان هدف وغرض خودرا درتحصیل علم، عشق و علاقهٔ بخود علوم و ادبیات قرار دهد ودرراه فراگرفتن دانش وفرهنگ از کوشش وزحمت دریغ ندارد واز زحمات ومشقات نهراسد، بمقام ومرتبه‌ای نظیر مقام ودرجهٔ طبری وسایر بزرگان دانش وادب خواهد رسید وازمزایای بیشمار علم وهنر بهره‌مند خواهد شد.

خوشبختانه بافاصلهٔ بسیاری که بین عصر ما بازمان طبری درمیان است، معهذا مآخذ ومنابعی دردست داریم که بطور مشروح ومبسوط شرح زندگانی علمی و کیفیت دوران تحصیل و چگونگی اخلاق ورفتار طبری وقضایا وحوادثی که در روزگار تحصیلی برای وی پیش آمده است و همچنین مسافرتهای اورا برای درك محضر اساتید واستماع احادیث واخبار وآثار ومؤلفات اوراضبط کرده وبرای سرمشق طالبان علم وادب ودانشجویان دردسترس گذارده است.

یاقوت حموی در کتاب «ارشادالاریب الی معرفة الادیب» معروف به «معجم‌الادباء» شرحی مبسوط وجامع دربارهٔ زندگانی طبری ومقام علمی وآثار و تألیفات و سیره واخلاق وی نوشته است. اهمیت واعتبار مطالب این کتاب ازآن جهت است که بیشتر آنها منقول از گفتهٔ پسرطبری بنام عبدالعزیز بن محمد طبری(۱) ویکی ازشاگران اوبنام ابوبکر بن کامل است. مأخذ عمدهٔ نویسندهٔ این اوراق نیزدر گردآوری این رساله کتاب یاقوت میباشد.

آغاز دوران تحصیلی وچگونگی فراگرفتن علوم و آداب

ابوبکر بن کامل شاگرد طبری حکایتی نقل میکند که طبری درآن آغاز تحصیل خود وچگونگی آنرا بیان کرده است. چون این حکایت مشتمل است برنخستین دورهٔ تحصیل طبری، وفراگرفتن وی پاره ای ازمقدمات را درسنین کودکی و توجه و علاقه ای که مردمان در آن زمان بتعلیم وتهذیب

(۱) بگفتهٔ یاقوت حموی، عبدالعزیز بن محمد طبری کتابی مخصوص درسیرت واخلاق پدرش تألیف کرده ونیز ابوبکر بن کامل کتابی دراحوال واخبارطبری نوشته بوده است. مأخذ یاقوت دوکتاب نامبرده بوده وازآنها استفاده کرده است.

کودکان و جوانان داشته‌اند از ینرو ذکر آن در ینجا خالی ازفایده نیست.

ابن کامل چنین گفته‌است که : « پیش ازغروب آفتاب بنزد طبری رفتم وپسرم ابورفاعه نیزبامن بود چون برابوجعفر وارد شدم ازمن پرسید که این پسر فرزند تو میباشد؟ گفتم: بلی گفت چه نام دارد؟ گفتم عبدالغنی . گفت : خدا او را بی‌نیاز کند. کنیهٔ اوچیست؟(۱) گفتم ابورفاعه گفت خدا اورا بلند کند آیا جزاو فرزنددیگری نیز داری ؟ گفتم آری، کوچکتر ازو. گفت نامش چیست؟ گفتم: عبدالوهاب ابویعلی. گفت خدا اورا بزرگ کند نامها و کنیه‌های خوبی برگزیده ای. آنگاه پرسید که این چندسال دارد؟ گفتم نه‌سال. گفت چرا اورا وادارنکردی کـه ازمن حدیث وخبر بشنود وچیزی بیاموزد. گفتم بواسطهٔ کمی سن وقلت ادبش خودداری کردم . پس‌از این گفتگو طبری چنین گفت که: من قران را درهفت‌سالگی ازبر کردم و درهشت سالگی بامردم درنماز جماعت حاضرشدم ودرنه‌سالگی شروع بنوشتن حدیث کردم .

پدرم درخواب دیده بود که من درپیش روی حضرت‌پیغمبرصلی‌الله علیه وآله وسلم هستم وبا من فلاخنی است پرازسنگریزه ومن آنها را درفلاخن میگـذارم و پرتاب میکنم ازمعبرتعبیرخواب‌را پرسید . معبربپدرم گفت که‌این کودک‌اگربزرگ شود، دردین پیغمبر عالمی نامی وخدمتگزارخواهد شد وازشریعت ودین‌وی حمایت خواهد کرد. پس‌پدرم ازهمان‌زمان کودکی‌وصغرسن من،بکمك من‌درطلب‌وتحصیل علم کوشید وازهیچگونه همراهی وتهیهٔ وسایل خودداری نکرد.»

آغاز اشتغال‌طبری بفراگرفتن ونوشتن‌علم حدیث- بگفتهٔ ابن کامل- دروری

---

(۱) درمیان مسلمانان رسم وسنت چنان بوده است که‌غالباً برای فرزندان خودنامی‌و کنیه‌ای انتخاب میکرده‌اند .کنیه درمردان بکلمهٔ«اب» یااین و درزنان بکلمهٔ «ام » یا بنت آغاز میشده است مانند : ابوالقاسم ابوعلی ، ابوجعفر وام‌کلثوم ، ام‌عائی، ام‌البنین وغیرها. غیر ازاسم وکنیه عموماً مردمان مشهور بزرگ دارای‌لقبی‌هم بوده‌اند ازقبیل: نظام‌الملك شیخ‌الرئیس ، صدرالدین شمس المعالی وغیرها . بعضی ازدانشمندان وبزرگان‌بنام‌وبرخی بکنیه وعده‌ای بلقب‌وجمعی بهردسه شهرت یافته‌اند مانند: محمدزکریای رازی و ابوعلی سینا وخواجه‌نظام‌الملك وحجةالاسلام ابوحامد محمدبن‌محمدغزالی.

ونواحی نزدیك آن بوده و بیشتر علوم خودرا در آنجا ازمحمد بن حمیدرازی(۱) فراگرفته بوده است . خود طبری روش تحصیل وچگونگی حاضر شدن درمجلس درس استاد را دوری بدینگونه نوشته‌است: نزد محمدبن حمید رازی کتابت حدیث میکردیم واو درشب چندین‌بار بنزد ما می‌آمد وازآنچه در روز نوشته بودیم‌سئوال میکردو بازآنهارا برما فرامیخواند . همچنین رهسپار مجلس‌درس احمدبن‌حماد(۲) دولابی(۳) میشدیم ووی دریکی‌ازدهات ری‌ساکن‌بود که مسافتی تاشهرفاصله‌داشت پس ازفراگرفتن درس اوباز میگشتیم ودر راه همچون‌دیوانگان میدویدیم‌تاخودرا بمجلس درس ابن حمید درسروقت برسانیم.

نوشته‌اند که طبری متجاوز ازصد هـزار حدیث(٤) ازاین حمید فراگرفت و آنها را نوشت .

---

(۱)و(۲)هردوازعلماوفقهای‌بزرگ‌بوده‌اندولی‌ترجمه‌زندگی‌آنان‌بنظرنرسید. ابن‌الندیم درکتاب الفهرست ازمحمدبن حمیدرازی‌نام‌میبرد واورا ازشیوخ‌واساتید بزرگ طبری‌میداند ازآنچه درهمین رساله نیز بطور اختصار ذکرشده است جلالت قدر آن دو روشن‌میشود.

(۳) دولاب نام چندین محل بوده است ازآن جمله‌قریه‌ای است‌که‌نزدیکشهرقدیمی ری قراردانسته وتاکنون‌بهمین‌نام باقیمانده است. فعلادرداخل تهران درقسمت‌شرقی‌شهرقرار دارد. علما وبزرگان زیادی ازدولاب برخاسته‌اندکه درتاریخ بنام دولابی مشهورشده‌اند.

(٤) شایدبعضی ازطلاب علم‌ودانشجویان امروز این موضوع راکه یکه تن صدهزار حدیث نوشته باشد ویا درهمین‌حدود احادیثی باذکرسند وتعیین اسامی‌راویان‌ازبرداشته‌باشد دور ازعادت وطبیعت بدانند ولی وقتی بتراجم وشرح احوال دانشمندان وفقهای‌سلف‌مراجعه شود بتواتر نظیر این موضوع درشرح احوال آنان دیده میشود.

چنانکه‌امروز بیشتر اعتمادواطمینان‌دانشمندان ودانشجویان بوسایلی ازقبیل یادداشت کردن مطالب واستنساخ وچاپ‌کردن آنهاست، درقدیم‌چون این وسائل دردست نبود تمام اعتماد وتوجه‌بتوءحافظه‌بود .ازینروشعرای‌درجهٔ اول برای‌خود راوی‌داشتند که تمام‌اشعار آنان را از برمیخواند بسیاری ازمردم‌خطبه‌ها باقصیده‌های طولانی راکه درمجلسی‌خوانده میشددرهمان بار اول حفظ میکردند.

فروتنی طبری با مقام شامخی که داشت و کوشش دائمی او در زیاد کردن معلومات خود

طبری با مقام بلندی که در میان دانشمندان معاصر خود پیدا کرده بود و با احاطه و استیلائی که بر علوم و فنون متداول زمان خود داشت معهذا هرگز خودبینی و غروری از وی دیده نمیشد و هیچ سوء ادب و بی احترامی ازو نسبت بدیگران سر نمیزد. چه بسیار اتفاق افتاد که با یکی از علمای فقه و حدیث و یا دانشمندان دیگر مباحثه کرد و برو چیره شد ولی کوچکترین حرکتی ازو ظاهر نشد که دلیل خودپسندی و غروروی و حقارت و نادانی طرف گردد. حتی گاهی شاگردان و اصحابش میخواستند که حریف و رقیب استاد را اهانت کنند و او شدیداً آنان را منع میکرد. اگر کسی ازو مسئله ای میپرسید که نمیدانست بانهایت صراحت و سادگی جهل خود را نسبت بان مسئله میگفت و اگر مسئله مذکور متوقف بر فراگرفتن علم یا فنی بود که وی تا آن هنگام نخوانده بود از سائل مهلت میخواست و آنگاه بیدرنگ در صدد تحصیل آن علم برمی آمد و از پای فرو نمی نشست تا آن فن یا علم را فرا میگرفت. حکایات و قضایای زیادی درین زمینه در تاریخ زندگانی علمی و تحصیلی طبری نوشته اند و ما در اینجا برای نمونه و عبرت دانش پژوهان یکی دو داستان را نقل میکنیم.

نوشته اند هنگامیکه طبری برای حضور در مجالس درس و بحث علما و فقهای مصر بدان دیار کوچ کرد، ویرا با یکی از علمای معروف شافعی آنجا بنام اسمعیل بن ابراهیم مزنی اتفاق مباحثه و مذاکره افتاد و دربارهٔ مسائل زیادی گفتگو شد از آن جمله درمسئلهٔ اجماع(۱) که طبری خود در آن مسئله رای و مذهب خاصی داشت و دران اجتهاد کرده بود. ابوبکر بن کامل شاگرد طبری گفته است که: طبری را با مزنی اتفاق ملاقات و مباحثهٔ علمی افتاد و پس از بحث و جدال زیاد بطور آشکار طبری بر مزنی فائق شد و در مجلس مباحثه شافعیون حضور داشتند و مباحثهٔ آن دو را می شنیدند. ابن کامل از آنچه بین طبری و مزنی گذشته چیزی ذکر نکرده است گوید

۱- اجماع یکی از دلائل چهارگانه است که موضوع علم اصول فقه از آنها تشکیل میشود.

www.golshan.com

ازابوجعفر طبری پرسیدم که درچه مسئله ای بامزنی مناظره کردی؟ ولی‌وی‌جوابی نداد زیرا طبری بالاتر ازآن بود که خویشتن را بستاید و چگونگی تفوق خود را برحریف‌در مسئله‌ای بیان کند. طبری همواره ازمزنی بخوبی‌یاد میکردومقامات‌علمی وفضلی اورا بیان مینمود و زهد ودینداری ویرا میستود.

مناظره ومباحثهٔ طبری باداودبن علی اصفهانی که شرح آن دربخش‌دوم این رساله ایراد خواهد شد وهمچنین بامحمد پسر داود بخوبی حسن اخلاق وفروتنی او را میرساند.

ابو کریب یکی‌ازبزرگان وناموران اصحاب‌حدیث بود وخلقی تندوناستوده داشت. ابوجعفر گوید که:با اصحاب‌حدیث بدرخانهٔ اوحاضرشدم و او سرخود را از پنجرهٔ خانه بیرون کرده بود واصحاب حدیث التماس دخول میکردند وفریادوهمهمه داشتند. پس وی روبحاضران کردو گفت کدام یک ازشما همگی حدیثهائی راکه ازمن‌شنیده‌است‌حفظ دارد؟جمعیت بهمدیگر نگاه کردندوهیچکدام‌پاسخ‌نداشتند آنگاه بجانب من‌نظر کردند و گفتند: تو آنچه‌را که نوشته‌ای حفظداری؟ گفتم: آری. پس مرا بوی نشان دادند و گفتند ازوی‌سؤال کن. آنگاه باو گفتم: درفلان مسئله چنان گفتی ودرفلان روزبفلان حدیث ملرا آگاه کردی. گفته است ابو کریب‌پیوسته ازما سئوال میکرد ومن‌پاسخ‌میدادم تااینکه من درنظرش بزرگ‌نمودم ومرا اجازهٔ دخول‌داد.

ازآن پس طبری‌باکمی سن‌درنزدابو کریب معزز ومحترم شد ومقام و قدرش معلوم گردید وابو کریب سلسلهٔ احادیث‌خودرا براو فراخواند. گفته‌اند طبری بیش از صدهزارحدیث ازابو کریب شنید وآنهارا فرا گرفت.

ونیز ازجمله حکایاتی که کوشش وهمت طبری را درفراگرفتن علوم‌میرساند حکایت‌ذیل است: طبری گفته‌است که: چون‌داخل مصرشدم کسی‌ازدانشمندان‌باقی نماند که بملاقات من نیاید. همگی‌دسته دسته‌نزد من‌می آمدند ومرا درعلومی که‌خود در آنها تبحر ومهارت‌داشتندمی آزمودند.تاآنکه‌روزی مردی نزدمن‌آمد ومسئله‌ای

از علم عروض سئوال کرد ومن پیش ازآن روز بعلم عروض میل وتوجهی نداشتم. پس بدان مرد گفتم: باخودقرار گذارده‌ام که‌امروز درعلم عروض‌سخنی نرانم، چون فردا شود نزدمن‌آی. آنگاه کتاب عروض خلیل بن احمد(۱) را ازیکی ازدوستان خودگرفتم ودرتمام شب بمطالعهٔ آن پرداختم. پس روز را بشب آوردم‌درحالیکه‌از عروض بی‌خبربودم وشب را بروز آوردم درحالیکه یك‌تن عالم عروضی بودم»

روزی محمدبن جریرازاصحابش پرسید که آیا ازتفسیر قرآن لذت میبرید؟ پرسیدند اوراق آن چه مقدار خواهدبود؟ گفت: سی‌هزار ورق. گفتند این مقدار عمر انسان را بپایان میرساند پیش ازآنکه خود بپایان رسد. پس طبری‌آنرا در سه هزار ورق مختصر کرد. پس ازآن پرسید که آیا ازتاریخ عالم از زمان آدم تاعصر ما لذت میبرید؟ گفتند: اوراقش چه اندازه خواهد بود. طبری آنچه را برای تفسیر گفته‌بود برای‌تاریخ نیز گفت‌وآنان نیز همان‌پاسخ را که پیش داده بودند،باز گفتند. ابوجعفر گفت: دریغ که‌همتها مرده‌است!پس ازآن‌تاریخ را نیز باندازهٔ تفسیر مختصر کرد (۲)

حکایت‌شده‌است که محمدبن‌جریر درمدت چهل‌سال ازعمرش‌هرروز چهل‌ورق مینوشت ونیز فرغانی صاحب کتاب صله یاالذیل(۳) نوشته‌است که‌جمعی‌ازشاگردان طبری مدت زندگانی استاد را ازهنگام بلوغ تا زمان مرگ (۸۶سالگی) حساب کردند، پس ازآن اوراق مصنفاتش را برایام حیاتش قسمت کردند بهر روزی ۱٤ ورق رسید (٤)

---

(۱) خلیل‌بن احمد اصلش ازقبیلهٔ ازد بوده‌است ونخستین‌کسی است‌که علم عروض را برای شعر عرب وضع‌کرد ونیز اول‌کسی است‌که کتابی بنام العین درلغت عرب تألیف نمود وفات او دربصره بسال ۱۷۰ واقع شد.

بـانساب سمعانی ومعجم الادباء.

۳ـ ابومحمدالفرغانی از شاگردان طبری بوده است‌که‌برکتاب طبری‌ذیلی‌نوشته‌است بنام المذیل یاصله که‌ازبین‌رفته‌است. Eneyclopedie de l'islam.

٤ـ معجم الادباء.

سفرهای تحصیلی طبری ومباحثات ومناظرات او باعلما وحوادثی که برای او در مسافرتها رخ داده است

ازین پیش گفته شد که طبری در آمل مازندران متولد شد وچون بنقل خود طبری پدوش‌خوابی دیده بود از همان زمان کودکی طبری ، بتعلیم وتربیت وی همت گماشت وازهمراهی بفرزندو راه تحصیل‌علوم وآداب هیچ دریغ نکرد.طبری مقدمات علمی را در همان آمل نزد فضلای آنجا فراگرفت وپس‌ازآن‌بگردش ومسافرت درداخل وخارج ایران پرداخت و درهرجا عالم وفقیه ومحدثی سراغ داشت بدانجا رهسپارمیشد وفقه وحدیث وادبیات ودیگر علوم متداول‌آن‌عصررا ازآنان فرا میگرفت تابدان‌پایه رسید که براغلب‌دانشمندان معاصرش پیشی گرفت وشهرت وآوازهٔ علمیش‌درشهرهای بزرگ اسلامی آن‌زمان پراکنده شد چنانکه بهرشهری وارد میشد دانشمندان ودانش‌پژوهان‌آنجا گردش‌را فرا میگرفتند وازمحضر ومجلس درس وبحث او بهره میگرفتند و درك صحبتش را غنیمت میشمردند . تاآخرالامر ، بغداد ، مرکزخلافت وعلوم ودانشگاههای اسلامی وبزرگترین شهرآباد و پرجمعیت آن عصر را محل اقامت خود قرار داد و بتعلیم و تدریس وتألیف وتصنیف پرداخت .

مسافرت بری

نخستین سفری که طبری برای فراگرفتن ونوشتن علم‌حدیث کرد ، بسوی ری بود . در آن عصرعلم حدیث از مهمترین و رائج‌ترین علوم اسلامی بود و شهرری نیز یکی از مراکز علمی ومحل رفت وآمد دانشمندان ودانش‌پژوهان بود . طبری در ری صحبت ومحضراغلب فقها واساتید را درك کرد ودرآنجا علوم واحادیث بسیاری فراگرفت . ازاساتید مشهور وی در ری یکی محمدبن حمید رازی ودیگری مثنی‌بن ابراهیم ابلی(۱) است . طبری‌بیشتر علوم خود را دررری ازان دوتن فراگرفت چنانکه نوشته‌اند که طبری افزون ازصد

---

(۱) ابلی منسوب به ابله بضم‌اول‌ودوم وتشدید سوم نام شهری بوده است‌نزدیک بصره ودرنزد قدما یکی ازجنات سه‌گانه شمرده میشده است .

هزار حدیث از ابن حمید نوشت چگونگی تحصیل طبری در ری و دولاب قبلاً بیان شد.

ورود بغداد

پس ازان طبری رخت سفر بغداد که دران زمان مشهور به مدینةالسلام بود بست و بران اندیشه بود که مجلس درس ابوعبدالله احمدبن حنبل(۱) را درك نماید وازوی حدیث بشنود وبنویسد ولی بدین مقصود نرسید زیرا ابن‌حنبل اندکی‌پیش ازورود طبری بغداد ازجهان‌رخت‌بربسته بود. طبری دربغداد بخدمت اکثراساتید ودانشمندان رسید واز علمای فقه و حدیث اخبار واحادیث زیاد نوشت ومدتی دران شهراقامت گزید.

مسافرت بیصره و کوفه

طبری پس ازتوقف مدتی دربغداد و استفاده از مجلس درس دانشمندان آنجا بسوی بصره که دران زمان یکی از مراکز علم وادب بود، رهسپارشد ودربین راه ازعلمای فقه وحدیث شهر واسط(۲) احادیث بسیاری فرا گرفت و نوشت. پس ازان وارد بصره گردید ودرانجا بمجلس درس وبحث علمای معروف وبزرگ راه یافت و از آنان احادیث واخبار زیادی فراگرفت ونوشت. اسامی اساتید و شیوخ طبری را در بصره یاقوت حموی بتفصیل ذکر کرده است وچون دراینجا فایده‌ای بردانستن آنهامترتب نبود از ذکرآنها خودداری شد.

چون از محضر درس علمای بصره استفادهٔ خود را کامل کرد، بجانب کوفه رهسپارشد وازفقها وعلمای‌آنجا احادیث زیادی شنید ونوشت.

از معاریف استادان او دربصره، ابو کریب محمدبن علاء همدانی بوده که از

---

(۱) ابوعبدالله احمدبن محمدبن حنبل مروزی یکی از ائمه اربعهٔ اهل سنت است و پیروان اوبنام حنبلی معروف میباشند. احمدبن حنبل احادیث بسیاری میدانست و کتابهائی نوشت‌کتاب معروف اوبنام مسند است‌که درآن افزون ازچهل هزارحدیث‌آورده شده است. وفاتش در ۲٤۱ هجری قمری اتفاق افتاد.

(۲) واسط نام چندین شهر بوده است ومقصود ازآن دراینجا شهری‌است‌که میان‌بصره وکوفه قرار داشته است.

بزرگان اصحاب حدیث بشمار میرفته است وازین پیش داستان اورا باطبری ذکر کردیم.

بازگشت ببغداد

چون مدتی در بصره و کوفه اقامت کرد ببغداد بازگشت و شروع بنوشتن احادیث کرد و مدتی درانجا اقامت گزید و بتحصیل وتکمیل علوم فقه وقرآن پرداخت .

مسافرت بمصروشام

پس ازآنکه طبری درشهرهای شرقی ممالك اسلامی باندازهٔ کافی گردش کرد و از محضرعلما و اساتید برخوردار شد ، تصمیم گرفت که بشهرهای غربی مملکت اسلامی نیزسفری بکند ومحضردرس اساتید آن بلاد را درك کند . ازینروعزیمت سفرمصر کرد . مصر از همان آغاز صدراسلام ودر دورهٔ خلفای عباسی و فاطمی همیشه یکی از مراکز بزرگان و نامداران علوم اسلامی بود . دربین راه طبری هرجا بیکی ازعلما و اساتید بر میخورد بحضورش میشتافت وازو حدیث میپرسید ومینوشت وهمواره درتحقیق و بحث وفراگرفتن علوم واحادیث بود . چنانکه از فقها و مشایخ نواحی شام و سواحل و سرحدات احادیث بسیاری شنید ونوشت تاآنکه بسال ۲۵۳ وارد مصرشد وهنوز درانجا جمع بسیاری ازمشایخ وعلمای فقه وحدیث باقی بودند ومجامع ومجالس درس وبحث دایرورایج بود . طبری درمصراحادیث زیادی ازمالك(۱) وشافعی(۲) وابن وهب و غیر ایشان نوشت وآنگاه بسوی شام رفت وپس ازتوقف کمی بمصربازگشت .

هنگامی که طبری درمصراقامت داشت ، یکی ازعلمای متبحر و نامدار بنام : ابوالحسن علی بن سراج مصری درانجا زمامدارعلم وادب بود وخود درعلوم

---

(۱) مالك بن انس بن ابی عامر از قبیلهٔ قریش ویکی ازچهارامام اهل سنت میباشد . درزمان خود اززهاد وفقهای بزرگ حجازبشمارمیرفت . کتاب معروفش بنام موطاء میباشد. وفاتش بسال ۱۷۹ درمدینه اتفاق افتاد .

(۲) ابوعبدالله محمدبن ادریس شافعی نیزازقبیلهٔ قریش ویکی دیگر از ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت است . شافعی معروف بتشیع و محبت حضرت علی علیه‌السلام بوده واشعاری در مدح آن بزرگوار بوی نسبت داده شده‌است . کتاب معروفش درفقه بنام مبسوط است . وفاتش بسال ۲۰۴ درمصر اتفاق افتاد .

و آداب مهارتی بسزا داشت چنانکه هر کس از دانشمندان و فضلا وارد مصر میشد بدیدن اومیرفت ، وازمحضر او استفاده میکرد . چون طبری وارد مصرشد وبا علما وفقهای آنجاآشنا گردید بزودی شهرت فضل ودانشش بالا گرفت وتبحر او درقرآن وحدیث وفقه ولغت ونحو وشعر آشکار گردید . ابوالحسن سراج بملاقات او رفت و ویرا درهرعلم وفنی مردی دانشمند وبا اطلاع یافت چنانکه هرسئوالی ازاومیکرد، جواب وافی ودرست دریافت میداشت تا اینکه سخن ازشعر وادب بمیان آمد وسراج درین قسمت نیزطبری را ادیب وسخنوری بی بدیل وفاضل ودانشمندی کم نظیردید. آنگاه ازشعر طرماح پرسید و درآن هنگام در مصر کسی نبود که از شعر طرماح آگاه باشد، طبری اشعارطرماح را بروفروخواند. پس ابوالحسن ازطبری خواهش کرد که قسمتی ازاحادیث خود را برویبخواندتا بنویسد وطبری خواهش اورا پذیرفت.

یاقوت در معجم‌الادبا، حکایتی از ابتدای ورود طبری بمصر آورده است که نقل آن درینجا خالی ازفایده نیست . نوشته است که : « چنان اتفاق افتاد که محمدبن جریر طبری و محمدبن اسحق بن خزیمه و محمدبن نصر مروزی و محمدبن هرون رویانی(۱) درمصربا هم دریك زمان جمع شدند وپس ازمدتی اندوخته وپولشان تمام شد وبی‌زاد وتوشه شدند چنانکه دیگر برای امرارمعاش چیزی نداشتند .

پس یك شب درخانه‌ای که سکونت داشتند گرد هم نشستند و قرار گذاشتند که قرعه بکشند بنام هر کس اصابت کند ، ازخانه بیرون رود واز مردم برای یاران خوراکی طلب کند . قرعه بنام محمدبن اسحق بن خزیمه بیرون آمد . وی از یاران مهلت خواست که وضو بگیرد ونمازحاجت بخواند. یاران موافقت کردند واومشغول نماز شد . در این وقت ناگهان شمعهای بسیاری بدست خادمی نمایان گردید که از جانب والی مصر آمده بود . پس ازاینکه خادم داخل خانه شد ، گفت : کدام یك از شما محمدبن نصراست ؟ اورا بوی نشان دادند. وی کیسه‌ای که درآن پنجاه دینار بود بیرون آورد وبه پسر نصرداد و بازپرسید : که کدام یك ازشما محمدبن جریر است ؟

---

(۱) رویانی منسوب به رویان شهر بزرگی درقسمت کوهستان مازندران بوده‌است.

www.golshan.com

وچون اورا نشان دادند کیسه‌ای بمثل کیسهٔ نخستین بوی داد . بازپرسید : کدام یك محمدبن هرون است ؛ اورا نشان دادند ، پنجاه دینار نیزبوی داد و بازپرسید : کدام یك محمدبن اسحق‌بن خزیمه است ؛ گفتندآنستکه نمازمیخواند . چون ازنمازفارغ شد کیسه‌ای که دران پنجاه دینار بود بوی داد ، آن گاه گفت : امیر درخواب بود در عالم رؤیا چنان بر وی ظاهر شد که کسی میگوید : محمدها (محامد) در سختی افتاده‌اند ؛ پس این کیسه‌ها را فرستاد و شما را سوگند میدهد که هرگاه اینها تمام شود ، کسی را بسوی وی گسیل دارید تا بازمبلغی افزونتر ازینها فرستد .

بازگشت ببغداد ومازندران

طبری پس ازآنکه چندی در مصر اقامت گزید و بتحقیق و مطالعه ومباحثه‌مشغول بود، ببغداد بازگشت ودرآنجامشغول نوشتن گردید توقف دربغداد درین‌دفعه زیاد بطول نیانجامید و پس از مدت کمی بسوی طبرستان مولد و موطن اصلی خود باز گشت . پس از بیرون‌آمدن از طبرستان بقصد تحصیل علم و نوشتن احادیث و اخبار ، این نخستین سفروی بود بطبرستان وسفردوم درسال ۲۹۰ اتفاق افتاد . درمازندران مدتی‌توقف کرد وآنگاه باردیگررهسپارشهر بغداد گردید ودر محلهٔ قنطرةالبردان ساکن شد وآوازهٔ دانش وفضلش بالا گرفت واحاطه‌اش بر علوم وتفوقش بر دانشمندان عصر برهمه مسلم گردید .

آغازبرخورد وجدال طبری با حنبلیان وآزاری که از آنان بوی رسید

در رجوع ببغداد ازطبرستان، پیش‌آمدناگواری برای طبری اتفاق افتاد . درآن عصربازارجنگ وجدال مذهب وعقیده وتعصبات شدیدوناشایست عامیانه بین اصحاب فرق مختلفهٔ اسلامی‌سخت رواج داشت. مجالس ومحاضرعلما وفقها بیشتربستیز وجدال ومناظره دربارهٔ حقانیت مذهب وعقیدهٔ خود وابطال مذاهب وعقاید دیگران برگذارمیشد . ازینروعلم کلام ومنطق دران عصررواج بسزا یافت . ازجمله ابتلاآت و اشکالات بزرگی که برای علما وعقلا پیدا شده بود کثرت نفوذ پیروان احمدبن حنبل(۱) که یکی ازائمهٔاربعهٔ

(۱) ترجمهٔ احمدبن حنبل پیش ازین درپاورقی ذکرشد.

اهل سنت است بود . حنبلیان مردمی متعصب و جامدبودند وعقل و برهان را درامور مذهبی بکار نمیبردند ودرتمام مواضیع ومسائل حتی درمرتبهٔ توحید و اثبات صفات وجودی و عدمی خداوند ـ که باید فقط متکی بدلیل عقل باشد و تعبد و تقلید در آن راه نیابد ـ تعبد صرف را رویهٔ خود قرار داده بودند . و چون در اثبات عقاید سخیفهٔ خود وابطال عقاید دیگران پافشاری وسماجت داشتند ازینروسخت مویدماغ و مزاحم فلاسفه و خردمندان وعلما و فقهای سایر مذاهب اسلامی شده بودند و از هیچگونه آزار و اذیت در بارهٔ مخالفان مذهب وعقیدهٔ خود فروگذار نمیکردند . کم کم خلفای عباسی وزمامداران امور نیز کم وبیش بمقتضای سیاست وقت گاهی آنان را برای خرد کردن واز بین بردن مخالفان خود دستاویز قرار میدادند ، وهمه نوع فشار وشکنجه بحکما وفلاسفه ومخالفان وارد میساختند .

از جمله عقاید سخیفی که حنبلیان داشتند یکی عقیده بقدمت قرآن بود و دیگری نشستن خداوند بر «عرش» . چون هیچیك ازعقلا ودانشمندان اسلامی حاضر نبودند عقاید سخیفهٔ مذکور ومانند آنها را ومخصوصاً گمان ناشایست «جلوس برعرش» را بپذیرند ازینرو درمعرض اذیت وآزار حنابله قرارمیگرفتند . طبری نیز که خود ازخردمندان ودانشمندان اسلامی بود هرگز زیربار عقاید مذکور نمیرفت ودرنتیجه با ابن حنبل وپیروان قشری اومیانهٔ خوبی نداشت .

هنگامیکه ازسفردومش بطبرستان ، بازگشت وبارد بغداد گردید ، گروهی ازمتعصبان جاهل حنبلی ازقبیل : ابوعبدالله جصاص وجعفربن عرفه وریاضی آهنگ وی کردند وروزجمعه درمسجد جامع نزد او آمدند ودربارهٔ احمدبن حنبل و حدیث « جلوس برعرش » ازوی سئوال کردند ابوجعفرطبری درپاسخ آنان با کمال آزادی و شجاعت گفت : « اما احمدبن حنبل پس خلاف او اعتباری ندارد . و من تا کنون ندیده‌ام که ازوحدیثی روایت شده باشد وندیده‌ام برای اواصحاب وپیروانی که بسخنان آنان اعتماد واعتباری باشد . واما حدیث « جلوس برعرش » پس محال است » آنگاه این شعررا خواند :

سبحان من لیس له انیس

و لاله فی عرشه جلیس

« منزه ویاك است خداوندی که یار وهمدمی ندارد و نه در عرش او جلیسی وجود دارد » حنابله واصحاب حدیث چون گفتار اورا شنیدند بروتاختند و دواتهای خود راکه افزون ازهزار بود بسوی او پرتاب کردند . ابوجعفر از میان آن گروه متعصب نادان برخاست وداخل خانه‌اش شد . مردم نادان دورخانه‌اش را فراگرفتند وازگوشه و کنار آنجا را سنگباران کردند، چنانکه بردرخانه‌اش تودهٔ انبوهی از سنگ فراهم شد . درین موقع نازوك‌صاحب‌شرطهٔ بغداد با جمعی کثیر ازلشکریان سوارشد ومردم را از دور خانه دور کرد و خود یك روز ویك شب برای محافظت ابن‌جریر وخانهٔ وی ازتعرض حنبلیان نادان‌درپیرامون خانه پاس میداد و دستورداد که‌سنگهارا ازدورخانه بردارند . طبری برپیشانی خانهٔ‌خود شعر سابق‌الذکر «سبحان من لیس له انیس ... را نوشته بود ، نازوك‌فرمان داد که‌آن را پاك کردند و بجای آن‌اشعارذیل راکه در مدح احمدبن‌حنبل‌بود واشعاربجلوس برعرش داشت نوشتند:

لا حمد منزل لا شك عال	اذا وافی الی‌الرحمن واقد
فیدنیه و یقعده کریما	علی رغم لهم فی الف حاسد
علی عرش یغلفه بطیب	علی الاکباد من باغ و عاند
له هذا المقام الفرد حقاً	کذلك‌رواه لیث عن مجاهد

ابن خزیمه که ازمعاصران طبری است گفته است ، حنبلیان دربارهٔ طبری‌ظلم کردند ونمیگذاردند هیچکس نزد طبری‌آید و ازوحدیث بشنود .

طبری پس ازآنکه سفرهای بسیاری برای‌طلب علم کرد وازعلما وفقهای‌هر شهری‌علومی‌فراگرفت واحادیثی نوشت، آخرالامردربغداد ـ مرکز خلافت‌اسلامی ـ اقامت گزید ودر آن شهرمشغول تعلیم وتألیف وکارهای علمی بود تاآنکه‌سرانجام درشوال ۳۱۰ هجری وفات یافت ودرخانهٔ خودش مدفون شد .

مقام علمی ووسعت معلومات و اطلاعات طبری

چنانکه ازین پیش گفتیم ، در میان دانشمندان بزرگ ایرانی ونوابغ مشهوراسلامی، در دورهٔ اسلام کمتردانشمندی‌ازجهت‌توسعهٔ‌دایرهٔ‌معلومات وتبحر در هر یك ازانها مانند طبری برخاسته است . طبری با اینکه در اغلب علوم متداول عصرخود سرشته داشت درهریك‌نیز تبحروتخصص داشت وبا کثرت تألیفات ـ که سابقه ولاحقه ندارد ـ هریك از کتب او در نهایت اتقان و استحکام است . تمام دانشمندان اسلامی‌اذعان دارند که کمتر کتابی بصحت واستحکام **تاریخ بزرگ‌طبری** (درتاریخ عالم) و **تفسیر** بزرگ اونوشته شده است .

ابومحمد عبدالعزیزپسرطبری که خود ازدانشمندان بوده گفته است :

« طبری از حیث فضل و دانش و هوش دارای مقامی بود که هرکس ویرا دیده وشناخته بود منکر آن نمیشد ، زیرا وی چندان از علوم اسلامی جمع کرده بود که هیچکس دیگر بپایهٔ اودربن‌قسمت نرسیده است ونیزباندازه‌ای کتب‌ورسالات نوشته است که ازهیچیك ازعلما وفقهای اسلامی آن اندازه کتب نوشته‌و منتشرنشده است . طبری درعلوم قرآن و قرآت مختلف وعلم‌تاریخ پیغمبران ، خلفا وپادشاهان وهمچنین ازاختلاف فقهاء با ذکرروایت (چنانکه در کتب: **بسیط** و **تهذیب** و**احکام** قرآت دیده میشود) تبحری بسزا ومهارتی کامل‌داشت . درروایات کتابهای مذکور بسخنانی که درمیان مردم رد وبدل میشد و باجازاتی که از علما بکسانی داده میشد اعتماد نمیکرد بلکه بعین‌اسناد مشهور استناد مینمود . طبری در علم لغت و نحو هم فضل و اطلاع کامل داشت چنانکه این قسمت را در کتاب تفسیر و کتاب تهذیب که دران شرح حالش را نوشته تذکر داده است همچنین در علم جدل مهارتی بسزا داشت . نقضهائی که وی برمخالفانش کرده ودر کتبش نوشته است خود بهترین‌دلیل است که او ازین علم نیز بهرهٔ کافی ووافی داشته است . »

ابوجعفر طبری با اینکه عالمی متبحرو فقیهی جامع و محدثی بی بدیل بود ، ازعلوم ادب و شعرولغت‌نیزحظی وافر واطلاعی کامل داشت. تعلب که یکی ازعلمای

معروف ادب است ، گوید : « پیش ازانکه مردم برای فراگرفتن علوم ادب و اشعار نزد من آیند ، ابوجعفرطبری شعرشعرا را نزدمن میخواند »

ابوالعباس نحوی که‌از معاریف علوم ادبیه است روزی از اصحاب‌خود پرسید چه کسی از علمای نحو در جانب شرقی بغداد باقیمانده است؟ گفتند هیچکس‌باقی نمانده است ، تمام شیوخ و اساتید از میان رفتند آنگاه ابوالعباس بمخاطب خود گفت : حتی جانب شما هم از بزرگان و دانشمندان نحو خالی شده است ؛ جواب داد :آری مگراینکه طبری‌فقیه را جزء علمای‌نحوهم حساب کنیم. ابوالعباس‌پرسید: پسرجریر؟ جواب شنید : آری آنگاه گفت که وی ازعلمای متبحر و بصیر در نحو « مکتب کوفیین » میباشد. گفته‌اند این‌سخن ازابوالعباس غریب است زیرا وی‌مردی تندخوومغرور بود وبرای‌هیچکس شهادت بحذاقت وتبحردرعلمی نمیداد ، وازاینکه دربارهٔ طبری ازعلمی که خود در آن یگانه بود اینگونه شهادت داده است ، دلیل روشنی بر احـاطه و اطلاع کامل طبری ازعلم نحو میباشد . داستان ملاقات طبری را با ابوالحسن سراج مصری که از نامداران ومشاهیر علمای شعروادب بوده است و مذاکره و مباحثهٔ آن دورا در علوم‌شعروادب ازین پیش ذکر کردیم .

طبری در تمام علوم زمان خود دست داشت

چنانکه اشاره شد طبری در اغلب علوم متداول عصر خود از: حدیث، فقه، تفسیر، تاریخ، قرائت قرآن، نحو، لغت، عروض، شعر، حساب، هندسه، جبر و مقابله، منطق، جدل، طب مهارت و تبحر داشت و از استادان محسوب میشد. نکتهٔ قابل توجه آنست که طبری در بیشتر علوم مذکوره تألیفات نفیس دارد و هریك از مؤلفات او در قسمت خود از جهت استحکام و صحت مطالب کم نظیر میباشد. طبری با اینکه یك تن فقیه و محدث و آشنا بعلوم قرآن و قراآت مختلف آن بود، در عین حال از علم طب نیز بهرهٔ وافی و اطلاع کافی داشت و اینگونه وسعت اطلاعات و تخصص و تبحر در علوم گوناگون برای کمتر کسی از دانشمندان اسلامی بلکه از مردم جهان اتفاق افتاده است.

دربارهٔ تبحر و تخصص طبری در یکی یکی از علوم مختلفی که فرا گرفته بود چنین نوشته‌اند:

«طبری مانند یك تن عالم بعلوم قرآن بود و چنان مینمود که از هیچ علمی بهره‌ای ندارد مگر از قرآن و چون یك تن محدث بود که جز حدیث علم دیگری نمیداند. و همچون فقیهی بود که بغیر از فقه از علوم دیگر آگاهی ندارد و مثل عالم نحوی بود که بجز نحو چیز دیگری نمیشناسد، و چون حسابدانی بود که فقط علم ریاضی و حساب میداند».

بنابراین طبری همچون ذوفنونی بود که در هریك از علوم و فنون مانند یك تن ذی‌فن تبحر و تخصص داشت چنانکه هر ذی فنی که با وی در مباحثه و مناظره روبرو میشد چنان گمان میکرد که طبری فقط در همان علم و فن تخصص دارد.(۱)

در نتیجهٔ این وسعت اطلاعات و تبحر در علوم گوناگون بود که ابن‌خزیمه یکی از دانشمندان همعصر طبری دربارهٔ او گفت: «بر روی سطح پهناور زمین مردی داناتر

۱ــ طبری ازجهت ذوفنونی وذوفنی مصداق شعر نظامی بوده است:

چو هر ذوفنونی بفرهنگ وهوش — بسا یك فنان را کند مالیده گوش

www.golshan.com

ازپسر جریر نمیشناسم . » هر گاه یکی یکی از آثار علمی طبری را با یکی یکی از کتب ومؤلفات علمای دیگرجمع کنند وآنها را با یکدیگرمقایسه وموازنه نمایند ، آنگاه فضل ورجحان کتب وی بر کتب سایرعلما ـ چه از نظر کیفیت وچه از نظر کمیت ـ معلوم خواهد شد . سمعانی دربارهٔ طبری چنین نوشته است (۱)

« .... یکی ازبزرگان وپیشوایان علمی درمسائل بعقیدهٔ طبری فتوی وحکم میداد، ودرمواقع اختلاف بآراء وعقاید اورجوع میکرد زیرا اورا عالم‌ترومتبحرتر میدانست . طبری آن اندازه ازعلوم جمع کرده بود که هیچیك ازدانشمندان عصرش بپایهٔ او نمیرسیدند . طبری حافظ قرآن وآشنا بقراآت مختلف وبصیر بمعانی واحکام آن بود . . . . هم‌چنین درفقه و حدیث مهارت تمام داشت و باقوال صحابه و تابعان و کسانی که بعد از آنان بودند محیط بود . درعلم تاریخ و آشنائی باخبار مردمان گذشته نیز اطلاع کامل داشت ... »

ابن خلکان در تاریخ خود نوشته است : (۲)

« . . . وطبری را مصنفات گرانبهائی است که درفنون عدیده نوشته شده و دلالت‌دارد بروسعت‌علم وبسیاری فضل‌او. طبری‌ازائمه مجتهدین بود که ازهیچکس تقلید نکرد . ابوالفرج نهروانی معروف بابن طرار درمذهب پیرواوبود ... »

---

۱ ـ الانساب خطی ـ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

۲ـ وفیات‌الاعیان ج ۲ ـ چاپ ایران .

خوی وخلق شخصی وروش ورفتار اجتماعی طبری

طبری نه‌تنها از جهت وسعت معلومات و بسیاری تألیفات وتبحر درانواع علوم و فنون عصر خود کم نظیربوده است ، بلکه ازحیث خوی وروش زندگی وتهذیب اخلاق ومنانت طبع وبلندی همت ومراعات اصول وقوانین مربوط بتکمیل مراتب نفسانی وحفظ صحت جسمانی ، نیزازدانشمندان کم نظیربوده است . خوی وخلق شخصی وروش ورفتارعلمی واجتماعی طبری شایسته است که سرمشق طالبان دانش وادب قرار گیرد تا آنان را براه نیکبختی و رستگاری رهبری کند . چنانکه بزرگان‌وپیشوایان دین‌دستورداده‌اند که‌انسان‌معتدل‌آنست که هم درتهذیب وتکمیل قوای نفسانی وعقلانی بکوشد وهم مراقبت درصحت و سلامت تن و قوای جسمانی داشته باشد ، طبری نیز کمال مراقبت و رعایت را در بارهٔ تن و روان خود داشت . تکمیل قوای روحانی و فکری همان فرا گرفتن علوم و فنون گوناگون و اشتغال دائمی بمطالعه ومباحثه ونوشتن کتب ورسائل وعمل کردن بمعلومات خود و انجام دادن تمام تکالیف و وظایف دینی و اخلاقی بود مراقبت وتوجه ببدن و قوای جسمانی ، رعایت بهداشت واقعی واعتدال در خواب و خوراك و سایر امور مربوط بصحت‌وسلامت بدن بود . بهترین دلیل این مطلب طول عمر وی توأم باصحت کامل وسلامت تمام اعضا وقوای جسمانی و فکری او میباشد ، چنانکه درسن ۸۶ سالگی که وفات‌یافت هنوزبیشترموهای سروریش سیاه وقوایش‌سالم بود وتا همان‌نزدیك مرگ بتعلیم وتدریس وتألیف وتصنیف اشتغال داشت . با این وصف اگر بگوئیم پیروی‌ازروش ورفتارطبری درزندگی‌تحصیلی وعلمی ودرزندگانی‌عادی واجتماعی دانشجویان و طالبان مقامات علمی و اجتماعی را بسرمنزل مقصود رهبری میکنند ، سخنی بگزاف ودور ازحقیقت نگفته‌ایم .

ازین پیش پاره‌ای ازمحاسن‌اخلاق طبری اشاره کردیم ، اینك نیز برای‌تعمیم فایده وتکمیل مطالب سابق مختصری ازاخلاق وعادات اوراذکرمیکنیم:

ابوجعفرطبری ازجهت رعایت امور مذهبی ، مردی پرهیزگار وپارسا بود و

با نچه علم‌وعقیده داشت عمل میکرد. دراظهارعقاید دینی وعلمی خود کمال‌صراحت لهجه وشجاعت داشت‌وپیروی ازدستورقرآن کریم : لایخافون فی‌الله لومة لائم ، در مقابل بیان حق و حقیقت از هیچگونه سرزنش و ملامتی ترس و واهمه نداشت چنانکه درداستان مباحثهٔ اوبا پیروان احمدبن حنبل این حقیقت کاملاآشکارمیشود .

طبری درامانت‌داری وخلوص اعمال وصدق وصفای نیت وپاکیزگی وطهارت نفس وحسن عقیدت ازمردان کم نظیربود . بهترین گواه وشاهد این معنی کتابی است که وی در «آداب نفوس» تألیف کرده است . کتاب مذکور بخوبی مرتبهٔ دینداری وپاکیزگی اخلاق اورا نشان میدهد . طبری باآنکه بیشتر اوقات خود را مصروف کارهای علمی ازتألیف و تصنیف و املاء احادیث ومباحثه و تدریس میکرد ، از بجاآوردن اعمال مذهبی وعبادات روحانی اندکی غفلت نمیورزید . گفته‌اند : درهر شب ربعی ازقرآن وگاهی مقدار بسیاری قرائت میکرد .

شکی نیست که تمسک‌باعمال‌روحانی و عبادات مذهبی که از روی بصیرتو فهم باشد برای خردمندان‌ودانشجویان‌ودانشمندان بهترین راهی است برای رسیدن بحقائق ودرك مشکلات و معضلات علمی وپاك شدن نفس ازآلودگیها و پلیدیها و ارتقاءآن بعلوالم ملکوتی ونیل بمقامات عالیهٔ انسانی .

بزرگان‌علم وادب کسانی بوده‌اند که در تکمیل و تهذیب قوای نفسانی و پرورش فکروذوق ازراه عبادات بی‌ریا و خالص وخشوع و خضوع در مقابل ذات واجب الوجود ، اقدام کرده اند . در شرح حال بزرگترین فیلسوف و دانشمند اسلامی ، شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا ، نوشته‌اند که درمواقع بر خورد بمسائل غامض ولاینحل فلسفه ، نخست تن خودرا از آلودگیهای ظاهری پاك میکرد ، خود را شست وشومیداد و وضو میگرفت وآنگاه برای تصفیهٔ روح با کمال خلوص‌وعجز روی بدرگاه‌آفرینندهٔ جهان می‌آورد وبنمازمی‌ایستاد وازبین‌راه‌آئینه فکروخردرا ازگرد وغبارو‌آلایشهای طبیعی صیقلی میکرد وصفا وجلا میداد ، پس ازان بفهم ودرك قضایا ومسائل علمی وفلسفی- که درابتداً لاینحل مینمود-توفیق‌می‌یافت .

صفا و پاکیزگی تن وروان از راه عمل کردن بدستورات دینی پیدا میشود

درینجا بیمناسبت نیست اندکی درین موضوع بسط سخن داده شود. چون در عصری که ما زندگی میکنیم، «ماده» و افکار مادیگری زیاد توجه و نظر مردمان جهان را بخود معطوف داشته است و تمام امور و شئون زندگی را از نظر مادیگری نگاه میکنند ازین جهت شاید اینگونه حقایق در ابتدای امر بنظر غریب و برخلاف اصول علمی جلوه کند زیرا کسانی که در چهاردیوار تنگ مادیگری قرورفته‌اند نمیتوانند اندیشه و خرد خود را از تنگنای «ماده» و مادیگری خارج سازند و آثار شگرف روح و صفای آن را درك کنند.

بعقیدهٔ نویسندهٔ این اوراق، یکی از بزرگترین علل موفقیت علما و بزرگان پیشین و رسیدن آنان بمدارج عالیهٔ علمی و مقامات شامخهٔ روحانی پاکیزگی روح و جسم آنان از آلودگیها و پلیدیها بوده است. این پاکیزگی تن و صفای روح پیدا نمیشود مگر از راه تهذیب نفس و تزکیهٔ اخلاق و کشتن هوی و هوسهای شیطانی و غلبه دادن عقل خود را بر احساسات و تمایلات نفسانی راه راست و آسان برای رسیدن باین نتیجه پیروی از دستورات بزرگان و پیشوایان دین و انجام دادن وظایف و تکالیف دینی است مخصوصاً عبادات که اگر با خلوص نیت و صفای عقیدت و با جمع بودن شرایط انجام شود بیشك موجب پاکیزگی و نورانیت روح و خرد آدمی میشود. درینجا نمیخواهم فقط از راه تعبد و حدیث و خبر فواید ایمان و دینداری را بیان کنم بلکه چون بحث و گفتگوی ما در بارهٔ علل رسیدن دانشمندان پیشین بمقامات عالیهٔ علمی است، این موضوع را نیز از راه علمی تجزیه و تحلیل میکنم.

با تن سالم و روح پاك بهتر میتوان بدرجات عالیهٔ علمی رسید

معلوم است که علوم و فنون از نوع معقولات و معنویات است و مفاهیم و معنویات مستقیما با عقل و روح انسان سروکار دارند، پس هرچند روح آدمی صافی تر و عقل و خردش کمتر آلوده

بآلایشهای مادی و پلیدیهای طبیعی باشد بمعقولات نزدیکتر میشود و برای درك آنها مهیاتر میگردد. وهرچند فرورفتگیش در امور مادی زیادتر باشد و تن وقوای جسمانیش آلوده بناخوشیها وپلیدیهای طبیعی وروح وعقلش آلوده بناخوشیهای معنوی وهوی وهوس وآز و آلودگیهای دیگر باشد از معقولات و امور معنوی دورتر می‌افتد. آن کس که فراغ خاطر وصفای روح وپاکیزگی جسم داشته باشد بدان مقام میرسد که حقایق بی پرده برومکشوف ومشکلات ومعضلات بی‌وساطت اسباب وعلل مادی بوی اشراق و الهام میشوند. درنتیجه آن فرد شاخص و یگانه‌ای که صفای روح و سلامت عقلش از همه بیشتراست یعنی مولای متقیان و سرور پرهیزکاران حضرت علی علیه‌السلام بدان درجه میرسد که میگوید و حق میگوید: **لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا** (اگر پرده هائی که میان ما وحقایق فاصله است از میان برود برعلم ویقین من چیزی افزوده نخواهد شد).

باری ازموضوع دور نیفتیم، امید است از همین فشرده و خلاصه‌ای که ذکر شد طالبان حقیقت ودانش را بهره و سودی حاصل گردد و راه رسیدن بمقصود و هم‌آهنگ کردن تن وروح خود را با علوم و فنون برآنان آشکار ونمایان گردد. اینك برگردیم بشرح حال ورفتارطبری که از همین راه بدان درجهٔ علمی و زهد و تقوی رسید که شمه‌ای ازان بیان وبارهٔ دیگربیان میشود.

عبدالعزیزپسرمحمد طبری گفته است: «ابوجعفر، ظاهری ظریف و نظیف وباطنی پاکیزه ومصفی داشت. درمعاشرت دارای خلق وخوئی نیکوبود وهمواره ازحال جمیع اصحاب ومعاشرانش جویا میشد. درخوراك و پوشاك ورفتار وگفتار دارای ادب نیك وپسندیده بود. با همگی دوستان ویارانش با روئی گشاده و چهرهٔ متبسم سخن میگفت وگاهی با نیکوترین وجهی باآنان بشوخی ومزاح میپرداخت ولطائف وظرائف ذوقی و ادبی میگفت.

بسا اتفاق می‌افتاد که میوه‌ای برای اوهدیه می آوردند واو سخنان بسیار در بارهٔ آن میوه میگفت که‌ازهیچیك ازمسائل علمی وفقهی خارج نبود.»

ازعادات واخلاق طبری آن بود که هرگاه کسی برای او هدیه‌ای میفرستاد، اگرمیتوانست عوض آن را بفرستد وجبران احسان بنماید، آن را میپذیرفت وتلافی میکرد ودرغیراین صورت از قبول آن خودداری میکرد واز هدیه فرستنده بوجه نیکوئی پوزش میخواست.

یکی ازثروتمندان آن زمان بنام **ابوالهیجاء** پسرحمدان سه هزاردینار برای طبری فرستاد، چون طبری را بران نظر افتاد در شگفت شد و گفت: «آنچه را که بمکافات و جبران آن توانائی ندارم نمیپذیرم. کجا مرا توانائی است که ازین مبلغ زیاد جبران کنم؟» بوی گفتند که غرض از اهداء این دینار ها نزدیکی بخداوند وتحصیل اجروثواب است. ولی طبری خود داری از قبول کرد وآن را برای صاحبش باز پس فرستاد.

ابوالفرج بن ابوالعباس اصفهانی کاتب نزد ابوجعفر طبری آمد وشد داشت و کتابهای خود را پیش او قرائت میکرد، روزی ابوجعفر از وی خواست که برای ایوان کوچکی بوریائی بیافد ابوالفرج اندازهٔ ایوان را گرفت و پس‌ازچندروز بوریا را ساخت ومحض تقرب وارادت تقدیم ابوجعفر کرد. چون ازخانه بیرون‌شد، ابوجعفرپسرخود را خواند وچهاردینار بوی داد که بابت بهای بوریا بابوالفرج دهد. ابوالفرج از گرفتن پول خودداری کرد، طبری نیزازقبول حصیرامتناع ورزید مگر اینکه ابوالفرج دینارها را بگیرد.

دیگرازحکایاتی که دلالت برمناعت و بزرگواری طبری دارد، حکایت ذیل است که یکی ازمعاصران طبری نقل کرده است

ابوعلی محمدبن عبیدالله وزیر، اناری بعنوان هدیه نزد طبری فرستاد.طبری آن را قبول کرد و درمیان همسایگان خود پخش نمود. چون زمانی ازین واقعه گذشت، وزیرمذکور، زنبیلی که درآن کیسه‌ای بود ودرمیان کیسه ده‌هزار درهم بود بسوی طبری گسیل داشت وباآن رقعه‌ای فرستاد که دران درخواست کرده بود که طبری هدیهٔ مذکور را بپذیرد. سلیمان واسطهٔ هدیه گفته است که وزیر بمن

گفت : « اگر طبری خود هدیه را بپذیرد چه بهتر والا ازو درخواست کنید که آن را درمیان یاران ودوستانش که استحقاق دارند قسمت کند » سلیمان گوید : کیسه را برداشتم وبدرخانهٔ طبری رفتم ودررا کوبیدم ، وطبری ازپیش با من آشنا و مأنوس بود وچنان عادت داشت که هر گاه بعد ازمجلس درس بدرون خانه میرفت هیچکس نمیتوانست برووارد شود مگر برای کارضروری وضروری ، زیرا اوقاتش مستغرق تحریر تصنیف وتألیف ومطالعه بود گفته است : بوی پیغام دادم که ازجانب وزیر برسالت آمده‌ام ازپیرویمن اذن دخول داد ، پس نامهٔ وزیررا بوی دادم ، نامه را گرفت ولی از گرفتن درهمها خودداری کرد و گفت: «خدا اورا ومارا بیامرزد ، بوی سلام رسان وبگو برای ما همان اناررا بازفرست . گفتم : درهمها را در میان یارانت بکسانیکه مستحق میباشند پخش کن ورد هدیهٔ وزیرمکن . گفت: وزیربهترازمن بحال مردمان آشناست . اگرمیخواهد بمحتاجان بخشش کند خود میتواند . »

شعر طبری

طبری گاهی اشعاری میخوانده است که از مضامین آنها نیز میتوان بمکارم اخلاق ومناعت نفس وعفت و پاکیزگی اخلاق او پی برد. مورخان و نویسندگان معین نکرده‌اند که اشعار از خود طبری است ویا ازدیگری زیرا بکلمه «انشاء» که احتمال هردو وجه را میدهد تعبیر کرده‌اند.

دور نیست که اشعار از خود طبری باشد، زیرا چنانکه از این پیش در «مقام علمی طبری» بحث کردیم، طبری درعلوم ادبیه نیز مهارت وحذاقت داشت و ازاشعار شعرای عرب چه ازدورهٔ جاهلیت و چه ازعصر اسلام باندازهٔ کافی حفظ داشت.

در نکوهش از نخوت وتکبر ثروتمندان و اظهار زبونی ومذلت فقیران این دو بیت را میخوانده است:

خلقان لاارضی طریقهما — تیه الغنی و مذلة الفقر
فاذا غنیت فلاتکن بطراً — واذاافتقرت فتهعلی الدهر

«دو خوی مرا ناپسندیده است: یکی تکبر درهنگام بی نیازی، ودیگری اظهار بیچارگی در موقع نیازمندی»

«پس هرگاه بی نیازشوی متکبر وسرکش مشو وچون فقیر گردی درمقابل روزگار سربلند بایست»

در بزرگواری طبع ومناعت نفس این اشعار را میخوانده است:

اذا اعسرت لم اعلم رفیقی — و استغنی فیستغنی صدیقی
حیائی حافظ لی ماء وجهی — ورفقی فی مطالبتی رفیقی
ولوانی سمحت ببذل وجهی — لکنت الی الغنی سهل الطریق(۱)

«هرگاه تنگدست گردم، دوستم را آگاه نمیکنم، من اظهار بی نیازی میکنم و دوستم بی نیاز میشود.

«شرمم نگهدارندهٔ آبروی من است، ورفق ونرمی که در خواستن میکنم بهترین رفیقم میباشد اگرمن هم آبروی خودرا برای بدست آوردن پول ازدست میدادم بزودی پولدار میشدم»

(۱) ابن خلکان نوشته است: درمجموعه‌ای این اشعار بطبری نسبت داده شده است. وفیات الاعیان.

طبری خود گفته است که احمدبن‌عیسی علوی مکتوبی برای اوفرستاده بود که در آن این اشعار نوشته شده بوده‌است : (۱)

الا ان اخوان الثقاة قلیل فهل لی الی ذاك القلیل سبیل ؟
سل الناس تعرف غثهم عن سمینهم فکل علیه شاهدٌ و دلیل

« همانا دوستان امین واستوار کم‌هستند . آیا برای من به این « کم » راهی « هست ؟ازمردمان جویاشو تاخوب‌وبد آنان رابشناسی،همگی دلیل و شاهد این مدعی میباشند »

طبری درپاسخ اواین اشعار را نوشته است :

یسیئی امیری الظن فی جهد جاهد فهل لی بحسن الظن منه سبیل؟
تأمل امیری ما ظننت و قاله فان جمیل القول منك جمیل

«امیرمن درباره کوشش کوشش کننده‌سوءظن دارد ،آیا برای من راهی بحسن ظن اوهست ؟

بیندیش، امیرمن ، درآنچه گمان کردی‌و گفتی‌زیرا گفتار نیك‌ازتونیکوست.»

(۱)معجم الادباء . چاپ مصر

رعایت حفظ صحت و آداب غذا خوردن طبری

ابو بکر بن کامل که از شاگردان و اصحاب طبری بوده است، شرحی مبسوط دربارهٔ آداب غذا خوردن طبری و نظافت و پاکیزگی و رعایت امور بهداشتی او نقل کرده است که چون خالی از فایده نیست، در اینجا بنقل مختصری از آن قناعت میکنیم. گفته است: من هیچکس را نظیفتر و پاکیزه‌تر در غذا خوردن از ابو جعفر ندیدم. هرگز در مجلسی صدای دماغ وی شنیده نشد و هرگز کسی آب دهان و بینی او را ندید و نیز کسی ندید که ابو جعفر قسم بخورد و یا غلطی بر زبانش جاری گردد. طبری از خوردن چربی خودداری میکرد و گوشت خالص قرمز را میخورد و همیشه آنرا با کشمش می‌پخت. از خوردن کنجد و عسل خودداری میکرد و میگفت آن دو معده را فاسد و دهان را بدبو میکنند و نیز میگفت خرمای خشك معده را فاسد و چشم را کم نور و دندانها را ضایع میکند. کسی بوی گفت من در تمام مدت عمرم از آن میخورم و جز خوبی از آن چیزی ندیده‌ام. طبری گفت خرما دربارهٔ تو هیچ فروگذار نکرده است. چه میخواهی دربارهٔ تو بکند بیشتر از آنچه کرده است؟! گفته‌اند کسی که این سخن را بطبری گفت دندانهایش ریخته و چشمش کم نور و جسمش لاغر و رنگش زرد شده بود.

یاقوت حموی نیز بتفصیل چگونگی غذاخوردن طبری را نوشته و مطالبی بیان کرده است که دلالت بر اطلاع کامل طبری از مبانی و مبادی علم طب دارد و نیز حاکی از آنست که وی بقواعد و دستورات طبی و حفظ الصحه عمل میکرده و معالجات سودمندی دربارهٔ خود و دیگران کرده و نتیجهٔ مطلوب گرفته بوده است. هم چنین یاقوت شرح داده است که طبری از چه غذاهائی دوری میکرد و زیانهای آنها را بیان مینمود و بچه نوع غذا رغبت داشت و چگونه غذا را ترتیب میداد. برای آگاهی بیشتری مراجعه شود بکتاب ارشاد الاریب الی معرفة الادیب (معجم الادباء)

مذهب و معتقدات محمدبن جریر طبری

این اندازه مسلم‌است که طبری در زمان‌حیات متهم بتشیع ودوستی حضرت علی علیه‌السلام وائمه اطهار بوده است . درنتیجهٔ همین اتهام پس ازمرگش ، ازترس عوام و متعصبان اهل سنت وجماعت ، اورا درشب دفن کردند (۱) آنچه تأیید میکندتمایل او را بتشیع آنستکه مردم‌طبرستان و گیلان ازهمان اوایلی کـه بدین مقدس اسلام درآمدند اکثرآنان شیعی مذهب بودند و بدوستی اهل‌بیت شهرت داشتند ازینرو یکی ازپناهگاههای شیعیان وسادات علوی درزمانهائی که خلفای اموی‌وعباسی در صدد آزار و افناء آنان بودند ، جبال‌طبرستان و گیلان بود . سلاطین آل بویه نیز که خود شیعه پاك‌اعتقادبودند وازمذهب شیعهٔ اثنی‌عشری‌ترویج میکردند از گیلان برخاسته بودند .

درعصری که طبری نشوونما یافت مردم‌طبرستان‌عموماپیرو حضرت‌علی‌علیه‌السلام واولادبزرگوار اوبودند . ازمجموع‌این‌قرائن میتوان استنباط کرد که‌طبری نیز از جهت تأثیر محیط وخانواده و پرورش ابتدائی قطعاً شیعه و یامتمایـل بتشیع بوده است ولی‌معلوم نیست که‌برفرض تشیع‌طبری ویاتمایل او بتشیع ، معتقدات‌وی دربارهٔ صحابه وخلفای راشدین همچون معتقدات شیعه‌های دوازده‌امامی بوده است؛ از حکایات وقضایائی که درتاریخ زندگانی وی‌دیده میشودچنان برمی‌آید که اگر هم تمایل بمذهب شیعه داشته است ، نسبت بخلفای راشدین و صحابه حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بدبین نبوده وآنان راگرامی میداشته‌است . مگراینکه بگوئیم تجلیل وی ازخلفا وصحابه از راه تقیه بوده است واین گمان درپاره‌ای از موارد چندان‌دوراز‌حقیقت نمی نماید زیراچنانکه‌معلوم‌است‌شیوع‌مذهب‌تسنن‌درزمان طبری آنهم درمرکز خلافت اسلامی ودردربار خلیفه درنهایت شدت بود ومخالفان آن‌مذهب‌بویژه شیعیان دوازده امامی هیچگونه آزادی اظهارعقایـد وعمل نمودن بآداب ومراسم مذهبی خود نداشتند وازینرو برخی از علمای آن عصر کـه محققاً شیعه‌بوده‌اند ، بظاهر خودراهمرنگ‌دیگران‌میکردندواز تقیه خودداری‌نمینمودند.

(۱)معجم الادباء : چاپ مصر

ممکن است طبری نیز که محل اقامتش بغداد ، مرکز خلافت اسلامی و اجتماع علما و مفتیان بزرگ اهل سنت ومدارس ومجامع تدریس وتدرس بروفق مذهب اهل سنت بود ، خواهی نخواهی بظاهر خودرا همرنگ عموم قرارداده بوده است .

نویسندهٔ این اوراق دربارهٔ طبری و کسانیکه مانندوی درنظر ما مشتبه هستند واز شرح احوال وعقاید آنان بطور قطع ومسلم نمیتوانیم مذهب و معتقدات آنان را بدست بیاوریم ولی درگوشه و کنار تاریخ زندگانی آنان اشارات و کنایاتی دیده میشود که حاکی از تمایل آنان بمذهب تشیع است ، چنان عقیده دارد که قطعاً طرف تشیع آنان رجحان دارد زیرا اگر کسی فی الحقیقه معتقد باین مذهب نباشدهیچ دلیل منطقی وعقلائی وجودندارد که درعصری که همهٔ مردمان برخلاف مذهب مذکور هستند وتمایل وتظاهر بدان مذهب موجب ضررهاوخسارات مالی وجانی واعتباری است معهذا کسیکه معناً و باطناً معتقد ومتمایل بآن مذهب نیست ، اظهار میل به آن مذهب کند وجسته و گریخته وباشاره وتلویح حقانیت آن مذهب وعلاقه وتمایل خود را بدان برساند ویابطرزی سخن گوید که در آن ایهام وابهام باشد چه آنکه اگر در حقیقت اینگونه کسی معتقد بمذهب تسنن باشد ، هیچ ترس وواهمه‌ای از اظهار عقیدهٔ باطنی خود ندارد بلکه آنرا موجب سرافرازی وافتخار میداند ولی درغیراینصورت ناگزیر است که سخن در پرده گوید و از راه اشاره و ابهام گاهی معتقدات باطن خود را بیان کند .

از اینگونه کلمات وسخنان دوپهلو وابهام‌دار در گفتار اغلب کسانی که مشتبه هستند از قبیل : طبری ، نظامی ، سعدی وغیرایشان زیاد دیده میشود .

اینک پس از ذکر این مقدمه مختصر، مطالب و قضایائی را که مورخان و محققان دربارهٔ مذهب ومعتقدات او نوشته‌اند درینجا نقل و داوری را بذوق سلیم خوانندگان واگذار میکنیم: تذکر این نکته درینجا لازم است که طبری در فروع احکام ومسائل فقهی خودمذهب خاصی داشت که ازمجموع احادیث واخبار وکلمات فقها ومجتهدان استنباط کرده و درفروع از هیچیک از ائمه اربعهٔ اهل سنت که مدار

احکام ومسائل درمذهب اهل‌سنت بستگی‌بگفته آنان دارد پیروی نمیکرد و چنانکه در سابق اشاره کردیم ، دوزمان طبری وبعداز او جمعی از علماء که بنام «جریریه» معروف شده‌اند درفروع ومسائل فقه ازطبری پیروی میکردند .

نقل عقاید دیگران در بارهٔ مذهب ومعتقدات طبری

عبدالعزیزبن محمد طبری گفته است : (۱)
« ابوجعفر طبری در قسمت عمدهٔ مذاهب و آراء خود بران راه میرفت که پیشینیان وعلما بران راه رفته بودند . وی کاملا بآداب وسنن دینی عمل میکرد وازمخالفت پیشینیان شدیداً احتراز مینمود ودرین روش هرگز ازملامت وسرزنش مردم باکی نداشت و دست از عقیدهٔ خود برنمیداشت ... ونیز بامعتزله درعقایدی که آنان برخلاف جماعت داشتند مخالف بود ...»

درموضوع جبر واختیار واعمال وافعال بندگان چنین عقیده داشت که :
« . . . هرچه درعالم از افعال بندگان وجود دارد مخلوق خداست وآنچه را که خداوند باهل ایمان از استطاعت وتوفیق برکارهای نیك عطا کرده است غیراز آن است که باهل کفر ازعقل داده است ، وخداوندبرقلوب بندگانی که کافر شده اند مهرنهاده است تامجازات کفر آنان داده شود . »یاقوت حموی پس ازذکر این عقیده بطبری شدیداً اعتراض کرده وچنین گفته است : « این عقیده طبری جداً نادرست وغلط است زیرا اگر خداوند قبل از کفر کفار بردل آنان مهرنهاده باشد ، کاری ظالمانه انجام یافته است واگر بعد از کفر ختم کرده باشد پس ختم بسر مختوم است (یعنی تحصیل حاصل لازم می آید) وچنین قولی راهیچکس ازاهل سنت و جماعت نگفته است واین قول رافضیان (شیعه اثنی عشری) ومعتزله است قبحهم الله.»

نویسنده این اوراق گوید ، اعتراض یاقوت حموی برطبری بیشتر ناشی ازجنبهٔ تعصب خشك مذهبی است که یاقوت حموی بدان متصف بوده است زیرا چنانکه مورخان و محققان درشرح حال یاقوت نوشته اند وشواهد زیادی از کتب خود او در دست است، یاقوت باآن مرتبه فضل واحاطهٔ برتاریخ عمومی وتاریخ رجال وبزرگان وجغرافیای ممالك وممالك معهذا مردی بوده است متعصب وجامد وچون از کوچکی عقاید خاصی در وی تزریق شده بوده باهمان عقاید نشوونما یافته است ازاینرو هرعقیده ای که مخالف عقاید خود میدیده است جداً انکار میکرده ودرصددرد واعتراض برمی آمده است

---

(۱) این قسمت ومطالب بعدازاین از کتاب معجم الادباء نقل شده است.

چنانکه نسبت بطبری نیز همین عمل را کرده است . ازلهجه ولحن وی مشهور است که تعمق زیاد در اصل گفتار طبری نکرده بلکه چون عقیدهٔ مذکور را منتسب برافضیان و معتزله میدانسته است و با رافضیان برانر همان پرورش ابتدائی کمال عداوت داشته وحتی این عداوت را بجائی رسانده که نسبت بمولای متقیان وامیر - مؤمنان نیز شهرت ببغض وعداوت پیدا کرده استازین جهت ازهمان آغاز امردامن همت برای رد آن بر کمر بسته وباآوردن عبارت رکیك «ردئی یعنی زشت» دراول ونفرین «قبحهم الله» درآخر چماق تکفیررا برسرطبری ورافض ومعتزله فرو کوبیده است . این روش و اخلاق آمیخته بتعصب جاهلانـه بهیچوجـه شایستهٔ دانشمندان و دانش پژوهان نمیباشد وبزرگترین آفت تحقیق میباشد .

طبری دراظهار عقیدهٔ بیان شده امری واقعی وحقیقتی ثابت را خواسته است روشن سازد - وازنظر واقع بینی وحقیقت پژوهی طبری درین عقیده مصاب است. آیا یاقوت حموی میتواند انکار کند که یك تن بودائی ، هندو ، بت پرست، گاوپرست، ستاره پرست وهزاران کسان دیگر که درنظر او کافر محسوب میشوند وشقی واهل دوزخ بشمار می آیند ازهمان آغاز وجودو ابتدای رشد و شعور بردین بود اباهندو ویابت پرستی وغیره بزرك میشوند وفکر وعقیدهٔ بودائی وبت پرستی درسرشت آنان رسوخ می یابد ویك تن مسلمان شیعی یاسنی از همان آغاز امر برخلاف کفار پرورش می یابد وبزرك میشود ، کلام مأثور درمیان شیعیان که بالاصول روانشناسی و علم پزشکی امروز مطابقت دارد یعنی حدیث مشهور : الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه نیز حکایت ازهمین معنی وعقیده دارد .

طبری عقایدی دربارهٔ قضاوقدروجبر واختیار بیشترمتوجه جبروقدرمیباشد وهر عاقل ومتفکری نیز پس از تفکر وتأمل وتجربه ومعاشرت درامور وشئون این جهان بهمین نتیجه میرسد - وی چنان عقیده داشت کـه «آنچه را خطا کرده است نمیتوانسته است درآن براه صواب برود و در آن چه براه راست و درست رفته است نمیتوانسته است درآن خطا کند وجملگی آنچه درعالم کون وفساد جریان داردبارادهٔ ومشیت آفریدگار جهان است . . »

ابوعلی گفته است : «طبری در مسئلهٔ امامت معتقد بامامت ابـوبکر ، عمر ، عثمان وعلی (رضی‌الله‌عنهم) بود و در موضوع تفضیل» (۱)پیروی ازاصحاب‌حدیث داشت وهر کس را از هرمذهبی که مخالف او بود تکفیر میکرد واخبار وشهادات آنـان را قبول نمینمود واین عقیدهٔ خودرادر کتاب **شهادات** ودر کتاب رساله ودر اول ذیل‌المذیل ذکر کرده است (۲)

درباب ارث نیز رای خاصی داشت . درآنجاکه قول حضرت‌رسول‌اکرم را ذکر کرده است که : « مسلم ارثش بکافر وکافر ارثش بمسلم نمیرسد ونیزمردمان دو مذهب مختلف از یکدیگر ارث نمیبرند » (۳) چنین گفته است که دو کافر از یك دین که دارای دومذهب باشند نیز از یکدیگر ارث نمیبرند بنابرایـن پیروان مذهب یعقوبی ازدین نصاری از پیروان مذهب ملکی ازهمان دین ارث نمیبرنـد و همچنین ملکی‌از نسطوری. ونیز پیروان مذهب‌شمعتی از دین یهود ازپیروان‌مذهب سامری از همان دین ارث نمیبرند وهم‌چنین پیروان مذهب عنانی از پیروان مذهب شمعتی . بنابرین وقتی پیروان کلیساها و کنیسه‌های‌مسیحی ویهودی از حیث مذهب ومسلك اختلاف داشته باشند ازیکدیگر ارث نمیبرند . درین عقیده اوزاعی نیزاز طبری پیروی کرده است .

دربارهٔ مذهب‌طبری این بحث‌راخاتمه میدهیم بنقل قول مرحوم‌سیدمحمدباقر چهارسوئی اصفهانی اعلی‌الله مقامه صاحب کتاب‌نفیس روضات الجنات . وی‌درضمن

---

(۱) عده‌ای ازاهل سنت باآنکه معتقد بتقدم‌ابابکر وعمر وعثمان درخلافت‌ظاهری برحضرت علی‌علیه‌السلام میباشند ولی ازنظر فضل وعلم وتقوی ونزدیکی بحضرت‌پیغمبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت‌علی ع را افضل واعلم و از همه میدانند واین طائفه معروف به «مفضله» میباشند .

(۲) کتابهای مذکور در دست نیست که بتوان از آنها معتقدات و مذهب طبری را بطور قطع ویقین بدست آورد کتاب‌ذیل‌المذیل نیز که دردست است بازموردحاجت‌را نمیتوان ازآن استفاده کرد زیرا آنچه ازآن درذیل تاریخ طبری چاپ شده است منتخبی بیش نیست وقسمت اول آن چاپ نشده است .

(۳) **لایورث المسلم الکافر ولاالکافر المسلم ولایتوارث اهل‌ملتین‌شتی**

شرح احوال طبری دربارهٔ مذهب او چنین مینویسد :

« . . . ولی درپیش من شبههٔ بزرگی استدربارهٔ مذهب ابوجعفر طبری بلکه بودن او از اهل مذهب حق (یعنی شیعه) نزد من رجحان دارد بدلایل ذیل :

اول ـ طبری از شهری بوده است که مردمان آنجا ازقدیم معروف بتشیع بودهاند و دریـن مذهب کمال تصلب و تعصب داشتهاند بویژه در زمان پادشاهان آل بویه .

دوم ـ اقدام وی بتألیف کتابی دربارهٔ حدیث «غدیر خم» در صورتیکه عموم اهل سنت و مخصوصاً متعصبان این طایفه بهیچوجه راضی بنوشتن اینگونه کتب نیستند.

سوم ـ پیروی نکردن طبری درفروع از هیچیك از مذاهب چهار گانه اهل سنت که تمام سنیان پیرویکی ازآن مذاهب میباشند وغیر از طبری هیچکس را از اهل سنت سراغ نداریم که پیرویکی ازمذاهب چهار گانه نباشد . بااین وصف هیچگونه دلیل و باعثی برای این امور وجود ندارد مگر اینکه بگوئیم که طبری هرچند بظاهر از نظر رعایت جانب خلفاء و بزرگان دولت که همگی مذهب اهل تسنن داشتند ، تظاهـر بمذهب اهل سنت داشته است ولی درباطن از پیروان مذهب تشیع بوده است . . . » (۱)

☆☆☆

(۱) روضات الجنات چاپ تهران

بخش دوم

آثار علمی طبری

کتبه انجم لها زاهرات
موذنات رسومها بالدثور

(ابن‌اعرابی درمرثیهٔ طبری)

ازین پیش گفتیم درمیان علمای ایران و اسلام کمتر کسی باندازهٔ ابوجعفر طبری درزمینه‌های گوناگون کتب ورسالات تألیف وتصنیف کرده است. در میان آثار علمی طبری دو کتاب از همه مشهورتر است وبعداز طبری همواره در میان ارباب فضل ودانش مورد استفاده بوده است وبمطالب آن استناد میجسته‌اند. این دو کتاب گذشته از جهت امتیازات واختصاصات معانی ومطالب، از حیث کمیت ومقدار نیز برسایر مؤلفات طبری برتری دارند. دو کتاب مذکور عبارتند از:

۱ ـ التاریخ الکبیر یاتاریخ بزرگ مسمی به «تاریخ الرسل والملوک واخبارهم ومن کان فی‌زمن کل واحد منهم»

۲ ـ تفسیر بزرگ مسمی به «جامع البیان عن تأویل القرآن».

درین بخش ازین رساله دربارهٔ دو کتاب مذکور ـ تا آنجا که درخور این رساله است ـ بتفصیل سخن میرانیم ودربارهٔ دیگر کتب ورسالات و مؤلفات طبری نسبت باهمیت موضوعات دربارهٔ بعضی توضیح وشرح مختصری ایراد ودربارهٔ بعضی فقط بذکر نام وعنوان قناعت میکنیم.

۱ـ تاریخ بزرگ

پیش از آنکه بشرح و بیان اختصاصات و مزایای کتاب مذکور بپردازیم، چون کتاب نامبرده از کتب اولیه‌ای است که درتاریخ عمومی دنیا ازابتدای خلقت تازمانی که مؤلف میزیسته است برشتهٔ تحریر

www.golshan.com

در آمده است ، شایسته است مختصری دربارهٔ پیدایش فن تاریخ نـویسی در میان مسلمانان و مصادر و مآخذ تواریخ اسلامی و انواع و طبقات تـواریخ متداول در میان مورخان وتذکره‌نویسان اسلام ، نگارش دهیم .

چگونگی پیدایش تاریخ در اسلام

عربها پیش از اسلام چنانکه همهٔ مورخان گفته‌اند از جهت تمدن و سیاست و شوکت و اقتدار و ثروت و نیز از حیث علوم و فنون و صنایع فقیرترین و ضعیف‌ترین ملل و امم بودند. طبعاً در فن تاریخ نویسی که خود یکی از علوم سودمند است نیز دستی نداشتند و اثری از خود بیادگار نگذاشتند.

چون اسلام ظاهر گردید، در نتیجهٔ تعالیم عالیه پیشوای بزرگوار اسلام عربها در مدت کمی از آن مقام پست بیرون آمدند و بدرجات شامخ تمدن نایل شدند و با قوی‌ترین و متمدن‌ترین ملل آن زمان یعنی ایران و روم بنای جنگ و مبارزه را گذاشتند و در اندک مدتی آن دو کشور بزرگ را زیر سیطره و نفوذ اسلام درآوردند. شهرهای بزرگ و آباد ایران و روم یکی پس از دیگری بدست مسلمانان گشوده شد و طولی نکشید که مردم آن شهرها مسلمان و خود شهرها رنگ اسلام بخود گرفت.

این جهانگشائی و گشودن شهرها و بسط و توسعهٔ تمدن و علوم اسلامی در میان سایر ملل موجب آن شد که مسلمانان نیاز خود را بعلم تاریخ ـ مانند سایر علوم درک کنند و برای نوشتن شرح حال بزرگان دین و تعیین ایام و سنواتی که در آنها حوادث و قضایائی مربوط باسلام واقع شده و نیز تاریخ صدور احکام و نظایر اینها در صدد نوشتن تاریخ و نشر آن برآیند.

دانشمندان ایرانی نخستین مورخان اسلام بودند

چنانکه مترجمان و نویسندگان اغلب علوم و آداب اسلامی از میان دانشمندان ایرانی بوده‌اند، پیشقدمان تاریخ نویسی در اسلام نیز ایرانیان بوده‌اند (۱)

عربهای صدر اسلام بیشتر علاقه و توجهشان بمشاغل کشوری و لشکری بود و از اشتغال بعلوم و ادبیات و فنون جمیله خودداری میکردند و رغبتی بکارهای علمی نداشتند.

علل شیوع و رواج علم تاریخ و پیدا شدن مورخان زیاد در میان مسلمانان امور

---

(۱) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان

زیادی بوده است ازآن جمله آنکه چون مسلمین اشتغال بجمع قرآن و احادیث و نوشتن تأویل وتفسیر قرآن داشتند محتاج شدند بتحقیق اماکن وحالات کسانی که درآیات یا احادیث بدانها اشاره شده بود ازینرو در صدد برآمدند که نخست وسیرت نبوی، را جمع کنند زیرا بانوشتن سیرت نبی اکرم این مقصود بعمل می آمد (۱)

نخستین کسانی که سیرهٔ نبوی نوشتند

نخستین کسیکه بتدوین و تألیف « سیرهٔ نبوی » پرداخت محمدبن اسحق (وفات ۱۵۱ هجری) بود که کتاب خود را برای منصور تألیف کرد (۲) حاجی خلیفه صاحب کتاب کشف‌الظنون نوشته است که‌محمدبن مسلم زهری (وفات ۱۲٤) کتابی درمغازی جنگها ، تدوین کرده بوده است بنابرین تألیف وی پیش از ابن اسحق خواهد بود زیرا او پیش از ابن‌اسحق به بیست سال واندی وفات یافته بوده است .

قدیمترین کتاب جامع ومشروحی که درسیرهٔ نبی اکرم نوشته شده ودر دست است کتاب‌سیرهٔ‌عبدالملک‌بن‌هشام (۲۱۳هجری) معروف به «سیرهٔ ابن هشام » است . مطالب این کتاب بیشتر نقل ازابن‌اسحق است وتا کنون چندین بار در کشورهای عربی چاپ شده است .

پیدایش تواریخ دربارهٔ فتح شهرها

پس از آنکه مسلمین شهرهائی گشودند و خراج و مالیات مطابق احکام‌اسلامی برمردمان آن‌شهرها نهادند اختلافی در کیفیت فتح باره‌ای ازشهرها پیدا شد که بزور گشوده شده است یابصلح یابزنهار ـ ومطابق فقه اسلام خراج گرفتن ازملل غیرمسلم که شهرهای‌آنان بدست مسلمانان گشوده‌شده‌است‌درهریك از احوال‌مذکوره‌اختلاف دارد ودر هر مورد حکم ودستور خاصی برای گرفتن خراج رسیده است ـ ازینرو مسلمانان ناگزیر شدند که دربارهٔ چگونگی فتح هریك از شهرها بحث وتحقیق

(۱) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی‌زیدان

(۲) ابن‌الندیم در کتاب الفهرست ابن‌اسحق راغیرموثق میداند . مینویسد که کتاب او درنزد علمای حدیث اعتباری ندارد ودرمطالب کتاب‌بیشتر بگفتهٔ علمای یهود ونصاری اعتماد کرده است .

کنند و نتیجهٔ تحقیقات خودرا در کتب ورسالاتی تدوین نمایند . درنتیجه کتب بسیاری دربارهٔ فتح هرشهری نوشته شد از قبیل فتوح الشام وفتوح العراق ابومخنف لوط بن یحیی وابوعبدالله محمدبن عمرواقدی (۲۰۷ - ۱۳۰هجری)و کتاب فتوح مصرو مغرب تدوین عبدالحکم (وفات ۲۵۷ هجری) وفتوح بیت المقدس وفتوح خراسان و کتاب خبربصره و فتح آن تألیف ابوالحسن علی بن محمد معروف به مدائنی (۲۱۵-۱۳۵ هجری)(۱)پس از آن بتدریج دامنهٔ تالیف کتب تاریخی روبتوسعه گذارد و موضوعات بزرگتر شد چنانکه کم کم فتوح ممالك و کشورها در یك کتاب نوشته شد مانند کتاب فتوح البلدان یا فتح الامصار تألیف بلاذری (وفات ۲۷۹ هجری) که ازبهترین ومؤثق ترین کتب تاریخ دربارهٔ فتح شهرها بدست مسلمانان میباشد .

هرچند تمدن وحضارت اسلام روبفزونی مینهاد ووسعت ممالك اسلامی بیشتر میشد وعلوم وفنون وادبیات بسط وتوسعه می یافت احتیاج مسلمین بعلم تاریخ وشعب وانواع آن که عبارت ازتذکره وتراجم احوال بزرگان ودانشمندان از هرطبقه باشد زیادتر میشد زیرا بواسطهٔ تحقیق درمسائل قرآن وحدیث و نحو و صرف و دیگر علوم که درمیان مسلمین رشد ونمو می یافت وروبتوسعه ورواج میگذارد وهمچنین بحث وتحقیق درسندهای احادیث وجدا کردن احادیث صحیح ازضعیف مجبورشدند که تحقیق درحال روات سندهای حدیث کنند ومقام ومرتبهٔ آنان را از حیث ثقه و مورد اعتماد بودن یاضعیف بودن معین کنند ازین جهت راویان هرفنی را بطبقاتی تقسیم کردند و برای هرطبقه تراجم وتذکرهٔ احوال نوشتند ازقبیل :

طبقات الشعراء ـ طبقات النحویین ـ طبقات الفقهاء ـ طبقات الفرسان ـ طبقات المحدثین ـ طبقات المفسرین ـ طبقات اللغویین ـ طبقات المتکلمین ـ طبقات النسابین طبقات الاطباء ـ طبقات الندماء وغیرها .

از آنچه ذکر شد معلوم گردید که درمدت کمی علم تاریخ وشعب آن درمیان مسلمانان توسعه ورواج بسیار گرفت ونگارش تراجم احوال وتذکرهٔ دانشمندان ازهر صنف وطبقه دربین مسلمین ازسایر ملل بیشتر معمول ومتداول گردید .

آغاز پیدایش تاریخ عمومی در میان مسلمانان

قرن دوم هجری و نیمهٔ اول قرن سوم سپری گردید و هنوز کتب تاریخ مسلمین منحصر بهمان «سیره» و «فتوح» و «مغازی» و «طبقات» بود.

پیدایش تواریخ عمومی و تاریخ عالم از قبیل: تواریخ امم جهان و تاریخ شهرها و کشورها چه از امم و ملل قدیمه و چه از ملل جدید بعد ازین تاریخ در میان مسلمین رواج یافت.

نخستین کسیکه در «تاریخ عمومی» کتاب تدوین کرد ابن واضح مشهور به «یعقوبی» است و کتاب تاریخ او نیز شهرت به «تاریخ یعقوبی» دارد. این کتاب در دو جزء چاپ شده است: یک جزء در تاریخ امم و ملل قدیم مانند: ایران، روم، هنود، یونان و غیرایشان. جزء دیگر در تاریخ اسلام از آغاز ظهور پیغمبر اکرم تا روزگار خلافت معتمد عباسی که در ۲۵۶ بخلافت نشست.

بعد از تاریخ یعقوبی، «تاریخ بزرگ» تألیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ شهیر که مورد بحث و تحقیق درین رساله میباشد نوشته شد که از آغاز خلقت تا حوادث سال ۳۰۲ هجری را در بر دارد.

بعد از دو تاریخ مذکور، کتاب تاریخ مروج الذهب مسعودی (وفات ۳٤٦ هجری) تألیف گردید که در آن علاوه بر ذکر تاریخ عالم، توصیف بلاد و بحار و حیوانات و جبال و جزائر شده و برحسب دولتها و امتها مرتب گشته است. این کتاب چاپ شده و در دسترس میباشد.

تا قرن هفتم هجری چندان ترقی محسوسی در نوشتن کتب تاریخ عمومی در میان مسلمانان پیدا نشد و بر تواریخ مدونه پیش مطلب قابل ذکر و اعتنائی افزوده نگردید تا آنکه کم کم دول اسلامی عرب در گوشه و کنار رو بانقراض گذارد. دولت و خلافت عباسی در عراق، دولت فاطمیین در مصر و دولت امویین در اندلس از میان رفت و دول ترک و بربر و کرد و مغول جانشین آنان گردید و مردم ممالک

اسلامی داخل دوره و عصری جدید شدند ازینرو درصدد تدوین اخبار و حوادث اعصار وقرون گذشته برآمدند واز کتب ونوشته‌های دانشمندان و مورخان قرون اولیه اسلام برای پایه گذاری کتب مفصل تاریخ استفاده بردند و آنها را مرتب و مبوب کردند چنانکه مطالب زائد وسلسلهٔ اسناد واسامی روات را حذف نمودند و آنچه ازقضایا وحوادث تاریخی مربوط بعالم که در آنها ذکر نشده بودبر آنهاافزودند ودر نتیجه کتابهای بزرك ومشروح در تاریخ اسلام ودر تاریخ عمومی جهان بوسیلهٔ دانشمندان اسلامی نوشته شد .

از کتب مشهور ومفصل در تاریخ یکی کتاب کامل التواریخ تألیف شیخ عزالدین علی بن محمد معروف به ابن اثیرجزری (وفات ٦٣٠ هجری) است . این کتاب مشتمل است برمطالب تاریخ طبری بحذف اسناد و اختصار نصوص مطول . پس از ذکر مطالب کتاب تاریخ طبری رشتهٔ تاریخ وبیان حوادث را تاقرن هفتم هجری که خودش زندگی میکرده کشیده است ونیز مطالبی دربارهٔ خلفای اموی که درغرب واندلس سلطنت میکرده‌اند وطبری درتاریخ خود ازآنان یاد نکرده بود ، در تاریخ خود اضافه کرده است .

این کتاب دارای ١٣ مجلداست وچندین بار بچاپ رسیده وازمآخذمهم تاریخ در نظر دانشمندان اسلامی و غیراسلامی میباشد . (١)

بعد از ابن الاثیر ، ابوالفداء (وفات ٧٣٢ هجری) کتاب کامل رامختصر کرد وبسیاری از اخبار ادبا وعلما واخبار عرب جاهلیت رابر آن افزود(٢)

☆☆☆

---

(١) بگفتهٔ کاتب چلبی مؤلف کتاب نفیس کشف الظنون ، کتاب کامل التواریخ بوسیلهٔ مولانا نجم الدین طارمی که ازاعیان دولت میرزا میرانشاه پسرامیرتیمور گورگانی بوده است ، باشارهٔ آن پادشاه بفارسی ترجمه شده بوده است

(٢) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان .

اینك که مختصری در بارهٔ چگونگی پیدایش علم تاریخ در میان مسلمانان وانواع وشعب تاریخ ذکر شد ، برمیگردیم بشرح و بیان کتاب تاریخ طبری و نقل عقاید و گفتهٔ دانشمندان ومورخان بزرك دربارهٔ این کتاب :

ارزش تاریخ طبری وچگونگی جمع‌آوری مطالب آن

کتاب تاریخ طبری‌از کتب بسیار سودمنداست که در تاریخ عمومی جهان و در تاریخ اسلام نوشته شده است . این کتاب از نظر صحت و اتقان مطالب درتمام قرون اسلامی ، پس از مؤلف ، مورد استناد واستفادهٔ مورخان ومرجع افاضل ودانشمندان بوده است . تاریخ طبری مشتمل‌است براخبار و حوادث پادشاهان وپیغمبران سلف ووقایع ایام و روزگار آنان از ابتدای این جهان تا سال ۳۰۲ هجری (۱)

در حوادث‌ووقایع‌قبل‌ازاسلام ، شرحی‌مبسوط ومتع دربارهٔ سلسلهٔ‌پادشاهان ایران از ابتدای تاریخ‌ایران وذکر تاریخ‌هریك از سلسله‌ها ونام هریك‌ازپادشاهان مطابق کتب سیرالملوك یا شاهنامه ایراد کرده است . دربارهٔ سلسلهٔ ساسانیان که نزدیکتر بزمان مؤلف بوده‌اند ومآخذ وروایات بیشتری دربارهٔ آنان دردست‌بوده است ، مفصل‌تر بحث کرده ومطالب این قسمت روشن‌تر وسودمندتر است .

مصنف درآغاز کتاب پس‌از ذکر خطبه وستایش آفریدگار دوجهان ومدح خاتم پیغمبران وخاندان واصحاب وجانشینان‌آن بزرگوار چنین‌گفته است :

«خوانندهٔ این کتاب بداند که استناد ما بدانچه درین کتاب‌می‌آوریم بروایات واسنادی است که از دیگران ، یکی پس از دیگری ، بما رسیده و من نیز خود از آنان روایت میکنم ویا سند روایت را بایشان میرسانم نه‌آنکه در آوردن مطالب تاریخ استنباط فکری و استخراج عقلی شده باشد ...»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف کتاب کمال امانت وصداقت را از خود نشان میدهد ونسبت بتاریخ امم وملل قدیمه که جز نقل سینه‌بسینه از گذشتگان بایندگان

---

(۳) در کشف الظنون تا سال ۳۰۹ یعنی یك سال قبل از وفات طبری نوشته شده است .

و حفظ کـردن نسلهای بعدی آنچه را از نسلهای قبلی شنیده‌اند راه دیگری برای ضبط قضایا وحوادث تاریخی نبوده، خودش باین موضوع تصریح کرده است ، و نیز چون درروایات واخبار تاریخ قدیم بسیاری مطالب غریب ودور از ذهن وخارج از موازین طبیعی دیده میشود ازینرو مؤلف کتاب نیز چون خود متوجه این معنی بوده است در مقام اعتذار از ذکر این مطالب چنین میگوید :

« اگر ناظران وشنوندگان اخبار این کتاب ببرخی داستانها وقصه‌ها برخورند که عقل وجود آنها را انکار کند و سامعه ازشنیدن آنها تنفر حاصل نماید ، نباید بمن خرده گیری وعیبجوئی کنند چه آنکه اینگونه اخبار را دیگران و پیشینیان برای مـا نقل کرده‌اند ومانیز آنها را چنانکه شنیده‌ایم در کتاب خود آوردیم »

مؤلف در ابتدای کتاب شرحی مفید درخصوص کیفیت و کمیت زمان وتعریف آن ذکر کرده پس ازآن بیان حادث بودن زمان پرداخته وثابت کرده کـه محدث آن خداوند میباشد ، سپس دربارهٔ نخستین مخلوق بر وفق احادیث و اخبار که قلم است سخن گفته وداستان حضرت آدم وحوا وچگونگی فریب دادن ابلیس آنان را بیان کرده است . بعد بذکر قصص و تاریخ یکی یکی از پیغمبران اولوالعزم وغیر اولوالعزم وپادشاهان ایران وروم وملوك الطوائف پرداخته تاآنکه رشتهٔ تاریخ را بمولدومبعث حضرت رسول اکرم ونبی خاتم ﷺ رسانده‌است. پس ازآن تاریخ حیات حضرت پیغمبر اکرم و نسبت شریف آن بزرگوار وازواج واولاد و جنگها وحوادث و قضایای زمـان آن حضرت و سیرهٔ آن بزرگوار وخلفا وصحابه وتاریخ اسلام را بتفصیل تا سال ۳۰۲ هجری قمری شرح داده است (۱) روش تـاریخ طبری در ذکر حوادث ووقایع بعداز اسلام سال بسال است از روی تاریخ هجری .

طبری خود کتاب مذکور را تا حوادث سال ۲۹٤ برای شاگردان واصحابش تدریس کرده وبآنان اجازهٔ نقل داده است .

ابن جوزی ـ بنقل صاحب کشف الظنون ـ گفته است : « تاریخ طبری دارای مجلدات بسیار بوده وآنچه بمارسیده است مختصری از مفصل است »

---

(۱) معجم الادباء یاقوت حموی.

چنانکه ازین پیش نیز اشاره شده طبری هریك از تفسیر و تاریخ بزرك را نخست درسی‌هزار ورق نوشته بود وچون شاگردانش از درازی آن تعجب کردند وخواستار اختصار شدند هریك از آن دو کتاب را در سه هزار ورق خلاصه کرد.

یاقوت حموی در کتاب معجم‌الادباء گفته است : « ... این کتاب از جهت‌شرف وبزرگی دردنیا بی‌نظیر است ودرین کتاب بسیاری از علوم دین ودنیا فراهم شده است و اوراق‌آن نزدیك به پنج‌هزار میباشد .»

طبری کتاب دیگری درتاریخ تألیف کرده و نام آن را ذیل‌المذیل گذارده است، این کتاب‌درحقیقت دنبالهٔ کتاب تاریخ بزرك‌او وجزء اخیر آن کتاب محسوب میگردد . کتاب اخیر دربارهٔ شرح‌حال‌اصحاب‌حضرت پیغمبر ﷺ است که درحال حیات آن حضرت یا بعد از آن وفات یافته و یا بقتل رسیده‌انـد بعد بذکر تابعان و کسانی که بعد از آنان آمده‌اند پرداخته است تامیرسد باساتید وشیوخی که‌خوداز آنان حدیث وروایت‌شنیده است . دربارهٔهریك مختصری از اخبار و عقایدومذاهب آنان نیز آورده است واز ارباب فضل ودانش که بمذهب‌وعقیدهٔ ناشایستی منسوب شده‌اندودرواقع‌ازآن‌عقیده ومذهب‌بری‌میباشند ازقبیل‌حسن بصری، قتاده‌وعکرمه وغیر آنان دفاع کرده است . طبری درسال ۳۰۰ هجری از نوشتن این کتاب فراغ یافته است .

بگفتهٔ یاقوت حموی ذیل‌المذیل بهترین وسودمندترین کتابی است که‌درنوع خود نوشته شده است وطلاب وافاضل اهل علم درآن میل ورغبت‌زیاددارند و عدد اوراق آن به هزار ورق میرسد .

گفتار مورخان و دانشمندان در بارهٔ تاریخ طبری

کتاب تاریخ طبری از جمله کتب پر ارزش و سودمندی است که از زمان تألیف تا کنون همواره ارزش ومقام خود را حفظ کرده ومورد توجه و استناد و استشهاد دانشمندان و مورخان بوده است . مورخان اسلام و غیر اسلام در تمام این مدت که متجاوز از هزار سال میشود از کتاب مذکور استفاده نموده و آن را مرجع ومأخذ خود قرار داده‌اند .

مسعودی در مقدمهٔ کتاب نفیس وپرارزش خود بنام مروج‌الذهب پس از نام بردن جمع بسیاری ازمورخان وشمردن کتب هریك از آنان باذکرمزایاواختصاصات آنهاچنین مینویسد :

« . . . واماتاریخ ابوجعفرطبری که برتری بر کتب دیگرتاریخ دارد وافزونتر ازآنهاست، جامع انواع خبرهاو آثاروحاوی اقسام فنون وعلوم میباشد .

این کتاب دارای محسنات وفوایدزیاداست و نقش بتمام‌طالبان وپژوهندگان تاریخ و آثار گذشتگان میرسد .مؤلف‌این کتاب فقیه عصر وزاهد و پرهیزکار زمان خود بوده است وعلوم فقها ودانشمندان شهرها واخبارمحققان‌سیر و آثار بوی‌منتهی گردیده بوده‌است . . . .» (۱) مورخ علامه‌ابوالحسن علی‌بن‌ابوالکرم معروف به‌ابن اثیرجزری در مقدمه کامل‌التواریخ خود نوشته است :

« . . . وابتدا کردم بتاریخ بزرگ تألیف امام ابوجعفر طبری زیرا کتاب مذکوردرنزد عموم محققان مورد اعتماد ودرموارد اختلاف محل‌رجوع‌میباشد . . . ومن ازمیان همگی مورخان بطبری اعتماد کردم‌زیراوی ازروی حق وصواب‌دربن نهادوازروی حقیقت و واقع جامع‌علوم وفنون میباشد .....» (۲)

---

(۱) مروج‌الذهب مسعودی چاپ پاریس

(۲) کامل‌التواریخ ابن‌اثیرجلداول چاپ مصر

www.golshan.com

اهتمام دانشمندان اروپا بطبع و نشر تاریخ طبری واستفادهٔ از آن

شهرت و رواج کتاب تاریخ طبری تنها در میان مسلمانان و استفاده از آن منحصر بآنان نبوده است بلکه اززمانی که غربیان بعلوم و فرهنگ وآثاردرخشان اسلامی وشرقی آشنا شدند و در صدد کسب واقتباس برآمدند کتاب مذکورنیزمورد استفادهٔ آنان قرار گرفت وبرای بحث و تحقیق از تاریخ عالم و تاریخ اسلام بدان کتاب مراجعه کردند. گروهی از مستشرقین کتاب تاریخ طبری را بزبانهای اروپائی ترجمه وتلخیص کردندتادانشمندان و محققان کشورهای آنان بیشتر از آن استفاده کنند. مستشرق معروف دخویه M . D . Goeje با جمعی ازمحققان وعلمای هلاند در سال ۱۸۷۹ میلادی بطبع و نشراین اثربزرگ پرداختند ودرسال ۱۹۰۱ میلادی چاپ آن دوره مجلد بپایان رسید. جلد دهم مشتمل برمدخل و حواشی ونسخه بدلهاوتصحیحات و تعلیقات میباشد. در همین تاریخ مستشرق دانشمند دیگر نولد که M . Noldeke از کتاب مذکورقسمت مربوط بتاریخ ایران قبل از اسلام یعنی سلسلهٔ ساسانیان را استخراج کرد و ترجمه نمود. ترجمهٔ مذکورخود کتابی سودمند میباشد. (۱)

ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری بوسیلهٔ ابوعلی بلعمی

کتاب تاریخ طبری را ابوعلی محمدبن محمد بلعمی وزیر منصوربن نوح سامانی درسال ۳۵۲ که هنوز نیم قرن از وفات طبری نگذشته بوده است بفارسی ترجمه وتلخیص کرده است(۲)

« این کتاب چنانکه درمقدمهٔ آن اشاره شده است بفارسی هرچه نیکوتر ترجمه شده است وتمام تاریخ محمد جریر را شامل بوده است مگر انکه نام روات و اسناد

۱ــ کتاب : متفکران اسلام تألیف بارون کارای فرانسوی ــ Les Penseurs de l' islam - Par : Barron Carra de Vaau

۲ــ نویسندهٔ این رساله در بارهٔ « خاندان بلعمیان » رسالهٔ جداگانه نوشته و دران راجع بمزایا واختصاصات ترجمهٔ تاریخ طبری که بوسیلهٔ وزیردانشمند ابوعلی بلعمی بفارسی ترجمه شده بتفصیل بحث کرده است.

پیاپی از آن افکنده شده است وازذکرروایات‌مختلف دریك مورد که دراصل‌عربی ذکرشده مترجم احتراز کرده واز‌اختلاف روایتها ، بریك روایت که در نزد مؤلف یا مترجم مرجح بنظررسیده اکتفا جسته است ونیز هرجا که روایتی ناقص‌یافته‌است آن را از مأخذهای دیگر درمتن کتاب نقل کرده واشاره نموده است که پسر جریر این روایت را نیاورده بود ومآن را آوردیم مانند مقدمهٔ مفصلی از بدو تاریخ یا داستان بهرام چوبین درسلطنت هرمزو نظایر اینها ... » (۱)

ازان چه گفته شد روشن گردید که ابوعلی بلعمی وزیر دانشمند در حقیقت بترجمه خشك ومقید اکتفا نکرده وبرخی فصول را نسبت باصل کتاب مقدم‌ومؤخر قرارداده است هم‌چنین بتغییرخود گاهی «بیرون از کتاب پسرجریره اخبار وتاویلات فلسفی وحکایات وقصصی دربارهٔ پیغمبران آورده است .

ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری مأخذ ومرجع بسیاری ازترجمه‌های دیگر تاریخ طبری مانند ترجمه بترکی و ترجمه بعربی شده است زیرا بواسطهٔ اطناب و تفصیل تاریخ طبری وزیادی حجم‌آن واختصار وشیوائی ترجمهٔ بلعمی اولی موجب زحمت وعسرت استنساخ و کسالت و ملالت خوانندگان و دومی سهل‌التناول برای نوشتن وشیرین و شیوا برای خواننده است .

یکی ازمستشرقان فرانسوی‌بنام‌دوبو Dubeaux بران شد که ترجمهٔ بوعلی رابفرانسه‌ترجمه کندواین‌کاررا شروع کردومستشرق‌دیگرفرانسوی‌بنام زوتامبرك M . Zotemberg کارناتمام اورا دنبال کرد وبانجام رسانید (۲)

مؤلف کتاب متفکران اسلام دربارهٔ ارزش این کتاب چنین نوشته است :

« عبارات کتاب ترجمهٔ تاریخ طبری فصیح تر وشیواتر از متن عربی است و یکی از گنجینه‌های نفیس نثرقدیم فارسی شمرده میشود. بلعمی درمجلد اول‌وقسمتی ازمجلد دوم کتاب خود تا اندازه‌ای بحوادث وقضایای تاریخی صورت داستان وقصه

---

۱ ـ جلد دوم سبك شناسی تألیف ملك‌الشعراء بهار .

۲ـ متفکران اسلام

www.golshan.com

داده است وازینرو خواننده باکمال‌میل ورغبت‌بخواندن‌آن میپردازد . باقی‌مجلدات شامل‌مطالب تاریخی وحاوی فوائد مهمی است » .

درینجا بحث‌وتحقیق‌دربارهٔ تاریخ‌طبری راخاتمه‌میدهیم وبرای‌اینکه‌خوانندهٔ این رساله تااندازه‌ای ازچگونگی مطالب تاریخ طبری‌آگاه شود و نیزدر بارهٔ از موارد که ابوعلی بلعمی درترجمه خود اضافاتی‌آورده است ترجمه را بااصل‌مقایسه کند ، چندقسمت از مجلد اول را که شامل تاریخ قبل از اسلام است بفارسی‌ترجمه میکنیم وچندمورد ازترجمهٔ ابوعلی‌را نیز عینا درینجا نقل وخودمانیزهمان مورد را ازتاریخ طبری‌ترجمه میکنیم :

درجزء دوم تاریخ طبری که بیشترازپادشاهان ایران از کیانیان و اشکانیان‌و ساسانیان بحث کرده است ، شرح مبسوط وسودمندی درباره والیان وفرماندهانیکه ازجانب شاهنشاه ایران درخاك حیره (عراق عرب) و خاك حمیر (یمن) حکومت کرده‌اندنوشته‌است از آن‌جمله دربارهٔ حاکم‌یمن درزمان‌خسروپرویز چنین‌مینویسد:

مروزان فرمانده ایرانی ازجانب هرمزدریمن

« ازهشام‌بن محمد شنودم که : هرمز پسر انوشیروان « زین » راکه حاکم یمن بودعزل کرد و«مروزان»رابجای‌او برگزید . «مروزان» زمان‌درازی دریمن‌فرمانروابود چنانکه دارای‌فرزندانی‌شد وفرزندانش‌بسن رشد و بلوغ‌رسیدند. یمن دارای‌ناحیهٔ کوهستانی بود بنام « مصانع » . درزمان « مروزان » مردمان‌آن ناحیه بنای سرکشی ومخالفت گذاردند و از دادن مالیات وخراج خود- داری کردند . درمدخل دژمحکم مصانع کوه بلندی وجود داشت که صعود بدان ممتنع بود نزدیك‌آن کوه ، کوه مرتفع دیگری‌بود که میان‌آن دوبریدگی و دره عمیقی‌وجود داشت که عبوراز آن نیزمشکل بود وبخاطر کسی نمیرسید که بتواند از آن تنگه‌بگذرد . مروزان برای‌سرکوبی مردم‌مصانع بدان‌ناحیت‌لشکر کشید چون بدانجا رسید و وضع طبیعی آنجارادیددریافت که‌جزازیك‌دروازه‌بدان‌دژراهی نیست وآن دروازه را نیزهمیشه یك‌تن نگهبانی میکند مروزان برای دست یافتن بآن دژ محکم بر کوهی که‌برابردژ بود برشد وتنگترین‌فاصله میان دو کوه را درنظر گرفت

وتنها راه رسیدن بدژرا درعبوراز آن قلهٔ مرتفع که تا زمین فاصلهٔ زیادی داشت‌دید پس بلشکربانش فرمان داد که دردوصف‌قرار گرفتند . آن گاه بفرمان اوهمه یك‌باره فریادبر کشیدند وخود مهمیز براسب زد واسب را از آن تنگه جهانید ، وبرروی دژ قرار گرفت . مردم حمیریعنی ساکنان‌دژ که این کارشگفت‌ودلاوری مروزان رادیدند بزبان حمیری گفتند این شیطان است . پس‌مروزان دژ راگشود و مردمان آنجا را سر کوبی و کوشمالی سخت داد . بفرمان اومردم دژبازوهای یکدیگررا بستندآن گاه آنان را ازدژفرود آورد و گروهی‌راکشت وجمعی رااسیر کرد . پس نامه‌ای بخسرو پرویزشاهنشاه ایران نوشت وداستان سر کوبی مردم مصانع راگزارش داد. خسروازتدبیر وشجاعت اودرشگفت شد وفرمان داد هر که را خواسته باشد دریمن بجای خود بگمارد وخود بپایتخت رهسپار گردد .

مروزان دوپسرداشت که یکی‌ازآن دوبشعروادب عرب علاقه و میل فراوان داشت و اشعار عرب را حفظ میکرد و میخواند و نامش « خُرّخُسره » بود و دیگری از اسواران (۱) بود که بپارسی‌سخن میگفت و چون ایرانیان و دهقانان لباس میپوشید(۲) . مروزان خره خسره راکه ازپسردیگرش بیشتر دوست میداشت بجانشینی‌خود برگزید وبسوی پایتخت روانه شد لیکن در بین راه اجلش فرا رسید ودریکی‌ازبلاد عرب درگذشت. جنازهٔ اورا درتابوتی گذاردند ونزدخسروفرستادند خسروفرمان دادتابوت رادردخمه‌ای نهادندوبرروی آن‌نام مروزان وداستان شجاعت وتدابیراورا درگرفتن دژمصانع برآن نبت کردند .

پس‌ازآن بخسروآگاهی رسید که خره خسره‌بزی عرب درآمده وبفرهنگ وادب وشعرعرب‌توجه وعلاقه داردازاینروویراعزل کرد و« باذان » را بجای‌او برگزید وباذان آخرین کسی‌است که‌ازطرف‌شاهنشاهان‌ایران‌بریمن فرماندهی داشته‌است ....

---

(۱) ایرانیانی که‌دریمن ساکن شده بودند،در کتب‌سیروتواریخ عربی بنام‌اساوره خوانده‌شده‌اندواین کلمه‌جمع اسواراست که اکنون‌سوارمیگوئیم.

(۲) در کتب‌قدیمی‌فارسی‌وعربی‌دهقان بعموم‌ایرانیان ومخصوصاً به‌نجبا و بزرگان ایرانی گفته‌میشده است .

طبری پس از ذکر این قسمت از تاریخ مینویسد که خسرو پرویز در آخر سلطنتش بنای بدرفتاری و ستمکاری بامردم گذارد و در نتیجهٔ زیادی اموال و جواهر و متاعهای نفیس که در خزانه جمع کرده و شهرهای بسیاری که گشوده بود تکبر و نخوت و حرص پیدا کرد و اموال مردم را بزور از آنان میگرفت که همین امور موجب شورش ایرانیان و برتخت نشاندن شیرویه و از بین بردن پرویز گردید .

دربارهٔ وسعت کشور ایران درزمان خسرو پرویز و بسیاری تجملات و شکوه دربار خسرو، طبری شرح مبسوطی مینویسد که در پنجا ترجمهٔ قسمتی از آن آورده میشود.

وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و شکوه و جلال دربار او و سبب زوال سلطنتش

« ازهشام بن محمد شنودم که خسرو پرویز چندان سیم وزر درخزانه انباشته بود که در خزانهٔ هیچیك ازشاهان دیگر آن اندازه مال و متاع فراهم نشده بود .

لشکریان خسرو تا قسطنطنیه و افریقیه پیش رفته بودند . وی زمستانها در کاخهای مدائن بسر میبرد و تابستانها در شهرهای بین مدائن و همدان .

گفته‌اند که درشبستان او دوازده هزار زن و کنیزك و در اصطبلش نهصد و نود و نه فیل وجود داشت وی علاقهٔ بسیاری بجواهر گرانبها و ظروف نفیس و اشیاء تجملی داشت. برخی دیگر از مورخان گفته‌اند در شبستان او هزار زن عقدی و هزاران کنیزك و پرستار برای خدمت و خوانندگی و خنیاگری وجود داشته است . سه هزار مرد نیز کارهای خصوصی او را انجام و تشبیت میدادند ..

بفرمان خسرو در شهرها آتشکده‌ها ساختند و دوازده هزار هیربد در آتشکده‌ها بمراسم مذهبی و زمزمه (۱) میپرداختند .

خسرو در هجدهمین سال پادشاهیش فرمان داد که آمارگران آنچه خراج و مالیات و سایر درآمدها از شهرهای ایران و کشورهای تابعه جمع آوری شده است شمارش کنند و باو گزارش دهند . آمارگران بعرض شاهنشاه رسانیدند که در آن سال چهار صد و بیست ملیون درهم جمع آوری و بخزانه تحویل شده است ...

---

(۱) زمزمه درمیان زرتشتیان عبارت بوده است از کلماتی که درهنگام ستایش آتش و غذا خوردن موبدان و هیربدان آهسته برزبان میرانده‌اند .

بفرمان پرویزدرشهر تیسفون خزانه‌ای برای مالیات وخراج و سایر اموال بنا نهادند و نام آن را «بهار خفردخسرو» گذارد وتمام سیم وزر و سایراموال را بدان خزانه انتقال دادند ... درخزانه خسروباندازه‌ای سیم وزروجواهروجامه های نفیس وسایراشیاء قیمتی فراهم شده بود که‌جز خدا کسی شمارهٔ آن‌را نمیدانست.

خسرومردم را حقیروخوارمیشمرد واین سزاوارپادشاه خردمند و دورانديش نیست. ازجمله کارهای زشت وناپسند او که گستاخی در برابرخداوند شمرده میشدآن بود که‌برئیس پاسبانان کاخ پادشاهی که «زادان فرخ» نام داشت‌فرمان قتل‌عام زندانیان را داد. زندانیان را شماره کردند، تعداد آنان به سی وشش هزارتن رسید. زادان فرخ از کشتن‌آنان خودداری کرد وبرای تأخیردراجرای فرمان دلیلهائی نزد پرویز آورد. خسرو بارفتارهای بد وناشایست دشمنی مردم کشورخود را بی‌جهت متوجه خود ساخت.

نخستین رفتاربدش‌آن بود که مردمان را خوار وبزرگان را حقیرشمرد.

دوم‌آنکه «فرخان زاد» را که مردی ناپاك و پست بود برمردم مسلط کرد.

سوم آنکه فرمان قتل عام زندانیان را داد.

چهارم‌آنکه‌فرمان‌دادجمعی‌را که‌ازنزدهرقل‌امپراطوررومفرار کرده وبایران پناه‌آورده بودند، بقتل رسانند.

این سوء رفتاروستمکاریهای پرویزسبب شد که جمعی ازبزرگان بجانب بابل رفتند ودرآن هنگام شیرویه پسر پرویز با برادرانش‌درآنجابودند و گروهی‌ازمربیان بدستورپرویز بتعلیم وتربیت‌اومیپرداختند... مردمی که‌از پایتخت آمده بودند روبسوی شیرویه‌آوردند وشیرویه درشب وارد شهر«بهرسیر» (۱) شد وزندانیان‌آنجا راآزاد ساخت. زندانیان‌آزاد شده ومردمی که ازروم فرار کرده وخسروفرمان قتل آنان‌را داده بود همگی درپیرامون شیرویه‌جمع‌شدندوفریادزدند:«شاهنشاه قباد»(۲) از آنجا بسوی پایتخت روانه‌شدند وچون‌نزدیك کاخ‌شاهی‌رسیدند پاسبانان ودربانان همگی گریختند وپرویزراتنها گذاردند. پرویز ازترس بباغی که نزدیك قصربود و «باغ

(۱) بهرسیر چنانکه ازتاریخ طبری برمی‌آید شهری بوده‌است نزدیك مدائن.

(۲) نام نخستین شیرویه قباد بوده‌است.

www.golshan.com

هندوان، نامیده میشد پناه برد . عده‌ای دردنبالش بجستجو پرداختند تا آنکه درماه آنر وروز آذر (۱) باودست یافتند وبزندانش انداختند . شیرویه داخل پایتخت‌شدو بزرگان دوراو جمع شدند واورا بتخت شاهی نشاندند . شیرویه کسی نزد پدرفرستاد واورا ازکارهای زشت وناستوده‌اش توبیخ وسرزنش کرد .

ونیزازهشام‌بن محمد شنودم که خسروپرویزدارای‌هجده پسربود وبزرگترین آنان شهریار نام داشت که «شیرین» اورا بفرزندی پذیرفته بود . منجمان پرویز گفته بودند که بزودی یکی‌از فرزندان او دارای‌پسری‌خواهد شد که نقصی‌درتن خواهد داشت وانقراض شاهنشاهی ساسانی‌بدست او ودرزمان اوخواهد بود . ازینرو پرویز پسران خودرا ازنزدیك شدن بزنان منع کرده‌بود مدتی‌سپری شدوهیچیك ازپسران او اجازه نزدیکی بزنان نداشتند تااینکه شهریار بشیرین شکایت کرد و میل و علاقهٔ خود رابزن اظهارداشت واجازه‌خواست که زنی باختیاراو گذارند والاخود راهلاك خواهد کرد . شیرین بوی پیغام داد که نمیتواند زنی‌دراختیاراو گذارد مگرزنی‌باشد که اززشتی وپستی کسی‌میل نزدیکی باونکند . شهریار پاسخ داد هر زنی که باشد برای او یکسان‌است . پس شیرین کنیزی راکه حجامتش میکرد نزد شهریارفرستاد گفته‌انداین کنیزازاشراف زادگان ونجیابوده است ولی‌چون شیرین بروخشم گرفته بود اورا جزء زنان حجلم قرارداد . چون کنیزبرشهریارداخل‌شد شهریاربانزدیکی کرد و کنیزازاو به «یزدجرد» باردارشد . شیرین اورا درجائی پنهان کرد تایزدجرد ازاومتولد شد . مدت پنج سال نیزتولد اورا پنهان داشت . پس‌ازآن چون دید که پرویزبکودکان اظهارعلاقه ومیل میکندباو گفت‌آیا خشنود میشود ازاینکه یکی‌از فرزندانش را به بیند بااینکه ازاین امر کراهت داشته است ؟ خسرو اجازه داد او را نزد وی بیاورند. شیرین دستورداد تا کودك‌را خوشبو کردندو جامهٔ نیکوبرپوشاندند واورا نزد خسرو بردند . آن گاه شیرین گفت این کودك یزدجرد پسر شهریار است .

---

(۱) ایرانیان قدیم برای هریك ازسی روز ماه نام جداگانه داشتند وبسیاری از نامهای روزها بانامهای ماهها یکی‌بود چنانکه متلامهروآذرهم نام ماه‌بوده‌است وهم‌نام یکی‌ازروزهای ماه .

خسرو کودك را در آغوش گرفت و نوازش کرد و علاقهٔ زیادی باو پیدا کرد چنانکه اورا در نزد خود نگاهداشت . در یکی از روزها که کودك در پیش خسرو بازی میکرد، خسرو بیاد گفتهٔ منجمان افتاد . ازاینرو کودك را نزد خود خواند و جامه از تن او در آورد و در اندام و اعضاء او بدقت نگریست ناگهان چشمش بر ران او افتاد که دارای نقصی بود، پس خشمگین گردید و اراده کرد کودك را هلاك سازد. شیرین بخسرو در آویخت واورا از کشتن کودك بازداشت و گفت اگر خواست و تقدیر خدای تواناً بر آن قرار گرفته باشد که این پادشاهی از میان برود کسی نمیتواند از آن جلوگیرد. خسرو گفت، این پسر همان مشئومی است که منجمان از و خبر داده‌اند . اورا بیرون برید و هرگز در نزد من نیاورید . پس کودك را بسیستان و بگفته‌ای بیکی از دهات عراق نزد دایه‌اش بردند درین هنگام مردم ایران بر خسرو پرویز شوریدند و بکمك فرزندش شیرویه پسر مریم رومی اورا کشتند. پرویز مدت سی و هشت سال پادشاهی کرد و چون از سلطنت وی سی و دو سال و پنج ماه سپری شده بود حضرت نبی اکرم ﷺ از مکه بمدینه مهاجرت فرمود . »

چنانکه قبلا یادآوری گردید، بلعمی در ترجمهٔ تاریخ طبری خودرا مقید نکرده است که هر چه پسر جریر در کتابش آورده است بپارسی بر گرداند بلکه گذشته از تلخیص مطالب ، در بسیاری از موارد زیاده و نقصان نسبت باصل مطالب در ترجمه دیده میشود اینك برای نمونه ، ترجمهٔ بلعمی را دربارهٔ وسعت کشور خسرو پرویز و بسیاری اموال و خزائن او در اینجا میآوریم تابامقایسه آنچه ما از اصل تاریخ طبری ترجمه و نقل کردیم معلوم شود چه اندازه ترجمهٔ بلعمی با اصل تاریخ اختلاف دارد . اینك ترجمهٔ بلعمی :

ذکر آن چیزها که ملك پرویز را بود

وپرویز پس از کشته شدن بهرام سی و هشت سال بزیست اندر پادشاهی و چندان خواسته بر گرد وی جمع شده بود که شرح نداشت . نخستین چیزو برا تختی زرین بود و چهار پایهٔ او از یاقوت سرخ که هیچ ملك را آن نبود در تاج او صد دانه مروارید بود هریك چندان بیضهٔ گنجشکی واسبی داشت شبدیز نام که

www.golshan.com

هیچ‌پادشاه را نبود. هرطعامی که پرویز خوردی آن‌اسب را دادی . چون اسب‌بمرداو را کفنی‌ساخت ودر گورنهاد ونقش آن اسب برسنگ کرده بود که هرگاه آرزوی آن اسب داشتی برآن نقش‌نظر کردی و کنیز کی‌داشت‌نام اوشیرین که‌در روم ازو نیکوتر کسی نبود (۱) پرویز بفرمود که‌اورانیز تصویر بدان سنگ کردند وچون آن کنیزك بمرد بروم کس‌فرستاد تاچنان کنیز کی بیاورند عدیل‌اونیافتند و این آن زن بود که فرهاد (۲) عاشق‌اوشده‌بود.پرویزفرهاد راعقوبت کرد وبکوه گیلان‌فرستاد.

گنج بادآورد

ودیگره گنج بادآورده‌بود که‌ملك‌الروم‌بحبشه فرستاده‌بودهزار کشتی‌زرومرواریدوسیم که‌ملك الروم‌ازدشمن‌همی‌ترسید آن‌خواسته همه‌بحبشه فرستاده‌بود وبادآن کشتیها بر گرفت‌وبسان‌افکندو بدست پرویزافتاد و آن گنج را « بادآورده» نام کرد . واورا پنجاه هزاراسب بود واستروخرواز آن‌جمله هشت‌هزار مرکب اورا بود خاصه واورا هزارپیل‌بود ودوازده‌هزارزن آزاد و پرستار ودیگر چیزها بود که‌هیچ ملك را نبوده » (۳) .

---

(۱) در کتب‌دیگرمورخان وافسانه‌سرایان شیرین رااز ارمنستان‌دانسته‌اند ولی‌از عبارت‌بلعمی‌دوینجا چنان «معلوم میشود که اورا ازروم دانسته است .

(۲) نام فرهاد درتاریخ طبری درین مورد وجود ندارد وآنچه بلعمی دربن قسمت ودرپاره‌ای ازموارد دیگرازخود اضافه کرده است گویا مستند بمآخذ ومدارکی ازتاریخ قدیم ایران‌بوده است که وی‌دردست‌داشته وازآنهااستفاده کرده است .

(۳) بلعمی‌خود درآغاز کتاب اشاره‌ای دارد که ازخود نیزمطالبی بر کتاب طبری افزوده ودرحقیقت بخود اونیزهمچون مورخی‌بوده است که بنوشتن تاریخ پرداخته است . درمقدمهٔ کتاب گفته است : « اما بعد بدانکه این تاریخ نامهٔ بزرگ است که گردآوردهٔ ابوجعفرمحمدبن جریربن یزیدالطبری رحمةالله‌علیه که درشهرخراسان ابوصالح منصوربن نوح فرمان داد که دستور خویش ابوعلی‌بن محمد بلعمی را که این نامه تاریخ محمدبن جریر که عربی‌است پارسی گردان هرچه نیکوترچنانکه اندروی نقصان نیفتد . پس گوید که چون اندروی نگاه کردم علمهادیدم‌وبسیارحجتها وآیتهای‌قرآن واشعارنیکو وامثال خوب وسرگذشتهای پیغمبران و ملوك ماضی ودروی فواید بسیار دیدم ، پس رنج‌بردم‌و جهد برخود نهادم وپارسی گردانیدم بقوت خدای عزوجل وماخواستیم که تاریخ روزگار

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد»

درداستان بهرام چوبین وخسروپرویز نیز بلعمی درترجمه مطالب زیادی که در اصل وجود نداردازخودآورده است . طبری دربارهٔ گریختن پرویز ازمدائن ورفتن اوبجانب روم چنین نوشته است :

« ... پرویزویارانبسوی فراترفتندو ازآب گذشتند و راه بیابان‌رابراهنمائی مردی بنام «خرشیذان» گرفتندتااینکه نزدیك «عماره» بدیری‌رسیدند و درآنجا برای آسایش فرود آمدند . هنوز چیزی نگذشته بود که سپاهیان بهرام چوبین بسر کردگی‌بهرام پسرسیاوش‌اطراف دیررافراگرفتند.بندویه‌پرویزراازخواب‌بیدار کرد وباو گفت : برای خودت‌چاره‌ای کن زیرا سپاهیان بهرام مارا فرا گرفته‌اند . پرویز گفت من چاره‌ای‌نمیدانم.بندویه پرویزرامطمئن ساخت و گفت او خودرافدای پرویزمیکند .پس پرویز گفت که‌جامه ونشانه‌های‌شاهی‌راازتن‌درآورد و به‌بندویه دهد وبایارانش ازدیرخارج گردد .

پرویزبگفتهٔ بندویه‌رفتار کردوازدیربیرون‌شد. بهرام سیاوش با سپاهیانش‌بسوی دیر هجوم‌آوردند وآنجارا درمیان گرفتند . بندویه ازبام دیردرجامهٔ پرویز خود را نشان داد وبنام اینکه پرویز استازبهرام سیاوش‌خواهش کرد که اورا تافردامهلت دهد . فردا تسلیم خواهد شد. بهرام‌پذیرفت وازهجوم‌بدیرخودداری کرد ولی‌بزودی ازحیلهٔ بندویه‌آگاه شد واوراگرفت وباخود نزد بهرام چوبین برد و بهرام چوبین بندویه را درنزد بهرام سیاوش زندانی کرد ... گفته‌اند بهرام سیاوش بابندویه توطئه کشتن بهرام‌چوبین کردندوبهرام‌چوبین ازین‌خبرآگاه شد وبهرام سیاوش راکشت و بندویه خود را از بند نجات داد و بجانب آذربایجان گریخت ... » بلعمی

«بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل»

عالم دروی پیدا کنیم آنچه هر کس گفته ازاهل نجوم ومسلمان وگبروجهود هر گروه آنچه گفته‌اند یاد کنیم‌درین کتاب‌بتوفیق‌خدای‌عزوجل‌وازروزگارآدم علیه‌السلام تاگاه‌رستخیز که چند بودند .

در کتاب محمدبن جریراین حدیث نبود و ما اندروی باز نمودیم که هر که نگرد بآسانی‌دریابد » ازجملات اخیرمقدمه بخوبی‌روشن میشود که ابوعلی بلعمی غیر از ترجمه تاریخ طبری که درمطالب‌آن نیزاز خودتصرفاتی کرده‌است ، اصولاخود مانند مؤلفی در صدد بوده است که ترجمه‌اش ازهرجهت کامل‌باشد .

این مختصررا تفصیل زیاد داده ومطالبی براصل افزوده‌است که شاید پاره‌ای‌ازآنها فقط نتیجهٔ قلمفرسائی وداستانسرائی خود بلعمی است وقسمتی ازآنهامستند بمدارك ومآخذی ازتاریخ قدیم ایران بوده که بلعمی بدانها دست داشته است.

اینك ترجمهٔ بلعمی:

«گریختن پرویز از مدائن»

«وپرویزبرفت بایاران تا بسه روز از عراق بیرون شدندو روز و شب همی تاختند تا بحد شام برسیدند ایمن شدند، وازدورصومعه‌ای دیدند، راهبی انجا. بدان صومعه شدندو فرودآمدند. راهب لختی نان خشکارآورد وخود ایشان را نشناخت. پس آن نان بآب تر کردند وبخوردند، پرویزرا خواب گرفت کی سه روزبود تا نخفته بود سر بر کناربندوی نهاد وبخفت وهر کس همچنان بخفتند، وبهرام شوبین مدابن آمد... پس بهرام سیاوشان را بخواندوچهارهزارمرد بوی داد وگفت ازپس پرویزبروبرین اسبان آسوده بتاختن، وهر کجا اورا بیابی‌جا یاران باز گردان وپرویز با یاران‌اندر صومعهٔ راهب‌خفته بود. آن‌راهب‌بانك کرد کی چه‌خسپید که‌سپاه آمد گفتند کجاست. گفت بردو فرسنگ همی بینم. ایشان هم برجای بدست وپای بمردند ودانستند کی بطلب ایشان آمدند. دل بمرگ بنهادند. پرویز گفت چه کنیم، مشورتی بکنید که خداوند عقل را چون متحیر شود هرچند کاری بزرگ بروآید ناچار عقل باویست.

بندوی گفت: من یکی حیلت‌دانم کردن که ترابرهانم وخود اندرمانم‌و کشته شوم.

پرویز گفت: یا خال باشد که نشوی کی جان بحکم خدایست و اگرتو کشته شوی و من نرهم ترا خود این فخرس‌است تا جاودان، و اگر تو برهی ترا این عز بیش باشد.

بندوی گفت: همه جامه‌های شاهانهٔ خویش بیرون کن ومراده، وخودبایاران برنشین وبروومرا با این لشکربگذار. پرویز جامه‌های شاهانه از تن بیرون کرد و

بندوی را داد همه ازسر تا پای وخود با بسطام ویاران برفت .

بندوی آن جامه پرویزاندرپوشید وراهب را گفت : اگر این سخن بگوئی بکشمت راهب گفت هرچه خواهی کن .

بندوی جامه‌ها را اندرپوشید زریفت ، و عصابه باگوهرها بربست و بربام صومعه بایستاذ ودرصومعه ببست تا سپاه فرازرسید . بنگریستند او را بدیدند باآن جامه‌ها و گوهرها کی همی بتافت بآفتاب اندر، چون چراغ ، شك نکردند کی وی ملك است . سپاه گردآن صومعه‌فرودآمدند .پس بندوی ازبام فروشد وجامهٔ خویش اندرپوشید وبربام‌آمذ وبانك کرد مرسپاه را کی منم بندوی ، امیرتان‌را بگویید تا ایندرفرازآیذ تا پیغامی از کسری بوی دهم کی فرمانی فرمایذ . بهرام سیاوشان از میان لشکر بیرون آمذ وفرازصومعه شذ وبندوی اورا سلام کرد و سلام پرویزبداذ . گفتا کسری پرویزترا سلام کند وهمی گوید کی الحمدالله که تو آمنی از پس ما . بهرام اورا بشناخت ، بروی سلام کرد و گفت : من رهی پرویزم .

بندوی گفت : پرویز اینون‌همی گوید کی امروزسه‌روزاست تا من همی‌تازم وغمین شده‌ام ، ودانم که با تو بیایذآمذ ، و خویشتن را بقضای خدای سپردن ، اگر بینی یك امروزفروذآی تاشبانگاه ، تا ما بیاسائیم ، وتونیز بامردمان خویش بیاسای چون شب اندرآمذ برویم .

بهرام سیاوشان گفت : نعمة و کرامة ، کمترین چیزی که‌ملك پرویز از من درخواست این است ،آن روزبگذشت، چون‌آفتاب فروشد بندوی بسردیوارصومعه برآمذ وبهرام را بخواند و گفت پرویز همی اینون گوید که توامروزبامانیکوئی کردی وصبر کردی تا شب اندرآمذ وتاریك شذ وباید کی امشب نیز صبر کنی تا بامداذ بگاه رویم .

بهرام گفتا : روا باشذ ، سپاه را بگرد صومعه‌اندر ، فرازآورد وچون سپیده دم بوذ بهرام سپاه برنشانده وبندوی‌را آواز کرد کی بباید رفتن .

بندوی گفت : اینك بیرون‌آیذ ، وهمی بودند تاآفتاب فراخ برآمد وخواست

که تیم روزشوذ ، بهرام تنگ دلی کرد ، بندوی درصومعه بگشاذ و بیرون آمذ و گفت : ایذرمنم تنها وبرویزازدی بازبرفته استوهمی تازند ، ومن خواستم تاشمارا یك شباتروزبدارم تاوی دوربشوذ ، اکنون اگرشما برابروباذبنشینیذاورا درنیابید وهرچه بامن خواهید کنید ! .

بهرام سیاوشان متحیربماند ، بندوی را برگرفت وسوی بهرام برد ، بهرام‌او راگفت : یا فاسق‌آن نه بس بوذ که ملك هرمزرا بکشتی کی این حرامزاده را نیز ازدست‌من برهانیذی ، من ترا کشتنی کنم پیش‌همه خلق تا ازتوعبرت گیرند ولیکن آن‌گاه کنم که بسطام وپرویزرا گرفته باشم ، پس همه تان بیکجای بکشم .

بهرام بندوی را بدست بهرام سیاوشان اندرنهاذ ، وگفتا این را بزندان‌اندر همی‌دار ، بتنگ‌ترجائی ، تا خدای ایشان را بدست من بازآرذ .

بهرام سیاوشان بندوی را بدست خویش بخانه برد و آنجا بازداشتش و نیکوهمی داشت ، بروز بخانه اندر داشتی وبشب باوی بمجلس شراب بنشستی و می‌خوردندی وتا روزحدیثها همی کردندی‌براومیدانکه مگرروزی‌پرویزبازرسذو اورا نیکودارذ .

پس چون ماهی برآمذ وبهرام بسلطنت همی بوذ ، هرمزرا پسری بوذخرد ، نام‌وی‌شهریار ، بهرام ، ملك خویش را دعوی نکردگفت : من این ملك برشهریار بن هرمزهمی نگاهدارم‌تاوی بزرگ شوذآن‌گاه بوی سپارم . پس چون سه‌چهار ماه بگذشت یك شب بندوی با بهرام سیاوشان شراب همی خوردند وحدیث کردند، بندوی گفت : من یقین دانم که این ملك بربهرام نپایذ و راست نه ایستذ که وی ستمکاراست ونخوت بسیار گرفتست وخدای‌عزوجل داذ پرویزازوی بستاند .

بهرام سیاوشان گفت : من نیزدانم‌آنکه تودانی‌وخدای او را عقوبت کند ، و من‌اومیذوارم کی اگرخدای‌مرا نیرودهذ تاآن کاربکنم

بندوی گفت : چه نیت داری ؟

گفت نیت آن کی روزی اندر میدان بایستم ببهانهٔ چوگان زدن ، و چون

بهرام بیرون‌آید ، از کوشك ، من اورا بکشم ، وپرویزرا بازآرم وبملك بنشانم .

بندوی گفت : پس این کار کی خواهی کردن ؟

گفت : گاه کی وقت باشد وراه یابم .

گفت : فردا وقت است .

گفتا : راست گوئی وبراین بنهادند کی این کار فردا راست کنند .

دیگرروز بهرام سیاوشان برخاست‌وزره‌اندربوشید‌وبرزبرزره‌صدرهٔ‌چوگانی اندرپوشید ، وچوگان برگرفت کی بمیدان شود .

بندوی گفت : اگر این کاربخواهی کردن نخست بندازمن برداروا‌سپ‌وسلاح بمن ده کی من ترا بکارآیم ، اگرت کاری افتد .

بهرام بندازوی برداشت و اسپ وسلاح دادش ، وخود برنشست و برفت با چوگان بندوی بخانهٔ بهرام سیاوشان همی بود،وخواهرزادهٔ بهرام شوبین زن‌بهرام سیاوشان بود ، این زن کس فرستاد سوی بهرام شوبین که شوی من امروز جامهٔ چوگان زدن اندرپوشید وبا چوگان بیرون شد . وبزیرصدره اندرزره دارد ،ندانم این چیست ؛ خویشتن را ازوی برحذردار...

بهرام‌شوبین‌بترسیدپنداشت که بهرام‌سیاوشان‌باهمه‌سپاه‌بیعت کردست‌بر کشتن وی ،برنشست‌وچوگان بدست‌وبردرمیدان بایستاد وهر که بوی برگذشت‌چوگانی برپشت وی زدی نرم‌نرم ، با هیچکس زره نیافت ، دانست که این تدبیر وی‌تنها ساختست ، شمشیربرمیان داشت ، چون بهرام سیاوشان اندر آمد ، چوگانی برپشت وی زد ،آواززره آمد گفت : هی ! بمیدان وچوگان زدن زره چرا داری ؟ شمیربزد وسرش بینداخت .

چون‌خبربهرام سیاوشان سوی بندوی شد کی ویرا کشتند ، براسپ نشست و برفت وبآذربایگان شد ؛ وبهرام دیگرروز بندوی را طلب کرد ، گفتند بگریخت . بهرام دریغ بسیارخورد بناکشتن او . (۱)

۱ـ جلد دوم سبک شناسی.درنقل داستان بهرام چوبین وخسروپرویزازترجمهٔبلعمی، رسم الخط آن زمان‌رعایت‌گردیده است چنانکه مثلا بجای«که» «کی» وبجای «بود» «بوذ» نوشته شده است .

www.golshan.com

طبری در شرح حوادث و قضایای تاریخی ایران گاهی قصه‌ها و داستانهای تاریخی از کشور گشائی و سیاست و تدبیر شاهنشاهان ایران و دلاوری و شجاعت فرماندهان و سربازان ایرانی ذکر میکند که بهترین سند افتخار و مجد و بزرگترین شاهد تمدن و عظمت ایران باستان میباشد. اینگونه داستانها و مطالب سودمند در تاریخ ساسانیان بیشتر دیده میشود زیرا غیر از مآخذ و منابع که از سیر الملوك و تاریخهای قدیمی ایران در دسترس طبری بوده است، نسبت بدورهٔ ساسانیان، از جهت اینکه در سرزمین مهم عرب نشین یعنی کشور حیره (عراق) و یمن در آن زمان زیر نفوذ و فرمان شاهنشاهان ساسانی بوده است، از مآخذ عربی نیز که سینه بسینه نقل میشده، روایات و اخبار زیادی در دسترس طبری بوده و از آنها در تاریخ بزرگ خود استفادهٔ بسیار کرده است.

آنچه بیشتر ارزش این قسمت از تاریخ طبری را تأیید میکند استشهاد طبری است باشعاری از شعرای نامی عرب که دربارهٔ پاره‌ای از حوادث و قضایای تاریخی مربوط بایران سروده‌اند و در آن اشعار بعظمت و جلال و شکوه ایران و سیاست و تدبیر شاهان و شجاعت و میهن دوستی فرماندهان ایران در خاك عربستان اشاره کرده‌اند

در اینجا داستانی را که مربوط بزمان پادشاهی انوشیروان و تسلط حبشیان بر یمن و کمك خواستن مردم یمن از شاهنشاه ایران است و در آن کمك شجاعت و فداکاری فرمانده ایرانی در یمن و سربازان او نمایان است بطور خلاصه نقل و ترجمه میشود

این داستان و نظایر آن را که در تاریخ طبری راجع بدوره‌های مجد و عظمت ایران زیاد دیده میشود شایسته است که همهٔ مردم ایران بخوانند و سرمشق خود قرار دهند

تسلط حبشیان بر یمن و کمك خواستن مردم یمن از انوشیروان

یکی از فرماندهان حبشه بنام ابرهه بر یمن حمله برد و آنجا را بتصرف در آورد. پس از او پسرش بنام یکسوم جانشین پدر شد و در زمان او حبشیان انواع ستم و تجاوز را از کشتن مردان و اسیر و بی ناموس کردن زنان و غارت کردن اموال

دربارهٔ مردم یمن روا داشتند. چون بکسوم هلاك شد برادرش مسروق جانشین او گردید ودردورهٔ فرماندهی اوظلم وتعدی حبشیان نسبت بمردم بیچارهٔ یمن بحداعلی رسید. ازینرو سیف بن ذی یزن که یکی ازاشراف وبزرگان یمن بود نزد قیصرروم رفت و ازو یاری خواست و پیشنهاد کرد که اگر قیصر روم حبشیان را از یمن بیرون کند، یمن زیرفرمان قیصر خواهدآمد و هرفرماندهی را که بیمن گسیل دارد ، مردم یمن فرمانش را پیروی خواهند کرد .

قیصر روم بدرخواست سیف توجهی نکرد ووی نا امید اززنزد او بازگشت و پیش نعمان بن منذر که ازجانب خسروانوشیروان فرماندهٔ حیره (عراق) بود روانه شدواز حبشیان وتجاوزوستم آنان بمردم بینوای یمن شکایت آغاز کرد. نعمان بن منذر بوی وعده داد هنگامی که نزد انوشیروان برای گزارش امورحیره برود اورا باخود خواهد برد. چون زمان رفتن نعمان بنزد انوشیروان فرا رسید سیف را باخود برد و اورا ببارگاه باشکوه وجلال انوشیروان وارد کرد . انوشیروان برروی تخت شاهی نشسته بود و تاج بزرگی که از زر و سیم ساخته شده بود و در آن دانه‌های درشت یاقوت وزبرجدودرمیدرخشید وباز تجیری زرین ازسقف کاخ آویخته بود ، برروی سر او قرار داشت و چنان باشکوه و هیبت و جلال مینمود که هرواردی پیش او بخاك می افتاد .

ورود سیف بن ذی یزن ببارگاه انوشیروان

سیف بن ذی یزن نیز بخاك افتاد و گفت : شاهنشاها ؛ زاغان بر کشورما چیره شده‌اند .

انوشیروان گفت : کدام زاغان ؛ زاغان حبشه یا زاغان سند؟

سیف گفت : زاغان حبشه . اینك آمده‌ام که شاهنشاه ایران مرا یاری کند و ستمکاران را از کشورمن بیرون نماید وخود بر کشوریمن فرمانروائی فرماید .

انوشیروان گفت : کشوریمن ازایران دوراست و خاك آن خیر وبرکت زیاد ندارد ومخصوص گوسفندان وشتران است ما را بدان نیازی نیست وشایسته نمیدانم لشکری ازایرانیان را برنج ومشقت اندازم وبداتسوی گسیل دارم .

پس فرمود ازخزانه ده‌هزاردرهم به سیف جایزه دادند وجامه‌ای‌نیکوبروی پوشانیدند . چون سیف ازنزد شاهنشاه بیرون شد ، درمها را میان مردم میریخت و کودکان وبندگان و کنیزان آنها را میربودند .

این خبربگوش انوشیروان‌رسید . فرمان‌داد سیف را نزدش بردند وازوسبب پخش کردن بخشش پادشاه‌را درمیان مردم پرسید . سیف درپاسخ گفت : بازروسیم پادشاه کاری نداشتم . اگرنظری‌بسیم‌وزرداشتم کوههای کشورم همه دارای‌زروسیم است ؛ (قصدش ازاین سخن آن‌بود که علاقه وتوجه انوشیروان‌را بسوی‌بمن‌معطوف دارد) . من بدان جهت نزد شاهنشاه آمدم که بدادم برسدوستم وتجاوزحبشیان‌را از سرمردم بیچارهٔ یمن دور کند و خواری ومذلتی که ازاین راه بمن وارد شده است جبران فرماید .

انوشیروان فرمود که اورا درپایتخت نگاه دارند تا دربارهٔ کارش رسیدگی نمایند .

رای زدن انوشیروان با مرزبانان ووزیران در بارهٔ کاریمن

آن گاه دستورداد که‌مرزبانان‌ووزیران‌دربارگاه‌جمع‌شدند و در بارهٔ کار سیف‌بن‌ذی‌یزن و گسیل داشتن لشکریمن باآنان بمشورت پرداخت وازآنان رای خواست ، یکی از مشاوران گفت : درزندان گروه بیشماری زندانی هستند اگرشاهنشاه آنان را بکمک مردم یمن گسیل دارد کاری سودمند است ، زیرا اگر اینان کشته شوند مقصود بعمل‌آمده است واگربرمردم حبش پیروز شوند وآنان را از یمن بیرون کنند کشوری بر کشورهای شاهنشاه افزوده خواهد شد .

انوشیروان را این رای پسند آمد و دستور داد که زندانیان را شماره کنند . پس‌ازشمارش معلوم شده‌هشتصدتن میباشند شاهنشاه گفت : جستجو کنند که درمیان آنان کدام یك ازجهت حسب ونسب وخاندان ازهمه شریف‌تراست تا او را برآنان فرمانروا کنند. پس ازرسیدگی مردی‌سالخورد را بنام « وهرز » برگزیدند و اورا

بست فرمانده سپاه باسیف‌بن ذی‌یزن وهشتصد مرد آزاد شده بسوی یمن روانه کردند .

چون خط مسیر آنان ازدریا بود ، هشت کشتی برای عبور آنان فراهم آوردند ودرهر کشتی صد تن نشستند وبسوی مقصد روانه شدند . درمیان راه دو کشتی با مردمش غرق گردید وشش کشتی دیگر بساحل عدن رسید و ششصد تن مردم کشتی با «وهرزه» وسیف‌بن ذی‌یزن از کشتی پیاده شدند

پیاده‌شدن لشکر ایرانی بافرمانده‌خوددرخاک یمن

چون ایرانیان درخاک یمن قرار گرفتند ، فرمانده ایرانی بسیف بن‌ذی یزن گفت: چه کمکی میتوانی انجام دهی؟ سیف گفت : هرچه‌ازمرد عربی واسب عربی بخواهی آماده‌میکنم‌و آن گاه خودم ازتوجدا نمیشوم (بایم رابپایت می‌بندم) مگر اینکه هر دو شربت مرگ را باهم بچشیم و یا شاهدپیروزی را در آغوش گیریم .

«وهرزه» سخن‌اورا پسندیدو گفت : انصاف دادی وسخن‌براستی گفتی پس‌از آن سیف‌بن ذی‌یزن تاآنجا که توانست از کسان خود جمع‌آوری کرد وبا فرمانده ایرانی لشکررا مرتب وآماده جنگ کردند

ازآن سوی مسروق فرمانده حبشیان درین ، از آمدن ایرانیان وپیاده شدن درخاک یمن آگاه شد ولشکر خود را بیاراست (۱) .

چون دولشکردر برابرهم قرار گرفتند وچشم مسروق بلشکر ایران افتاد از کمی‌عددآنان بطمع افتادو بفرمانده ایرانی پیغام داد که . با این کمی سپاه که‌تراست

۱ـ طبری درذکرحوادث وقضایای تاریخی ، سند خود را منتهی براویان وسورخان میکند . درداستان کمک خواستن مردم یمن ازانوشیروان دوگونه روایت ذکر کرده‌است که باهم درمواردی اختلاف دارند . یکی ازدوروایت ازابن اسحاق ودیگری از هشام‌بن محمد است . آنچه دراینجا ترجمه‌شد از مجموع دوروایت میباشد . تا این‌قسمت‌از روایت ابن اسحاق وازین قسمت ببعد ازروایت هشام است .

وبا زیادی لشکرحبش چه امری ترابرانگیخته است که بجنگ آئی و سپاهیانت را بخطراندازی ؟ ؛ گویا دستخوش فریب شده و گول خوردهای ؛ با این وصف اگر بخواهی اجازه ات میدهم که بسوی کشورت بر گردی و هیچگونه تعرضی از من و سپاه من بتووسپاهیانت نخواهد شد ، واگر بخواهی هم اکنون نبرد را کار بندیم ، واگرهم میخواهی مهلتی دهم تا درکارخود بیندیشی وبا یارانت مشورت کنی .

فرمانده ایرانی در کار جنگ اندیشناك شد وپاسخ داد که مهلتی درمیان باشد وپیمان استواربستهشود کهدرمدت مهلت هیچیك ازسپاهیان دوطرف بیکدیگرتعرض نکنند تا مدت معهود سپری گردد ودرین میان تصمیم قطعی گرفته شود . مسروق این پیشنهاد را پذیرفت وهریك ازدولشکردرلشکر گاه خود اقامت گزید .

کشتهشدن پسرفرمانده ایرانی بدستحبشیان

چون ده روزازمدت مهلت سپری شد، روزی پسر فرمانده ایرانی که نامش دنوزاده بود ، برای گردش براسب خود سوارشدوازلشکر گاه خارج گردید، قضارا اسبش سرکشی کرد و اورا بمیان لشکر دشمن برد . حبشیان چون اورا دیدند بیدرنگ در میانش گرفتند وبقتلش رسانیدند. وقتی خبربفرمانده ایرانی رسید کسی نزد مسروق فرستاد واورا ازشکستن پیمان و کشتن فرزندش ملامت کرد وسبب را جویاشد . مسروق پاسخ داد که فرزند تو داخل لشکر گاه ماشد وبسپاهیان ما حمله کرد ، ازین جهت گروهی ازنادانان وسفیهان سپاه اورا کشتند ومن از کردهٔ آنان ناخرسندم.فرمانده ایرانی گفت : به مسروق بگوئید که این جوان فرزند من نبوده است بلکه پسرزنی روسپی بوده است اگر پسرمن بود شتاب نمیکرد و محل خود را ترك نمیگفت مگربس ازتمام شدن مهلتی که درمیان بود . پس فرمان داد که نعش او را در میان ریگها انداختند چنانکه لشکریان اورا به بینند .آنگاه سوگند خورد که تا مهلت سپری نشود ، می نیاشامد وروغن بسرخود نمالد .

چون ازمدت مهلت یك روز باقی ماند «وهرز» فرمان داد که کشتیها راآتش زدند وآنچه ازپوشاك ، افزون از جامه‌های تنشان بود سوختند . پس‌از آن دستور داد آنچه خوردنی و توشه در لشکر بود فراهم آوردند و بلشکریان گفت آنچه میتوانند بخورند . چون ازخوردن کنارنشستند فرمان‌داد که مازاد خوردنیها را دردریا ریختند ،آنگاه مانند خطیبی در میان لشکریان بپا ایستاد وچنین گفت :

آغاز جنگ ایرانیان با حبشیان ودلاوری وفداکاری شگفت‌انگیز « وهرز » فرمانده ایرانی و پیروزی ایرانیان

خطبهٔ فرماندهٔ ایرانی

آگاه باشید : اینکه کشتیهای شما را سوختم برای آن بود که بدانید دیگر هرگز برای شما راهی بباز گشت نمیباشد ؛ واینکه پوشاك شما را سوختم‌برای‌آن بود که برمن دشواراست که‌مردم حبش برشما پیروزشوند وجامه های‌شما را بیغما برند ؛ واینکه توشهٔ شما را بدریا ریختم برای این‌بود که هیچکس ازشما امیدوارنباشد که‌برای یك روزتوشه‌ای‌دارد که باآن زندگی کند ؛ بنا برین اگرشما مردمانی هستید که صبررا پیشهٔ خود قرار میدهید وتاآخرین رمق جنگ میکنید مراآگاه سازید تابا دشمن مردانه‌بجنگیم ، وگرنه هم اکنون شمشیرخود را درشکم خود فرومیکنم چنانکه ازپشتم درآید و پیش‌از آنکه دشمن برمن دست یابددست اززندگی بشویم ، زیرا من هرگززنده‌تن بتسلیم نمیدهم‌وزیون دشمن دون‌نمیشوم . نیك بیندیشید که حال شما چگونه‌خواهد بود که فرمانده شما با خود چنین کند ؛

همگی درپاسخ فرمانده شجاع خود فریاد زدند : ما همگی دررکاب توجنك خواهیم کرد : یا همگی مردانه در راه میهن جان دهیم و یا شاهد پیروزی را در آغوش گیریم ومایهٔ سربلندی وافتخار کشوروشاهنشاه خود شویم .

مدت مهلت‌سپری گردید . بامداد روزی که‌مهلت تمام شد ، «وهرز» یاران و سپاهیان خود را بسیج کرد ودرحالی که دریا را درپشت سرقرار داده بود روبآنان کرد وایشان را بصبروثبات سفارش نمود و گفت :کارما ازدو گونه بیرون نیست : یا بردشمن‌پیروزمیشویم‌وتاج‌سرافرازی‌وافتخار برسرمینهیم‌ویا با بزرگی ومردانگی

درراه شرف ومیهن‌جان میسپاریم ونام نیکی ازخود بیادگارمیگذاریم .

پس بهمگی مردان سپاه فرمان داد که کمانهای خود را منظم کنند ودردست گیرند وتا وی فرمان دهد بیدرنگ همه یکبار دشمن را با پنجگان (۱) تیرباران کنند .

ازآن‌سوی مسروق‌درمیان‌سپاه عظیم‌خود که‌آخرآن‌دیده‌نمیشد ، پدیدارشد. وی برپیلی کوه‌پیکرسوار بود وبرسرش تاجی قرارداشت ودرمیان پیشانی اویاقوت سرخ بزرگی کـه باندازهٔ تخم مرغی بود میدرخشید . باد نخوت و غرور دردماغش جایگرفته بود وجزپیروزی قطعی خیال واندیشه‌ای درسر نداشت .

«وهرز» فرمانده دلاور و سالخورد ایرانی ، چون پیربود ، چشمش بزحمت میدیدازنیرو ازاطرافیان خود پرسید که فرمانده حبشیان را باونشان دهند . گفتند : آنکه برپیل سواراست فرمانده میباشد . طولی نکشید که مسروق ازپیل پائین‌آمد وبراسبی سوارشد . به «وهرز» گفتند که مسروق براسب سوار گردید . وی بیارانش گفت‌ابروهای اورا که‌اززیادی سن برروی‌چشمانش افتاده‌بود بلند کنند .ابروهایش را بلند کردند و با دستمالی بستند .آنگاه تیری ازترکش درآورد و درکمان خود گـذارد وگفت مسروق را بمن نشان دهید . اورا بوی نشان دادند : پس بسپاهیان خود فرمان داد که دشمن را یکباره تیرباران کنند . خود نیزتیری درکمان گذارد وکمان‌را بسختی کشید .وناگهان کمان‌را رها کردوتیر مانندآهوئی ازکمان‌بیرون جست وبرچهرهٔ مسروق فرو نشست وآن را ازهم درید .

کشته شدن فرمانده حبشیان به تیرفرمانده ایرانی

مسروق ازاسب برزمین افتاد ودردم جان داد .

از تیرباران لشکر ایرانی ، گروه بسیاری از مردم

۱- درمتن‌کتاب طبری « پنجگان » با بای یک نقطه نوشته شده است‌که البته معرب پنجگان با پای سه نقطه است . درفرهنگ برهان قاطع درذیل لغت : پنجه چند معنی ذکر کرده است‌که بی تناسب با این مورد نمیباشد ازآن جمله : «. . .وگلوله های سنگ‌باشد که دیده بانان برای جنگ نگاه دارند وسنگ منجنیق را نیز گفته‌اند . . . »

حبش و یمن کشته شدند و رشتهٔ سپاه دشمن ازهم گسیخت ، چون حبشیان فرماندهٔ خود را کشته‌دیدند همگی روبهمزیست نهادند. درین هنگام «وهرز» فرمان داد که نعش پسرش را ازمیان ریگها برداشتند ودفن کردند وبجای آن نعش مسروق را در میان خاك افکندند تا عبرت بینندگان باشد .

ایرانیان درین جنگ ازدشمن غنیمتهای بسیار گرفتند که افزون از شمارش بود . سواران ایرانی ، ازمردم حبش و یمن پنجاه تن وشصت تن میگرفتند وشانه‌های آنان را می‌بستند و آنان هیچگونه مقاومتی نمیکردند .

فرمانده ایرانی دستورداد که عربها ومردم یمن راآزاد گذارند و کسی بآنان تعرضی نکند ولی همگی مردم حبش را بقتل رسانند از نیروایرانیان بجان حبشیان افتادند وازآنان درین جنگ جزتنی چند ، کسی جان بسلامت بیرون نبرد .

«وهرز» پس‌ازین فتح‌داخل شهر«صنعا» پایتخت یمن شد و تمام شهرهای یمن را بتصرف آورد وبهریك ازشهرها از جانب خود عامل وحاکمی گسیل داشت .

یکی ازشعرای معروف عرب بنام «ابوالصلت‌امیة بن ابوالصلت ثقفی» دربارهٔ این داستان و کمك خواستن سیف‌بن ذی‌یزن از قیصر روم و نا امید شدن او و کمك خواستن از انوشیروان و انجام دادن انوشیروان تقاضای او را وشجاعت و دلاوری ایرانیان چنین گفته است :

لِيَطْلُبَ الْوَتَرَ امثالُ ابنِ ذي يزنٍ ... رَمَيْنَ في البحر للاعداء احوالاً

اَتى هِرَقْلَ وقَدْ شالَتْ نَعامتُهُمْ ... فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَهُ بعضَ الذي قالا

ثُمَّ انْتَحى نحوَ كِسْري بَعْدَ سابِعَةٍ ... مِنَ السنينَ لقد اَبْعَدْتَ اَيغالا

حتّى اَتى بِبَني الاَحْرارِ يَحْمِلُهُمْ ... انَّكَ لَعَمري لَقَدْ اَطْوَلْتَ قِلقالاً

مَنْ مِثْلُ كِسْري شهنشاه الملوكِ لَهُ ... اَوْ مِثْلُ وَهْرِزَ يَوْمَ الجيشِ اَذْصالا

لِلّهِ دَرُّهُمُ مِنْ عُصْبَةٍ خَرَجُوا ... ما اِنْ تَرى لَهُمُ في الناسِ اَمْثالا

غُرٌ جحاجحةٌ بيضٌ مرازبةٌ أُسْدٌ تَرَبَّبُ في الفَيْضاتِ أشْبالاً
يَرْمُونَ عن شدفٍ كأنّها عَبَطٌ في زَمْخَرٍ يُعْجِلُ الرامي اعْجالاً
ارْسَلْتَ أُسْداً عَلى سُوْدِ الكِلابِ فَقَدْ أضْحى شَرِيدُهُمُ في الأرْضِ فُلّالاً
فَاشْرَبْ هَنِيئاً عَلَيْكَ التاجُ مُتَّكِئاً في رَأسِ غُمْدانَ دارَاً مِنْكَ مِحْلالاً
وَاطْلِ بِالمِسْكِ اذْ شالَتْ نَعامَتُهُمْ وَاسْبِلِ اليَوْمَ في بُرْدَيْكَ اسْبالاً
تِلْكَ المَكارِمُ لا قَعْبانِ مِنْ لَبَنٍ شِيبا بِماءٍ فَعادا بَعْدُ أبْوالاً

چون امیة بن ابی الصلت که یکی از شعرای مشهور عصر جاهلی است ، در اشعار فوق خلاصه ای از یك داستان تاریخی را که از مفاخر و مآثر ایران است برشتهٔ نظم در آورده واین سند اززبان یك تن شاعرعرب گفته شده است نه اززبان و قلم یك تن ایرانی ، ازین جهت تمام اشعار بهمان ترتیب که طبری در تاریخ خود آورده است ، درین رساله آورده شد .

«امیة بن ابی الصلت» در ابتدای اشعاراشاره برفتن « سیف بن ذی یزن » نزد هراکلیوس امپراطورروم ونا امید شدن اومیکند آنگاه شرحی دربارهٔ انوشیروان وایرانیان میگوید مفاد وخلاصه اش این است . سیف پس ازهفت سال سرگردانی و نومیدی ، بسوی خسروانوشیروان شاهنشاه ایران روی آورد . انوشیروان گروهی از « آزادگان » (۱) را با اوبجانب یمن فرستاد . چه کسی مانند خسرو انوشیروان شاهنشاه شاهان بفریاد اورسید ؛ وچه فرماندهی مانند «وهرز» در روز جنگ او را یاری کرد؛ خدای پاداش دهاداین مردم آزاده وشریف را ؛ هرگز درمیان سایرمردمان مانند آنان را نمی بینی . مردمانی دلاوروشجاع ومرزبانانی سپیدروو بزرگوارهستند.

۱ـ ایرانیانی که بیمن رفته بودند وازآنان فرزندانی بوجود آمد دریمن ودرنزد عربها به «بنی الاحراره یا «آزادگان» شهرت یافته بودند .

شیرانی هستند که در بیشه‌ها ، بچه‌شیران پرورش میدهند ؛ در تیراندازی مانند ندارند و تیرآنان خطا نمیکند .

ای‌شاهنشاه، توشیری را بسوی دشمنان فرستادی که آنان‌را درهم شکست و درروی زمین پراکنده کرد اینك، گوارا باد بتو تاج‌شاهی یمن، براورنگ‌غمدان(۱) تکیه‌زن وآنجا را همچون کشورخود بدان ... ؛

☆ ☆ ☆

اینك سخن را در بارهٔ تاریخ گرانبهای طبری خاتمه میدهیم و بحث در بارهٔ تفسیر نفیس ومشهوراوو ذکرسایر مؤلفات وی‌میپردازیم .

۴ـ تفسیربزرگ‌طبری و گفتار بزرگان دربارهٔآن

ازین پیش گفته شد که تفسیربزرگ طبری مسمی به« جامع البیان عن‌تأویل‌القرآن» میباشددانشمندان‌ومحققان‌اسلامی، این اثرسودمندونفیس محمدبن‌جریررا بهترین وبزرگترین آثاراودانسته‌اند .

ابوحامد اسفراینی که یکی ازدانشمندان وفقهای بنام اسلام است در بارهٔ تفسیرطبری چنین گفته است :

« اگر کسی برای بدست آوردن تفسیر طبری به چین مسافرت کندکاری بزرك نکرده است ».

سیوطی در کتاب اتقان گفته است :

« کتاب تفسیرطبری بهترین وبزرگترین تفسیر است زیرا طبری درآن کتاب گفته وروایات‌مختلف را موردمطالعه وبررسی قرارداده وآنچه را صحیح بنظرش آمده انتخاب وهمچنین دربارهٔ اعراب وقراآت بهترین اقوال را پیروی کرده است . ازین جهت کتاب اوبرکتب پیشینیان ترجیح دارد .»

نووی گفته است : «تمام علمای اسلامی اتفاق دارند که کتابی در تفسیر مانند کتاب تفسیرطبری تألیف نشده است ». (۲)

۱ـ غمدان بضم غ قصرییلاقی و خوش آب وهوای ملوك حمیرویمن بوده است .

۲ـ کشف‌الظنون .

کتاب تفسیرطبری در سال ۲۷۰ بپایان رسید و بزودی صیت شهرت وآوازهٔ آن درممالك غربی وشرقی اسلام بلندشد وتمام کتب وآثاردیگرطبری تحت‌الشعاع آن قرار گرفت . (۱)

فقها وعلمای‌شهرهای‌مختلف، کتاب مذکوررا قرائت‌ومطالعه کردند وهمگی تصدیق کردند که این کتاب برسایرآثارومؤلفات طبری‌برتری وفضیلت دارد .

ابوجعفرطبری خود دربارهٔ این اثرنفیس چنین گفته است :

« ... اززمان کوچکی این‌معنی بذهن من‌خطور کرده بود ... سه سال پیش‌از آنکه بتألیف‌تفسیرخود بپردازم ، باخدای‌استخاره کردم وازومدد خواستم وآنگاه بنوشتن پرداختم وخدا مرا درتألیف‌آن یاری کرد ...»

نوشته‌اند که یکی ازبزرگان درخواب دید که گویا درمجلس درس ابوجعفر طبری نشسته است ومردم برو کتاب تفسیر میخوانند . درین میان شنید که هاتفی در میان زمین وآسمان میگوید : «هر کس میخواهد قران را چنانکه نازل شده است بشنود باید این کتاب راگوش دهد .»

ابوبکربن‌مجاهدهمواره مقام بلند طبری‌را درعلوم ستایش میکرد ومیگفت کتابی درتفسیرمانند کتاب طبری نوشته نشده است وهمو میگفت : «هیچکس رادر محراب نمازازابوجعفرطبری عالمتربقرائت قران ندیدم »

صاحب‌قاموس‌الاعلام گفته‌است : «کتاب تفسیرحاوی مطالبی است که‌حکایت ازفراوانی علم‌وتحقیق وتتبع طبری میکند .»

چگونگی تألیف تفسیر بزرگ

طبری در کتاب تفسیر نخست برعادت ورسم مؤلفان‌اسلامی خطبه‌ای درستایش خدای یگانه ونعت پیغمبراکرم‌صلی‌الله علیه‌واله و خاندان وعترت آن بزرگوار آورده ، آنگاه شرحی دربارهٔ اختصاصات و مزایای قرآن مجید ازبلاغت و فصاحت و اعجاز ذکر کرده است . پس‌ازآن شرحی بعنوان مقدمه دربارهٔ تفسیرقرآن و انواع و اقسام

۱ـ متفکران اسلام

تأویل وآنچه تأویل آن برما معلوم است وآنچه دربارهٔ جوازومنع تفسیروارد شده ونیزدربارهٔ کلام‌منسوب بحضرت نبی اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌واله که‌قرآن به هفت‌حرف نازل گشته، ودرخصوص اینکه بچه زبانی نازل شده وردبر کسی که گفته است در قرآن کلام غیرعربی وجود دارد ومطالب وکلیات دیگرایراد کرده است .

طبری در کتاب تفسیر باقوال وآراء واخبار کسانی که درنزد او امین وثقه نبوده‌اند ازقبیل : محمدبن سائب کلبی ، مقاتل‌بن سلیمان ومحمدبن عمرواقدی‌اعتماد نکرده وفقط باخبارواحادیث‌صحاح‌وموردوثوق‌اکتفا کرده است ولی درنقل‌تواریخ وسیرواخبارعرب ازقول موردخان مذکوروونظایرآنان استفاده کرده است .

یاقوت حموی نوشته است :« کتاب تفسیرمشتمل است برده هزارورق یا کمتر ازآن برحسب گشادی یا تنگی خط » ، وهموازقول عبدالعزیزبن محمد طبری نقل کرده که وی گفته است : «نسخه‌ای ازتفسیررا دربغداد دیدم که مشتمل برچهارهزار ورقه بود .»

طبری در کتاب تفسیرخود ، از کتب تفسیری که قبل‌ازوتألیف شده بوده‌است نام میبرد و بدانها استناد میجوید از جمله ازابن عباس پنج طریق وازسعیدبن‌جبیر دوطریق وازمجاهدبن‌جبیرسه‌طریق‌وازقتادةبن دعامه‌سه طریق وازحسن بصری سه طریق و از عکرمه سه طریق و از ضحاك‌بن‌مزاحم دو طریق وازعبدالله‌بن مسعود یك طریق نقل میکند .

همچنین ازتفسیرعبدالرحمن‌ابن زید وازتفسیرابن‌جریح و ازتفسیر مقاتل‌بن حیان وازچند تفسیردیگرنام میبرد .

☆ ☆ ☆

ترجمهٔ فارسی تفسیر طبری

کتاب تفسیربزرگ درمصر چاپ شده ودارای ۳۰ جزءاست در۷مجلد بزرگ، این کتاب نیزمانند کتاب تاریخ بزرگ در زمان امرای دانشمند و دانش پرور سامانی و بفرمان منصوربن نوح (۳۵۰-۳۶۵ ه . ق) بهمکاری جمعی از دانشمندان وفضلای عصر

بفارسی ترجمه شده‌است وخوشبختانه‌ترجمهٔ مذکور که ازقدیمترین‌آثار نثر فارسی است در دست میباشد .

«این کار یعنی ترجمهٔ تفسیر محمدبن جریر با ترجمهٔ‌تاریخ ظاهراً دریك‌زمان ابتدا شده وباید درحدود ۳۵۲ یا سالی پیش وپس باشد. این ترجمه در۱٤مجلد گرد آمده وسپس آنرا بهفت مجلد کرده‌اند؛ هرمجلدی سبعی ازقرآن ونسخهٔ نفیسی‌از آن که تحریرش سال ٦۰٦ هجری است درهفت مجلد در کتابخانهٔ سلطنتی ایران موجوداست که از کتب‌مقبرهٔ شیخ‌صفی‌الدین بوده‌وجلد چهارم آن‌مفقوداست»(۱)

اینك دراینجا برای مزید فایده نمونه‌ای از ترجمهٔ تفسیر طبری‌می‌آوریم (۲)

ازمقدمهٔ تفسیر

« این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمدبن جریرالطبری رحمة الله‌علیه بزبان پارسی دری راه راست (۳) واین کتاب را بیاوردند ازبغداذ چهل مصحف‌بوذ نبشته بزبان تازی ، وباسنادهای درازبوذ ، وبیاوردند سوی امیرسید مظفرابوصالح منصوربن نوح بن نصربن احمدبن اسمعیل‌رحمةالله‌علیهم اجمعین . پس دشخوارآمد بروی خواندن این کتاب وعبارت کردن‌آن‌بزبان تازی و چنان خواست کی مراین را ترجمه کنند بزبان‌پارسی ، پس علمای ماوراءالنهررا گردکرد واین ازایشان‌فتوی کرد کی‌روا باشد که ما این کتاب‌را بزبان پارسی گردانیم؛گفتند روا باشدخواندن و نبشتن قرآن بپارسی مرآن کسی راکه اوتازی نداند از قول خدای عزوجل کـه گفت :

ماارسلنا من‌رسول‌الابلسان قومه ، گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم‌مگر بزبان قوم‌او، وآن زبان‌کایشان دانستند ، ودیگرآن بوذکاین زبان پارسی از قدیم بازدانستند ازروزگارآدم تا روزگاراسمعیل (ع) و همهٔ پیغامبران و ملوکان زمین بپارسی سخن گفتندی واول کسی که سخن گفت بزبان تازی اسمعیل (ع) پیغامبربوذ

۱- و ۲- جلد دوم سبك شناسی ملك‌الشعراء بهار

۳- یعنی دری ساده وهمه‌کس فهم .

وپیغامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمد واین قرآن بزبان عرب بر وفرستادند واین بدین ناحیت زبان پارسی است وملوکان این جانب ملوك عجم‌اند .

پس بفرمود ملك مظفر ابوصالح تا علمای ماوراء النهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون فقیه ابوبکر بن احمد بن حامد وچون خلیل بن احمد السجستانی و از شهر بلخ ابوجعفر محمد بن علی[و] از باب الهند فقیه الحسن بن علی مندوسی راوابوالجهم خالد بن هانی الستقه را وازشهر سپیجاب وفرغانه وازهرشهری کی بود درماوراء النهر وهمه خطها بدادند برترجمهٔ این کتاب کی این راه راست است . پس بفرمود امیر سید ملك مظفر ابوصالح این جماعت علما را تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضلتر و عالمتر اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند پس ترجمه کردند ....»

☆☆☆

۳- کتاب اختلاف علماء الامصار فی احکام شرائع الاسلام ، مشهور به کتاب اختلاف الفقهاء . این کتاب چنانکه یاقوت حموی نوشته است ازجهت فضل وبلندی مقام درمیان علمای شرق وغرب شهرت دارد. طبری دراین کتاب اراده کرده است که اقوال و عقاید فقهای مشهور را که مورد اعتماد او بوده‌اند بیان کند وآنان عبارتند از :

مالك بن انس فقیه مدینه وعبدالرحمن بن عمرو اوزاعی فقیه شام وسفیان ثوری فقیه کوفه. پس از آنان محمد بن ادریس شافعی آنگاه از اهل کوفه ابوحنیفه نعمان بن ثابت و ابویوسف یعقوب بن محمد انصاری و ابوعبدالله محمد بن حسن شیبانی ، پس از آنان ابراهیم بن خالد کلبی .

طبری درین کتاب موارد اجماع وموارد اختلاف فقها را بیان میکند مثلا در باب جهاد وقتال بااهل شرك، فصول ومباحثی بدین ترتیب دارد:

اجماع فقهاء دربارهٔ سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله دردعوت مشرکان.

اختلاف آنان درواجب بودن دعوت برای مسلمانانی که درعصر پیغمبر بوده‌اند درهنگام جنگ با اهل شرك .

اجماع آنان در اینکه مسلمان میتوانند مشرکان‌را تیرباران کنند هرگاه در میان مشرکان مسلمانانی اسیرویا کودکان وزنان نباشند .

اختلاف آنان درین مسئله که اگربا مشرکان کودکانی از کودکان مسلمانان ویا اسرائی‌ازمسلمانان باشند . وهم‌چنین‌درموردی که ممکن باشد تیربکسانی‌بخورد که قتل‌آنان عمداً جایزنیست .

اختلاف آنان درین موضوع هرگاه مسلمانان بامشرکان درجنگ باشند .

اجماع‌آنان دربنکه کشتن مشرکان محارب جائزاست الخ (۱)

طبری درین کتاب از بیـان عقیدهٔ خود خودداری کرده است زیرا مذهب و عقیدهٔخود را در کتاب دیگرش بنام **لطیف‌القول** ذکر کرده است .

کتاب اختلاف نخستین تألیف طبری است و خـود وی بسیارمیگفته است : «برای من دو کتاب استکه هیچ فقیهی بی نیاز ازآن نو نیست : یکی الاختلاف و دیگری اللطیف . » . کتاب مذکوردرحدود سه‌هزارورق بوده است .

این کتاب‌باهتمام‌وتصحیح‌مستشرق‌آلمانی‌ژوزف‌شاخت Josephe Schacht درلیدن بسال ۱۹۳۳ چاپ شده است .

۴ـ کتاب **لطیف‌القول** فـی احکام شرائع‌الاسلام . این کتاب شامل مجموع عقاید و آراء مخصوص محمدبن جریرطبری‌استکه پیروان واصحاب او برآنها اعتماد واستناد دارند . چنانکه خـود طبری نیز گفته است این کتاب از آثار بسیار نفیس و سودمند او میباشد . هر کس بدقت وتحقیق این کتاب را مطالعه کند ، اذعان‌میکند که درمیان کتب فقها کمتر کتابی از حیث اشتمال براصول وامهات عقیده و مذهب بخوبی ونفاست این کتاب نوشته شده است .

ابوبکربن رامید گفته است : تاکنون کتابـی در بارهٔ مذهب و عقاید مانند کتاب طبری که دربارهٔ عقاید ومذهب خود نوشته ، تألیف نشده است .

این کتاب نسبت بکتاب اختلاف کتب وابواب ذیل را اضافه دارد :

۱ـ نقل ازکتاب اختلاف الفقهاء چاپ لیدن .

کتاب لباس ـ کتاب امهات اولاد ـ کتاب شرب .

نباید توهم شود که مقصود طبری از تسمیه «لطیف» کمی اوراق و کوچکی حجم کتاب است بلکه مقصود وی دقت در معانی و تحقیق در مطالب و مباحث آن است .

این کتاب مشتمل بر مبحث بسیار سودمندی است در شروط بنام امثله عدول ودرین کتاب رساله‌ای است که در آن از اصول فقه و از اجماع و اخبار آحاد و ناسخ ومنسوخ در احکام و مجمل و مفسر اخبار و اوامر و نواهی و خصوص و عموم و اجتهاد و ابطال استحسان و نظایر اینها بحث شده است .

۵ـ **کتاب الخفیف فی احکام شرائع الاسلام** . این کتاب مختصر کتاب اللطیف است و از کتب خوب و سودمند طبری میباشد .

این کتاب را طبری بخواهش یکی از دوستانش بنام ابـواحمد عباس بن حسن عزیزی کـه میخواست خلاصه‌ای از احکام را در دست باشد تا مورد مطالعه و استفاده‌اش باشد تألیف کرد . این کتاب برای هر خواننده‌ای اعم از عالم و مبتدی قابل استفاده و سهل التناول است و مشتمل بر اصول احکام و مسائل میباشد . عدد اوراق کتاب خفیف در حدود چهارصد ورقه است .

۶ـ **کتاب بسیط القول فی احکام شرائع الاسلام** . طبری کتاب سودمند دیگری بعنوان کتاب **مراتب العلماء** بعنوان مقدمه این کتاب نوشته و در آن پس از خطبه شرحی در بارهٔ فواید طلب علم و تفقه در احکام و اخبار نوشته و از کسانی که فقط بنقل مطالب کتاب اویی آنکه در آنها نسق و تفقه کنند اکتفا کرده‌اند نکوهش کرده است. پس از آن بذکر علما و فقهائی که بمذهب او تفقه کـرده‌اند پرداخته و ابتدا کـرده است از علمای مدینه زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن شهر مقدس هجرت فرمود ، پس از آن بذکر علمای مکه پرداخته است زیرا در آنجا حرم شریف قرار دارد . آن گاه بذکر علمای عراقین (کوفه و بصره) و بعد بذکر علمای شام و خراسان پرداخته است .

درین کتاب بذکر اختلاف و اتفاق فقها در موارد استقصاء و تبیین و دلائل هریك اشاره کرده و آنچه در نظر خودش صواب بوده اختیار کرده است. این کتاب در حدود

دوهزارورق بوده است .

از کتاب مذکور کتابی بنام «آداب قضات» استخراج کرد واین از کتب بسیار مفید ومشهور بفضل وخوبی است .

پس ازبیان خطبه شرحی درمدح قضات خوب ونویسندگان آنان وآنچه باید قاضی در مسند قضاء بدان عمل کند آورده و نیزدر بارهٔ سجلات وشهادات ودعاوی گواهان بتفصیل بحث کرده است .

این کتاب درحدود هزارورق بوده است .

طبری باصحاب خود سفارش وتأکید میکرد که همواره دو کتاب بسیط و تهذیب را باخود داشته باشند ودرمطالعه وفهمیدن مطالب آن دو کوشش کنند .

۷- کتاب **تهذیب الاثار وتفصیل الثابت عن رسول الله (ص) من الاخبار**، دربارهٔ این کتاب نوشته‌اند که برعلما دشوار است که بتوانند مثل آن را تألیف ویاآن راتمام وتکمیل کنند .

ابوبکربن کامل گفته است : پس ازابوجعفرطبری دانشمندی را نیافتم که ازو جامع تردرعلوم و کتب علما و شناسائی موارد اختلاف فقهاء باشد . خود من سالها ریاضت کشیدم و رنج بردم تا در مسند عبدالله‌بن مسعود در بارهٔ حدیثی‌ازآن نظیر آنچه ابوجعفر فراهم آورده بود ، بنویسم و موفق بانجام آن نشدم و فکرم یاری نکرد .

۸- کتاب: **ادب النفوس الجیدة والاخلاق النفیسة** که گاهی بنام ادب النفس- الشریفة والاخلاق الحمیدة خوانده‌شده‌است. این کتاب چنانکه‌از نامش‌هویداست‌دربارهٔ تهذیب نفس وتزکیهٔ اخلاق است ودرنوع خود کم نظیر بوده است .

طبری درین اثرنفیس و ممتع خود ازعلوم دین وفضل و با رسائی واخلاص‌و شکرسخن گفته‌و نیزدربارهٔ ریاء و کبروخضوع وصبروامر بمعروف‌ونهی‌ازمنکر بحث کرده است .

درابتدای کتاب شرحی درمعنی وسوسه واعمال قلوب و دعاء وفضیلت قرآن

واوقات اجابت‌دعا ودلائل آن وآنچه درباره مستحبات‌وسنن‌ازصحابه وتابعان‌روایت شده ذکر کرده است . آنچه از این کتاب باکنویس شده در حدود پانصد ورق بوده است .

۹ ـ **کتاب‌فضائل‌علی بن‌ابی‌طالب‌علیه‌السلام** دربن کتاب طبری از صحیح بودن حدیث **غدیرخم**(۱) سخن رانده وپس‌ازآن‌بذکرفضائل‌حضرت‌علی‌علیه‌السلام پرداخته ولی موفق باتمام کتاب نشده است .

۱۰ـ کتاب **فضائل ابی‌بکروعمر**. این کتاب نیزناتمام مانده است وعلت تألیف کتاب مذکور آن بود که چون طبری بطبرستان برگشت ، دیدشیعیان آنجا در مذهب تشیع غلوکرده و بصحابه و خلفاسب میکنند ، ازینرو بتألیف کتاب مذکورپرداخت .

کتاب دیگری نیزدرفضائل عباس نوشت ولی آن هم ناتمام ماند .

۱۱ـ کتاب **ردبرصاحب اسفار** (الردعلی ذی‌الاسفار) .

طبری دربن کتاب آراء وعقایدست‌داودبن علی اصفهانی‌را رد کرده‌است. داودبن علی ازدانشمندان وفقهای همزمان با طبری وازعلوم نظری وفقه و حدیث وسنن باخبربود ولی درآنها زیاد تبحروتعمق نداشت درمقابل زبانی فصیح و بیانی شیوا و دلنشین داشت برخلاف‌طبری که ازتمام علوم زمان خود باخبربود و درآنها تبحرومهارت کامل داشت .

روزی بین ابوجعفرطبری وداودبن علی‌اصفهانی درمسئله‌ای سخن بمیان‌آمد وکاربمباحثه ومناظره کشیدوداود درمقابل ابوجعفرازآوردن دلیل عاجزشد وناچار خاموش گشت اصحاب داود که مردمانی بدزبان واهل هزل بودند ازین پیش‌آمد خشمگین شدند ویکی ازآنان سخن ناهنجاری دربارهٔ طبری برزبان راند . طبری ازآن مجلس بلند شدوپس‌ازآن شروع بتألیف این کتاب کرد وقسمت ازآن را باکنویس میکرد تا صدورق نوشت وآنچه‌نوشته بود درنهایت نفاست واستحکام

۱ـ موضعی درمیان مکه ومدینه بوده است .

بود . درین هنگام چون آگاه شد که داود وفات یافته است، از اتمام کتاب خودداری کرد و آنچه نوشته بود نیز در دسترس مردم قرار نگرفت مگر آنچه را برخی از اصحاب او قبلا نوشته بودند .

یکی از اصحاب داود نقل کرده است که داود سخن کسی را که بابوجعفر اهانت کرده بود قطع کرد و یك سال با او سخن نگفت .

بعدازداود ، پسرش بنام محمد کتابی دررد کتاب طبری بطرفداری ازپدرش نوشت بنام الرد علی ابی جعفربن جریر .

خود محمدبن داود گفته است که ازآنچه میان پدرم و ابوجعفرطبری گذشته بود ، همواره در خاطرم چیزی بود تا آنکه روزی برابوبکربن ابوحامدوارد شدم و ابوجعفرطبری را نزد اودیدم ابوبکربطبری گفت این محمدبن داود اصفهانی است. طبری چون مرا شناخت ، بمن خوش آمد گفت وشروع کرد بستایش پدرم چنانکه من ازآنچه دردل داشتم ومیخواستم بطبری بگویم ، خودداری کردم :

۱۲- کتاب رسالة البصیر فی معالم الدین - این کتاب را برای اهل طبرستان که درباره اسم ومسمی اختلاف کرده بودند ودررد مذاهب بدعت تألیف کرد.

۱۳ - رسالة معروف به کتاب صریح السنة - درین رساله طبری مذهب و معتقدات خود را نوشته است .

۱٤- کتاب المسترشد فی علوم الدین والقراآت.(۱)

۱۵- کتابی درتعبیر رؤیا (ناتمام)

۱٦- کتاب مختصر مناسك حج .

۱۷- کتاب مختصر الفرائض .

۱۸- کتاب الموجز فی الاصول .

☆ ☆ ☆

۱- =المسترشد فی علوم الدین والقراآت .

اینك بتوفیق خدای توانا این رسالهٔ مختصررا درینجا ختم میکنیم و درپایان آن برخی ازمراثی راکه شعرا وفضلا دربارهٔ مرگ ابوجعفرطبری گفته‌اند ومعرف مقام شامخ علمی اومیباشد ، می‌آوریم . (۱)

ابن اعرابی :

حُدِّثْتُ مَفْظِعَ وَ خَطْبَ جَلِيلَ	دَقَ عن مثله اصطبار الصبور
قَامَ نَاعِي العُلُومِ اَجْمَع لمّا	قَامَ نَاعِي محمّد بن جرير
كُتُبُهُ اَنْجُمٌ لَهَا زَاهِرَاتٌ	مُوذِنَاتٌ رسُومها بالدثورِ
يا ابا جعفر مَضَيْتَ حميداً	غيروانٍ فی الجِدّ و التشمير
. . . . .	. . . . .

محمدبن رومی

كَانَ بحراً من العلوم فلمّا	فاض بالنفس غاض بحرمعين
مَنْ لَهُ بَعْدَهُ اذا هو لا	هو مثله غيره عليه امينٌ

دربارهٔ آرامگاه طبری ازین پیش گفته شد که دربغداد درخانهٔ خودش بخاك سپرده شد ولی ابن‌خلکان مؤلف کتاب نفیس وفیات‌الاعیان در کتاب مذکور نوشته است که : درمصرقبری‌دیدم که مورد احترام‌مردم‌است وبزیارت‌آن میروند وبرروی سنگ قبرنوشته شده است که : «این قبرابن جریرطبری است» ومردم میگویند که این ابن جریرهمان صاحب تاریخ مشهوراست .

پس‌ازذکراین‌قسمت‌خود ابن خلکان مینویسد که‌این عقیدهٔ مردم مصرصحیح نیست زیرا قبرابن‌جریردر بغداد است .

چنانکه درآغازاین رساله نیزاشاره شد مأخذ عمدهٔ نویسندهٔ این رساله در گردآوری مطالب آن ، کتاب معجم‌الادبا، یا قوت حموی بوده است و یا قوت نیز چنانکه خودش تصریح کرده است مأخذش دو کتاب نفیس ومعتبربوده است . یکی

۱ـ نقل ازمقدمهٔ جزء اول تفسیرطبری چاپ مصر .

کتابی که پسر طبری بنام عبدالعزیز در سیرت و اخلاق و احوال پدر نوشته بوده است و دیگری کتابی که شاگرد طبری ابوبکر بن کامل دربارهٔ زندگانی استاد تألیف کرده بوده است . والحمدلله اولا و آخراً .

تهران شهریور ماه ۱۳۱٤

تجدید نظر ۱۳۳٤ ـ علی اکبر شهابی

فهرست اعلام

نام	صفحه
آ	
آدم، حضرت آدم	۴۵–۵۷–۷۴
آل بویه	۳۶
الف	
ابراهیم	۷۵
ابن‌کامل قاضی	۱–۵
ابن‌کامل (ابوبکر)	۴–۵–۷–۲۹–۷۸
ابن حمید	۶
ابن‌الندیم	۶–۴۰
ابن وهب	۱۲
ابن‌خزیمه (محمدبن اسحاق)	۱۳– ۱۴–۱۶
ابن خلکان	۲۰–۲۷–۸۱
ابن طرار	۲۰
ابن اعرابی	۳۷–۸۱
ابن واضح (یعقوبی)	۴۲
ابن‌اثیرجزری(شیخ‌عزالدین)	۴۳–۴۷
ابن جوزی	۴۵
ابن جریح	۷۳
ابن عباس	۷۳
ابن حنبل	۱۱–۱۴–۱۵–۲۲
ابرهه	۶۲
ابلیس	۴۵
ابوبکربن‌کامل ــ ابن‌کامل	۴–۵ ــ۷–۲۹–۷۸
ابورفاعه	۵
ابوعلی بلعمی (محمدبن‌محمد)، بلعمی	۱–۴۸–۴۹–۵۰–۵۵–۵۶ ۵۷–۵۸

www.golshan.com

نام	صفحه
ابوحاتم سجستانی	۲
ابویعلی	۵
ابوکریب (محمدبن علاء همدانی)	۸-۱۱
ابوالحسن علی‌بن سراج مصر	۱۲
	۱۳-۱۸
ابوعبدالله جصاص	۱۵
ابوالعباس نحوی	۱۷
ابوالفرج نهروانی	۲۰
ابوالهیجاء	۲۵
ابوالفرج بن ابوالعباس اصفهانی‌کاتب	۲۵
ابوعلی محمدبن عبیدالله وزیر	۲۵
ابوعلی	۳۵
ابوبکر	۳۵
ابو خحنف لوط‌بن یحیی	۴۱
ابوعبدالله محمدبن عمرواقدی	۴۱
ابوالحسن علی‌بن محمد مدائنی	۴۱
ابوالفداء	۴۳
ابوبکربن‌محمدبن خزیمه ← ابن‌خزیمه	
و ← ز	۱۹
ابوالصلت امیةبن ابی‌الصلت ثقفی	۶۹-۷۰
ابوحامد اسفراینی	۷۱
ابوبکربن مجاهد	۷۲
ابوجعفر محمدبن علی	۷۵

نام	صفحه
ابوبکربن ابوحامد	۸۰
ابوالمعجم خالدبن هانی متفقه	۷۵
ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت	۷۵
ابویوسف یعقوب‌بن‌محمد انصاری	۷۵
ابوبکربن رامید	۷۶
ابو احمد عباس‌بن غزنوی	۷۷
ابوصالح منصوربن نوح سامانی	۵۶
ابوعلی سینا	د - ه - ۵
ابوریحان بیرونی	د
ابوجعفر محمدبن جریرطبری،طبری، پسر جریر، تا آخرصفحات (بجز چند صفحه)	د - ه - و - ۱ ۰ ۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲
احمدبن حنبل	۱۱-۱۴-۱۵-۲۲
احمدبن عیسی	۲۸
احمدبن حماد دولابی	۶
ازد (قبیله)	۹
ارسطو	۸
اسماعیل	۷۴
اسماعیل‌بن ابراهیم مزنی	۷
امیرمؤمنان	۴۴
امیرتیمور	۴۳
انوشیروان، خسرو انوشیروان	۵۰- ۶۲-۶۳-۶۴-۶۹-۷۰
اوزاعی	۳۵

نام	صفحه
ب	
بازان	۵۱
بارون کارادوو	۴۸
بسطام	۵۹–۶۰
بلاذری	۴۱
بندویه، بندوی	۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱
بهرام‌پورسیاوش، بهرام‌سیاوشان، بهرام	۵۷–۵۸–۵۹–۶۰–۶۱
بهرام چوبین - بهرام - بهرام شوبین	۴۹–۵۵–۵۷–۵۸–۶۰
«بهار حضور خسرو»	۵۳
بهار ملک‌الشعراء	۴۹
بیاضی	۱۵
پ	
پسر طبری	۴
ث	
ثعلب	۱۷
ج	
جرجی زیدان	۳۹–۴۰–۴۳
جریره	۳۲
جعفربن عرفه	۱۵

نام	صفحه
ح	
حاجی خلیفه	۴۰–۴۳
حجة‌الاسلام ابوحامد محمدبن محمد غزالی	۵
حسن بصری	۴۶–۷۳
حسن‌بن علی مندوسی (فقیه)	۷۵
حمدان	۲۵
حوا	۴۵
خ	
خاتم پیغمبران، حضرت پیغمبر(ص)، حضرت رسول (ص)	۵–۳۵
	۴۵-۴۶-۵۵-۷۲-۷۲-۷۵
خاندان بلعمیان	۴۸
خر خسره	۵۱
خرشیدان	۵۷
خسرو پرویز، پرویز، خسرو، کسری	۵۰–۵۱–۵۲–۵۳–۵۴–۵۵
	۵۶–۵۷–۵۹–۶۰–۶۱–۶۹
خلیل‌بن احمد	۹
خلیل‌بن احمد سجستانی	۷۵
خواجه نصیر	د
د	
داودبن علی اصفهانی	۸–۷۹–۸۰
دخویه M. D. Goeie	۲۸

www.golshan.com

نام	صفحه
دوبو Dubeaux	۴۹
ر	
رتبه	۱
ز	
زادان‌فرخ.زوتمبرگ Zotemberg	۵۳
زین	۵۰
ژ	
ژوزف شاخت J. Schacht	۷۶
س	
ساسانیان	۴۲
سراج (ابوالحسن)	۱۳
سعدی	۳۱
سعیدبن جبیر	۷۳
سفیان ثوری	۷۵
سلیمان	۲۵–۲۶
سمعانی	۲۰–۳–۱–د
سید محمد باقر چهارسوبی	۳۵
سیف‌بن ذی‌یزن، ابن ذی یزن	۶۳–
	۷۰–۶۹–۶۵–۶۴
سیوطی	۷۱

نام	صفحه
ش	
شافعی	۱۲
شبدیز	۵۵
شمس‌المعالی	۵
شهریار	۶۰–۵۴
شیرویه	۵۵–۵۴–۵۳–۵۲
شیرین	۵۶–۵۵–۵۴
شیخ‌الرئیس	۵
شیخ صفی‌الدین	۷۴
شیخ عزالدین علی‌بن محمدجوزی (ابن‌اثیر)	۷۷–۴۳
ص	
صدرالدین	۵
ض	
ضحاک‌بن مزاحم	۷۳
ط	
طبری همهٔ صفحات (بجزچندصفحه)	
طرماح	۱۳
ع	
عام‌الجدب	۱
عام‌الفیل	۱
عباس	۷۹

نام	صفحه
عبدالعزیزبن محمد طیری، ابومحمد عبدالعزیز	۲-۱۷-۲۴-۳۳-۷۳
عبدالله‌بن مسعود	۷۳-۷۸
عبدالحکم	۴۱
عبدالرحمن‌بن عمرو اوزاعی	۷۵
عبدالرحمن‌بن زید	۷۳
عبدالملک‌بن هشام	۴۰
عبدالوهاب	۵
عثمان	۳۵
عکرمه	۴۶-۷۳
علی علیه‌السلام، حضرت علی	۱۲- ۳۰-۳۵-۴۵-۴۶-۵۵-۷۲-۷۳ ۷۵-۷۷
عمان	۵۶
عمر	۳۵
غ	
غزالی	د
ف	
فارابی	د
فرغانی	۹
فرهاد	۵۶
فرخان‌زاد	۵۳
فقیه حسن‌بن علی منذوسی	۷۵
ق	
قباد	۵۳
قتاده	۴۶-۷۳
قریش	۱۲
قیصر روم	۶۳-۶۹
گ	
«گنج باداورد»	۵۶
ل	
لیث	۱۶
م	
مالک‌بن انس	۱۲
مجاهد، مجاهدبن جبیر	۱۶-۷۳
مثنی‌بن ابراهیم ابلی	۱۰
محمدبن حمید رازی (ابن حمید)	۶-۱۰-۱۱
محمدبن اسحاق‌بن خزیمه، ابن‌خزیمه	۱۳-۱۴-۱۶
محمدبن اسحاق، ابن اسحاق	۴۰-۶۵
محمدبن نصر مروزی	۱۳
محمدبن سائب کلبی	۷۳
محمدبن هرون رویانی	۱۳-۱۴

www.golshan.com

نام	صفحه
محمدبن عمر واقدی	۷۳
محمدبن داود	۸۰–۸
محمدبن مسلم زهری	۴۰
محمدبن رومی	۸۱
محمد زکریای رازی	۵
مروزان	۵۱–۵۰
مریم	۵۵
مزنی	۸–۷
مسروق	۶۹–۶۸–۶۶–۶۵–۶۳
مسعودی	ب –۴۲–۴۷
مقاتل‌بن حیان	۷۳
المقتدر بالله	۳
ملک‌الشعرا بهار	۴۹
منتسکیو	ج
منصوربن نوح سامانی، ابوصالح	۷۵–۷۴–۷۳–۴۸
میرزا میرانشاه	۴۳

ن

نازوک	۱۶
نبی اکرم (ص)، نبی خاتم	۴۵–۴۰
نجم‌الدین طارمی	۴۳
نظام‌الملک، خواجه نظام‌الملک	۵
نظامی	۳۱–۱۹
نعمان‌بن منذر	۶۳
نوزاد	۶۶
نولدکه M. Noldeke	۴۸
نووی	۷۱

و

وهرز	۶۹–۶۸–۶۷–۶۶–۶۵–۶۴

ه

هرقل (هراکلیوس)	۷۰–۵۳
هرمز، ملک هرمز	۶۰–۵۰–۴۹
هشام‌بن محمد	۶۵–۵۴–۵۲–۵۰

ی

یاقوت حموی	۱۳–۱۱–۴–۳–و ۲۵–۲۹
یزدجرد	۵۲
یزیدبن کثیربن غالب طبری	۱
یکسرم	۶۳–۶۲

نام کتابها

نام	صفحه
آ	
آداب قضاة	۷۸
الف	
اتقان	۷۱
احکام قرآن	۱۷
اختلاف علماء الامصار فی احکام شرائع الاسلام	۷۵
اختلاف الفقهاء ، اختلاف الاختلاف	۷۶-۷۵
الخفیف فی احکام شرائع الاسلام، خفیف	۷۷
ادب النفوس الجیدة و الاخلاق النفیسه (ادب النفس الشریفه والاخلاق الحمیده)	۷۸
ارشاد الاریب الی معرفة الادیب	۳-۴-۲۹
انساب سمعانی، الانساب	۱۰-۹-۲۰
ب	
برهان قاطع	۶۸
بسیط، بسیطا لقول فی احکام شرائع الاسلام	۱۷-۷۷-۷۸
ت	
تاریخ طبری	۱-۴۴-۴۵-۴۷-۴۸ ۲۹-۵۰-۵۳-۵۵-۵۶-۶۲
تاریخ الرسل والملوك و اخبارهم و...	۴۷

www.golshan.com

نام	صفحه
التاریخ الکبیر (تاریخ بزرگ)	۴۲-۳۷
تاریخ تمدن اسلامی	۴۳-۴۰
تاریخ یعقوبی	۲۲
تاریخ بزرگ	۴۶
ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری، ترجمهٔ بلعمی	۶۱-۵۷-۵۵-۴۹-۴۸-۱
ترجمهٔ فارسی تفسیرطبری	۷۴-۷۳
تعبیرالرؤیا	۸۰
تفسیرطبری، تفسیر بزرگ	۷۱-۴۶
	۷۳-۷۲
تهذیب‌الآثار و تفصیل الثابت عن رسول‌الله من الاخبار، تهذیب	۷۸-۱۷

ج

جامع‌البیان عن تأویل‌القرآن	۳۷

خ

خبر بصره و فتح آن	۴۱

د

دائرةالمعارف اسلامی	۹
ENCYCLOPEDI DE L'ISLAM	

ذ

ذیل‌المذیل	۴۶-۳۵

نام	صفحه
ر	
رد برصاحب اسفار (الرد علی‌صاحب اسفار)	۷۹
الرد علی ابی جعفر	۸۰-ج
رساله	۳۵
رسالة البصیر فی معالم‌الدین	۸۰
روح‌القوانین	ج
روضات الجنات	۳۶-۳۵
س	
سبک‌شناسی	۸۴-۶۱-۴۹
سیرهٔ ابن هشام	۲۰
سیرالملوك (شاهنامه)	۴۴
ش	
شهادات	۳۵
ص	
صله	۹
ع	
علل عظمت وانحطاط روم قدیم	ج
العین	۹
غ	
غدیرخم (کتاب)	۳۶

نام	صفحه
ف	
فتوح بیت‌المقدس	۴۱
فتوح‌البلدان (فتح‌الامصار)	۴۱
فتوح خراسان	۴۱
فتوح‌الشام	۴۱
فتوح‌العراق	۴۱
فتوح مصر و مغرب	۴۱
فضائل علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام	۷۹
فضائل ابی‌بکر و عمر	۷۹
الفهرست	۴-۶
ق	
قاموس‌الاعلام	۷۲-۸۰
قرآن	۱۳-۵۶-۷۲-۷۳-۷۴
ک	
کامل‌التواریخ	۴۲-۴۷
کشف‌الظنون	۴۰-۴۳-۴۴-۴۵

نام	صفحه
ل	
لطیف‌القول، اللطیف، لطیف	۷۶
م	
مبسوط	۱۲
متفکران اسلام	۲۸-۴۹-۷۲
LE SPENSEUR DE L' ISLAM	
مختصر الفرائض	۸۰
مختصر مناسک حج	۸۰
المذیل	۹
مراتب‌العلماء	۷۷
مروج‌الذهب	ب-۴۲-۴۷
معجم‌الادباء	۳-۴-۹-۱۳-۲۸ ۲۹-۳۰-۳۳-۴۵-۴۶-۸۱
المسترشد	۸۰
مسند	۱۱
الموجز	۸۰
و	
وفیات‌الاعیان	۲۰-۲۷-۸۱

www.golshan.com

نام جاها

نام	صفحه
آ	
آمل	۱-۱۰
آمو	۱
الف	
آباه	۱۰
ارمنستان	۵۶
افریقیه	۵۲
اندلس	۲۲-۲۳
ایران	ج -۲۲-۲۵-۵۱-۵۳-۶۲ ۷۰
ب	
بابل	۵۳
باب‌الهند	۷۵
باغ هندوان	۵۳-۵۴
بلخ	۷۵
بصره	۹-۱۰-۱۱-۱۲-۷۷
بغداد، بغداذ	۳-۱۰-۱۱-۱۲-۱۲ ۱۵-۱۶-۷۴-۸۱
بهرسیر	۵۳
پ	
پاریس	ب-۲۷
ت	
تیسفون	۵۳
ج	
جیحون	۱

نام	صفحه
ح	
حبشه، حبش	۵۶-۶۶-۶۹
حمیر (یمن)	۵۰-۵۱-۷۱
حیره	۵-۶۲-۶۳
خ	
خراسان	۵۶-۷۷
د	
دولاب	۶-۱۱
ر	
روم	ج-۴۲-۴۵-۵۳-۵۶-۵۷ ۷۰
ری	۶-۱۰-۱۱
س	
سپیجاب	۷۵
ش	
شام	۱۲-۵۸-۷۵-۷۷
ص	
صنعاء	۶۹
ط	
طبرستان، تبرستان	۱-۲-۱۴-۱۵ ۳۰-۷۹-۸۰

نام	صفحه
ع	
عدن	۶۵
عراقین (کوفه و بصره)	۷۷
عراق	۴۲-۵۲-۵۸-۶۲-۶۳
عماره	۵۷
غ	
غدیرخم	۷۹
غمدان	۷۰-۷۱
ف	
فرات	۵۷
فرانسه	ج
فرغانه	۷۵
ق	
قسطنطنیه	۵۲
قنطرةالبردان (مخلد)	۱۴
ک	
کوفه	۱۱-۱۲-۵۷-۷۷
گ	
گیلان	۳۰-۵۶
م	
مازندران	۱-۱۰-۱۴

www.golshan.com

نام	صفحه
ماوراءالنهر	۷۵
مدائن	۵۲–۵۳–۵۷–۵۸
مدینة السلام (بغداد)	۱۱
مدینه	۵۵–۷۷–۷۹
مصانع	۵۰–۵۱
مصر	۷–۸–۱۲–۱۳–۲۸–۳۰–۴۲ ۴۷
مکه	۵۵–۷۹

نام	صفحه
و	
واسط	۱۱
ه	
هلاند	۲۸
همدان	۵۲
ی	
یمن	۵۰–۵۱–۶۲–۶۳–۶۵–۶۸
یونان	۴۲

فهرست مآخذ و منابع

۱ـ مروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر تألیف مسعودی ـ چاپ پاریس .

۲ـ ارشادالاریب الی معرفةالادیب معروف به معجم‌الادباء . مؤلف : یاقوت حموی ـ چاپ مصر جلد ششم .

۳ـ انساب سمعانی ـ خطی ـ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

٤ـ وفیات الاعیان ـ مؤلف ابن خلکان ـ جلد سوم ـ چاپ ایران .

٥ـ تاریخ تمدن اسلامی ـ جزء سوم ـ مؤلف جرجی زیدان ـ چاپ مصر .

٦ـ کامل‌التواریخ ابن‌اثیر ـ جلد اول ـ چاپ مصر .

۷ـ مقدمهٔ جزء اول تفسیرطبری . چاپ مصر .

۸ـ تاریخ طبری . چاپ اروپا بوسیله‌مستشرق‌معروف د . خویه . G.D.Goej

۹ـ » » » مصر

۱۰ـ تفسیرطبری » »

۱۱ـ مراصدالاطلاع ـ مؤلف یاقوت حموی ـ چاپ ایران .

۱۲ـ قاموس الاعلام چاپ مصر .

۱۳ـ دائرة المعارف بطرس بستانی چاپ مصر .

۱٤ـ المکتبةالازهریه . » »

۱٥ـ روضات الجنات چارسوئی چاپ ایران .

۱٦ـ کشف‌الظنون حاجی خلیفه ـ چاپ ترکیه .

۱۷ـ سبك شناسی بهار چاپ ایران .

۱۸ـ اختلاف الفقهاء طبری چاپ لیدن .

۱۹ـ الفهرست ابن‌الندیم ـ چاپ مصر .

۲۰ـ تقریرات اصول آقای شهابی چاپ ایران .

۲۱ـ Les Penseurs de l' islam Par : Barron Carra de Vaux.

۲۲ـ Encyclopedic de l' islam

بعد از انتشار دوره ۱۷ جلدی

تاریخ طبری

انتشارات اساطیر ارمغان ارزشمند
دیگری تقدیم دوستداران
تاریخ ایران و اسلام می‌کند

تاریخ کامل ابن اثیر

ترجمه دکتر سید محمد حسین روحانی

در ۲۰ جلد

▣ نهج‌البلاغه / سخنان امیرالمؤمنین علی(ع) دکتر محمد جواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور

▣ شرح مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ اول ۱۳۷۴ /

▣ تاریخ کامل (جلددوم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴ / گالینگور

▣ گزارش‌نویسی و آیین نگارش / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ پنجم ۱۳۷۴ /

▣ مبادی‌العربیه جلددوم / رشیدالشرتونی / چاپ چهارم ۱۳۷۴ / ۰

▣ تاریخ‌طبری‌جلدهفتم / محمدبن‌جریرطبری / ابوالقاسم‌پاینده / چاپ‌چهارم ۱۳۷۴ /

▣ مبادی‌العربیه جلد چهارم / رشیدالشرتونی / چاپ سوم ۱۳۷۴ /

▣ تاریخ کامل (جلد هفتم) / عزالدین ابن اثیر / دکترسیدمحمدحسین روحانی / چاپ اول / ۱۳۷۴ گالینگور

▣ روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه (روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه) / قهرمان میرزا سالور / ایرج افشار و مسعود سالور چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور

▣ تاریخ کامل (جلد اول) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴ / گالینگور

▣ شعروشرع / نقدفلسفی شعرازنظرعطار / دکترنصرالله‌پورجوادی / چاپ‌اول ۱۳۷۴ /

▣ تعبیرات‌عرفانی‌اززبان عطارنیشابوری / عبدالکریم جربزه‌دار / چاپ اول ۱۳۷۴ /

▣ اندیشه‌های عرفانی پیرهرات / علی‌اصغر بشیر / چاپ اول ۱۳۷۴ /

▣ دیوان حافظ / متن حروفی چاپ معروف حافظ علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف‌الابیات / عبدالکریم جربزه‌دار / چاپ پنجم ۱۳۷۴ / گالینگور

▣ گزیده منطق‌الطیر / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف‌زاده / چاپ دوم ۱۳۷۴ /

▣ برگزیده اشعار رودکی و منوچهری / دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ چهارم ۱۳۷۴ /

▣ برگزیده نظم و نثر فارسی [فارسی و نگارش ۱ و ۲] / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ هشتم ۱۳۷۴ /

▣ روزنامهٔ سفر خراسان به همراهی ناصرالدین شاه / میرزا قهرمان امین لشکر / ایرج افشار - محمد رسول دریاگشت / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور

▣ اخلاق‌الاشراف / عبیدزاکانی / دکتر علی‌اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور

▣ تجلّی رمز و روایت در شعر عطّار نیشابوری / دکتررضا اشرف‌زاده / چاپ‌اول ۱۳۷۴ / گالینگور

www.golshan.com

- ایران قدیم (تاریخ مختصر ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان) / حسن پیرنیا (مشیرالدوله)/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۴ /گالینگور
- تاریخ اسماعیلیه (هدایةالمؤمنین الطالبین)/ محمدبن زین‌العابدین خراسانی/ الکساندر سیمیونوف/ چاپ دوم /۱۳۷۴گالینگور
- رفتار من با کودک من/ دکتر جواد فیض/ چاپ سوم ۱۳۷۴/ گالینگور
- ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد چهارم/ رشید الشرتونی/ دکتر محمد جواد شریعت/ چاپ دوم ۱۳۷۴/
- زمینه چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹ / امیل لوسوئور/ دکتر ولی‌الله شادان / چاپ اول ۱۳۷۴/گالینگور
- سالم برای زیستن/ هاروی و مریلین دیاموند/ دکتربهروزتابش/ چاپ‌اول ۱۳۷۴ /
- دمیان/ هرمان هسه/ عبدالحسین شریفیان/ چاپ اول ۱۳۷۴/
- تاریخ تحلیلی اسلام/ دکتر سیدمحمود طباطبائی اردکانی/ چاپ سوم ۱۳۷۴/
- آدولف‌هیتلر(۲ جلد)/ جان‌تولند/ عبدالحسین‌شریفیان / چاپ‌اول ۱۳۷۴/گالینگور
- ادبیات معاصر ایران/ دکتر اسماعیل حاکمی/ چاپ دوم ۱۳۷۴/
- عین‌القضاة و استادان او/ دکتر نصرالله‌پورجوادی/ چاپ اول ۱۳۷۴ /
- پندنامه/ شیخ فریدالدین عطار نیشابوری/ سیل‌وستر دوساسی/ع. روحبخشان/ چاپ اول ۱۳۷۴/گالینگور
- سایهٔ گریزان/ گراهام گرین/ پرویز داریوش/ چاپ دوم ۱۳۷۴/
- چنین گفت بودا/ براساس متون بودایی/ دکتر هاشم رجب زاده/ چاپ‌دوم ۱۳۷۴/
- تأثیرقرآن و حدیث بر ادبیات فارسی/ دکتر علی‌اصغر حلبی/ چاپ سوم ۱۳۷۴/
- حلاج‌شهید تصوف‌اسلامی/ طه‌عبدالباقی سرور/ حسین‌درایه/ چاپ‌اول ۱۳۷۴/گالینگور
- مبادی‌العربیه جلد اول/ رشید الشرتونی/ چاپ دوم ۱۳۷۴/
- مبادی‌العربیه جلد سوم/ رشید الشرتونی/ چاپ دوم ۱۳۷۴/
- ترجمه و راهنمای مبادی‌العربیه جلد دوم/ رشید الشرتونی/ دکتر محمدجواد شریعت/ چاپ دوم ۱۳۷۴/
- تفسیر کبیر مفاتیح الغیب جلد دوم/ امام فخررازی/ دکتر علی‌اصغرحلبی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینکور
- تاریخ علم‌کلام در ایران و جهان اسلام/ دکتر علی‌اصغر حلبی/ چاپ اول ۱۳۷۳/

www.golshan.com

- شرح باب‌الحادی عشر از علامه حِلّی / نوشته فاضل مقداد / ترجمه و تصحیح و توضیح دکتر علی‌اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳/
- گزیده تفسیر کشف‌الاسرار ابوالفضل رشیدالدین میبدی / باهتمام دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- خلاصهٔ مثنوی معنوی / استاد بدیع‌الزمان فروزانفر / چاپ اول ۱۳۷۳/
- گزیدهٔ متون تفسیری فارسی / دکتر سیدمحمود طباطبائی (اردکانی) / چاپ چهارم ۱۳۷۳/
- اساطیر هند / ورونیکا ایونس / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینکور
- اساطیر چین / آنتونی کریستی / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینکور
- اساطیر ژاپن / ژولیت پیگوت / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینکور
- رنج و سرمستی (۴ جلد) / ایرونیک‌استون / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- گزیده‌هفده‌قصیدهٔ ناصرخسرو قُبادیانی / دکتر علی‌اصغرحلبی / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- تاریخ کامل (جلد ششم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- رباعیات خیام / دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات / محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی / عبدالکریم جریزه‌دار / چاپ دوم ۱۳۷۳ /
- جغرافیای تاریخی بروجرد / ع. روح‌بخشان / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- توم سایر / مارک تواین / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- حکایت شیخ صنعان / فریدالدین عطار نیشابوری / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف‌زاده / چاپ اول /۱۳۷۳
- سلامان و ابسال / نورالدین عبدالرحمان جامی / شرح و توضیح استاد محمد روشن / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- لوایح /نورالدین عبدالرحمان جامی / تصحیح و توضیح یانوبشار / چاپ‌اول / ۱۳۷۳/
- آشنایی با علوم قرآنی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ سوم ۱۳۷۳/
- سیذارتا /هرمان هسه / پرویز داریوش / چاپ چهارم /۱۳۷۳ /
- واژه‌یاب (۳ جلد) / فرهنگ لغات بیگانه در زبان فارسی و برابرهای پارسی آن / ابوالقاسم پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- بانو با سگ‌ملوس /آنتوان چخوف /عبدالحسین نوشین /چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰ /